

نویسنده؛ میراث ملی

ویژه‌ی

یکصدمین سال تولد حسن مقدم

[یک پرونده]

• که این نسل‌ها اگر از پس‌زمینه‌های تاریخی خود باخبر بودند، جای تکرار، پا در راه‌های بی‌پایان و ناپیموده‌ای می‌نهادند که پیش چشم‌شان گشوده می‌شد؛ راه‌هایی که پیمودن‌شان، بسا آرزوی دیرین نسل‌های پیشین بوده است؟ ما ادامه‌ی پدران خویشیم، و تاریخ هر هنر یعنی روزشمار بده‌بستان میان هر نسل از اهل آن هنر، با پدران خویش. بی‌شناخت دیروز و دیروزها، بسا که از امروز و فردای خود نیز دیروزی مکرر بسازیم. و اقتدار، بدون اعتماد به مفهوم «فردا» ممکن نخواهد شد. اقتدار، بی‌تاریخ، معنا ندارد.

• بزرگداشت هنرمندان و اندیشمندان نزد اهل فرهنگ فی‌نفسه امری لازم و بدیهی و بی‌نیاز از توضیح و توجیه است؛ و خوشبختانه در کشور ما نیز سنتی ست پسندیده و پیشینه‌مند. با این حال، گاه بزرگداشت یک هنرمند یا اندیشه‌ورز، معنا

• اقتدار فرهنگی همیشه و امدار پیشینه‌ای قابل اعتنا - به عنوان گام‌های محکم پشت سر - است، تا نوآمدگان را چشم‌اندازی از اعتماد به مسیر، و افقی از راه‌های پیموده شده بخشد، و مانع از شروع هرباره از نقطه‌ی صفر، و زایل‌کننده‌ی نوپیدی و بی‌اعتمادی نسل‌های تازه شود. نسل امروز اگر از گام‌های پشت سر بی‌خبر باشد تا کجا می‌تواند برود؟ و به کجا؟ و الگوها را در کجا باید بجوید؟ راه و بی‌راهه را چگونه باید بشناسد؟ و چرا باید بی‌خبر از شکست‌ها و پیروزی‌های نسل پیش، عمر و فرصت خود را صرف آزمون شکست و پیروزی‌های کوچک در قدم‌های آغازین کند؟ چند نسل باید بی‌خبر از تلاش‌های پیشینیان، در یافتن نمونه‌های موفق سرگردان باشند و دست کم نیمی از عمر را صرف تجربه‌های مکرر و پیمودن راه‌های آزموده شده‌ی قبلی کنند؟ فکر نمی‌کنیم

حسن مقدم: یک زندگی

منصور خلج

حسن مقدم که با نام «علی نوری» نیز شهرت داشت یکی از چهره های کم نظیر در ادبیات و یکی از متقدمان نمایشنامه نویسی در ایران است. آثار برجای مانده از او حاکی از خلاقیت و نوآوری این هنرمند است، چه بسا اگر مقدم عمر طولانی تری داشت آثاری خلق می کرد که در نوع خود بسیار جالب و ارزشمند می بود. اما دست اجل زمانی که او فقط ۲۷ سال داشت او را ربود و این زمانی بود که ذهن او مملو از خلاقیت و ابداع بود.

مقدم در بهمن ماه ۱۲۷۷^۱ خورشیدی در تهران دیده به جهان گشود. پدرش محمدتقی احتساب الملک از رجال روشن بین عصر قاجار بود که به تحصیل و تربیت فرزندانش بسیار اهمیت می داد. حسن مقدم شش ساله بود که وارد مدرسه ی تربیت تهران شد، پس از چهار سال تحصیل هنگامی که پدرش به عنوان وزیر مختار راهی سویس شد حسن هم با پدرش راهی سفر شد و از این زمان به مدت یازده سال در شهر لوزان تحصیلات خود را در رشته ی علوم اجتماعی و ادبیات تا اخذ درجه ی لیسانس دنبال کرد. دوران تحصیلش در سویس سبب بیداری و روشنی افکارش بود. در سال های دانشجویی کوشید افکار خود را به شیوه ی هنرمندانه بنویسد و مقالاتی را برای روزنامه های مختلف اروپا تنظیم کرد.

عشق به تئاتر از هنگامی که حسن مقدم در لوزان مشغول تحصیل بود در او بیدار شد.

او بارها در دبیرستان به عنوان بازیگر در نمایشنامه هایی شرکت یافت.

به زودی در سویس وارد انجمن ادبی «بل لترز» شد، این انجمن سبب آشنایی و دوستی او با هنرمندان و نویسندگان اروپایی زمان خود همچون آندره ژید^۲، رومن رولان^۳، استراوینسکی^۴، لویی ماسینیون^۵، هاتری ماسه^۶ و دیگران شد. در ایامی که ژرژ پیتروف^۷ و همسرش لردمیلا^۸، هنرمندان مشهور روسی برای اجرای نمایشنامه های «هملت» و «قدرت تاریکی» از پاریس به سویس رفته بودند، شب ها پس از خاتمه ی تئاتر در آپارتمان کوچک حسن مقدم گردمی آمدند و تا پاسی از شب درباره ی ادبیات و هنر صحبت می کردند.

حسن که اهل تحقیق و مطالعه بود و نسبت به مباحث اجتماعی کنجکاو بود به زودی مقالاتی نگاشت که در دو نشریه ی فرانسوی زبان پذیرفته و چاپ شد.

مقدم پس از پایان تحصیلاتش در اروپا در سال ۱۲۹۷ به ایران بازگشت تا مثرثمر واقع شود تحصیل در اروپا و آشنایی با آرا و افکار نویسندگان بزرگ جهان سر پرشور او را تسخیر کرده بود و او از بدو ورود ایرانی را دید گرفتار فقر و استبداد اواخر

کارکردی بیش از یادکرد ساده ی او دارد، و در گستره ای اجتماعی به مفهوم پای فشردن بر اهمیت و اعتبار حضور و تداوم آن زمینه ی فکری، فرهنگی، و هنری هم هست.

یادمان حسن مقدم نیز - گرچه او نخستین نمایشنامه نویسی ایرانی نیست - به دلیل اهمیت و آوازه ی او به عنوان یک نمایشنامه نویس مهم و تاثیر گذار ایرانی (که شاید برای اولین بار در ایران، تئاتر نخبگان را با انبوه تماشاگران در تمامی سطوح جامعه پیوند زد) رنگی از تاکید بر نقش و اهمیت تاریخی «نمایشنامه نویس» در تاریخ تئاتر ایران دارد؛ و نیز پافشاری بر هویت و احترام و اعتبار این حرفه است که اکنون پیشکسوتانی صدساله دارد؛ پیشکسوتانی که - از جفای روزگار - هرگز در زمانه ی خود به قدر شایستگی خویش قدر ندیده اند.

● قصد داشتیم این پرونده رنگین تر و در عین حال تحلیلی تر باشد. تعدادی از دوستان بدقولی کردند و مطالب شان سر موعد آماده نبود. برخی فکرها هم عملی نشد، از جمله انجام یک بررسی تطبیقی میان نمایشنامه ی «جعفرخان از فرنگ آمده» با فیلم اقتباسی مرحوم علی حاتمی بر اساس آن (که تا آخرین لحظات، نسخه ی اصلی فیلمش - و نه نسخه ی دستکاری شده - به دست مان نرسید) و ...

برخی مقالات هم به خاطر آن که مشترکات زیادی - از جمله در شرح زندگینامه ی مقدم - با مقالات آماده شده ی قبلی داشتند، ناگزیر حذف یا کوتاه شدند، که از نویسندگان شان پوزش می خواهیم.

با این همه کوششیده ایم تنوعی در مقالات و دیدگاه نویسندگان شان رعایت شود؛ زیرا که معتقدیم حق و سهم هر نویسنده یا منتقدی ست که به مقدم به مثابه میراثی ملی از زاویه ی دید خویش بنگرد. امیدواریم این مجموعه سهمی در آشنایی نسل تازه با حسن مقدم داشته باشد، و برای عموم دست کم تجدید دیداری باشد با این نویسنده ی برجسته، در صدمین زادروزش. هدیه ی ویژه ی «صحنه» در این بزرگداشت برای خوانندگان، دو اثر یکه از مقدم است که تاکنون عرضه نشده بود؛ یکی ترجمه ی یک پژوهش از حسن مقدم که نمونه ای درجه اول از کار پژوهشی او در آغاز قرن است، و همان زمان در فرانسه - و به زبان فرانسوی - چاپ شده بود؛ و انتشار آن به فارسی ما را، هم با موضوع این پژوهش تاریخی آشنا می کند، و هم با روش کار و دقت مقدم، که نتیجه اش بهتر و دقیق تر از نمونه های پژوهشی مشابه - حتی در همین امروز - است؛ و دیگری، نمایشنامه ی مهم و مشهور - اما نادیده - اش «ایرانی بازی» است که پیش از این تنها در سال ۱۳۰۳ خورشیدی در آلمان منتشر شده، و بسیاری از پژوهشگران و مورخان تئاتر نیز تاکنون آن را ندیده اند.

● می ماند سپاسگزاری از جلال تهرانی و فرشاد رضائی، که بخش بزرگی از زحمت تکمیل این پرونده بردوش آن ها بوده است.

دوره‌ی قاجاریه و مصمم به اصلاح امور. با نفوذ و اعتبار پدرش به زودی شغلی به دست آورد. در همین ایام انجمنی با نام «سروش دانش» و اندکی بعد با نام «ایران جوان» متشکل از جوانان اروپا رفته‌ای که از اوضاع کشور رنج می‌برند تشکیل گردید. حسن مقدم نیز به عضویت این انجمن درآمد. سخنرانی‌هایی درباره‌ی تئاتر در آن انجمن و سالن دارالفنون ایراد کرد و شروع به نوشتن مقالات و نمایشنامه‌ی معروف خود «جعفرخان از فرنگ آمده» کرد.

انجمن «ایران جوان» به زودی موفق شد روزنامه‌ای به همین نام انتشار دهد که عمده‌ی کارهای تحریری آن را حسن مقدم انجام می‌داد و در همین روزنامه است که او برای مقالات و نقدها و داستان‌هایش از اسامی مستعاری و «علی نوروژ» «میرزا چغندر» و «میرزا حسن» استفاده کرد. در این گروه افرادی همچون علی اکبر سیاسی، دکتر حسین نفیسی، مشفق کاظمی (نویسنده‌ی رمان تهران مخوف)، علی سهیلی، اسماعیل مرآت، عبدالحسین میکده و دکتر محمود افشار حضور داشتند. گروه «ایران جوان» در کنار کارهای فرهنگی اجتماعی خود به کار تئاتر نیز روی آورد، گروه تئاتر «ایران جوان» از نخستین تئاترهایی بود که مردان و زنان مسلمان برای نخستین بار برای تماشای نمایش با هم به دیدن نشستند. مرانامه‌ی این گروه در فروردین ۱۳۰۰ خورشیدی با طرح جلدی که نشانه‌ی امید به آینده‌ی ایران بود چاپ شد. این گروه موفق شد نمایشنامه‌هایی چون «ماهپاره» نوشته‌ی علی اکبر سیاسی، «دختر قرن بیستم» نوشته‌ی نفیسی و «جعفرخان از فرنگ آمده» نوشته‌ی حسن مقدم را در شب هشتم فروردین ۱۳۰۱ در تالار گراند هتل تهران به صحنه ببرد.^{۱۱} افرادی چون مسیوتریان، غلامعلی فکری، خانم لرتا، مسیو و مادام هایک کاراکاش در اجرای این نمایشنامه‌ها همکاری داشتند. همه‌ی این نمایشنامه‌ها در تالار گراند هتل به نمایش گذاشته شد. بدون شک اجرای موفقیت‌آمیز نمایشنامه‌ی «جعفرخان از فرنگ آمده» و انتشار متن نمایشنامه یکی از رویدادهای درخور توجه در حرکت نوین تئاتر این مرز و بوم محسوب می‌شود.

مقدم این نمایشنامه را در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در یک پرده به پایان رساند و آن را با گروه «ایران جوان» به صحنه برد. به فاصله‌ی کمی این اثر توسط جمعیت فرهنگ در رشت نیز به صحنه رفت. این نمایشنامه چنان با اقبال تماشاگران روبه‌رو شد که نامش به زودی بر سرزبان‌ها افتاد و به صورت ضرب‌المثل درآمد، مقدم پیش از نگارش این اثر می‌نویسد:

«مدتی است که تماشای بعضی صحنه‌های مضحک و رویدادهای خنده‌آور فرنگ رفته‌ها مرا مشغول کرده که نمایشنامه‌ای بنویسم. اسم آن را هم همین کرده‌ام. «جعفرخان از فرنگ آمده». هدفم این است که نمایش سرگرم‌کننده باشد و نه تنها عده‌ای خاص بلکه توده‌ی مردم هم بتوانند با موضوع رابطه برقرار نمایند.»^{۱۲}

قهرمان اصلی نمایشنامه، جعفرخان پسر یکی از خانواده‌های

اهلانی تهران است که حدود هشت سال پیش برای تحصیل به اروپا رفته و اکنون که سال ۱۳۰۱ خورشیدی ست خانواده‌اش منتظر و چشم به راهند که پسرشان پس از سال‌ها دوری برگردد. خانواده‌ی او یک خانواده‌ی سنتی است با پابندی‌هایش به بسیاری از دستاوردهای فرهنگی این مرز و بوم. مادر جعفرخان چشم به راه است تا با ورود فرزندش دختر عمومی او زینت را به عقد همسری او درآورد چون معتقد است عقد آن‌ها در آسمان‌ها بسته شده. زینت از دیدگاه مادر جعفرخان، زن و همسری آرمانی ست و بچه‌های خوبی به بار خواهد آورد، و با تمام چم و خم زندگی سنتی ایران هم آشناست. خوب پخت و پز می‌کند، سبزی پاک‌کن چیره‌دستی ست. در وصله پینه لنگه ندارد. و بالاتر از همه با طلسم و جادو و جنبل و نظر قربانی آشناست و آن‌ها را در زندگی روزمره به کار می‌گیرد.

با چنین حال و هوا و شرایطی، جناب جعفرخان همراه سگ نازنیش وارد وطن می‌شود و به خانه‌ی پدری قدم می‌گذارد. اصلاً جعفرخان قبل از این که وارد وطن شود، برای مادر خود کارت ویزیت می‌فرستد تا ببیند مادرش وقت ملاقات دارد یا نه. هنگامی که با نیم تنه و شلوار آخرین مد وارد می‌شود نمی‌گذارد نوکرشان او را ببوسد چون معتقد است میکروب دارد.

فارسی را به زور حرف می‌زند و واژه‌ها را تحریف می‌کند و در خلال حرف‌هایش کلمات فرانسوی بلغور می‌کند. تکیه کلامش «ما پارسی‌ها» ست. از فکل و کراوات و سرو وضعش تمدن فرنگ می‌بارد. جعفرخان با دایبی اش میانه خوبی ندارد چون سنتی و فئاتیک است و به هیچ صراطی هم مستقیم نمی‌شود. دایبی حرکات و سکنات جعفرخان را دون شریعت می‌داند و ناراضی ست و سعی می‌کند او را با شیوه‌ی زندگی ایرانی مأنوس، و هوای فرنگ را از کله‌اش بیرون کند. کلاه سرش بگذارد چون اگر کلاه سرش نگذارد، کلاه سرش می‌گذارند. باید از سگش هم دل بکنند چون نجس است. شلوار بدون اتو بپوشد و زمستان زیر کرسی بخوابد و هیچ وقت ابراز عقیده‌ی شخصی نکند. از سوی دیگر جعفرخان می‌خواهد با تکیه بر تحصیلات خود در یکی از وزارتخانه‌ها شغلی به دست آورد و مصدر اموری بشود اما در همان آغاز کار با جریان پلییدی از روابط حاکم بر امور کشور روبه‌رو می‌شود و سرخورده می‌شود.

«مدار و محور اصلی نمایشنامه مضمونی بکر و تازه است (در آن ایام) که از قرن یازدهم اکثر کشورهای اسلامی را گرفتار خود کرد و بسیار ناهنجاری‌ها آفرید؛ یعنی غربزدگی در حل ابتذال. خودباختگی فرهنگی و الیناسیون از تبعات طبیعی این نوع غربزدگی بود. البته از دیدگاه نویسنده عناصر سنتی و خرافاتی جامعه‌ی ایران نیز قابل پذیرش نیست. نویسنده در عین حال که غربزدگی را به مسخره می‌گیرد، پوسته‌ی فئاتیک جامعه را نیز نقادی می‌کند.»^{۱۳} نمایشنامه اساساً جنگ بین کهنه و نو نیست. بلکه محکوم کردن بی‌فرهنگی و سطحی بودن است. این بی‌فرهنگی هم در فکلی از فرنگ برگشته و هم در خانواده

قدیمی ی او مورد حمله قرار می گیرد.

مقدم وقتی بیشتر شد که دانست در میان مردم شایع است که این آرامگاه مقدس است و هر کس وارد این مقبره شود نفرین فراخته طومار زندگی اش را در هم می پیچد، چنین شایعاتی برای او که دشمن خرافات بود اهمیتی نداشت. به نظر او به این خاطر چنین شایعه ای ساخته و بین مردم رواج داده بودند تا کشفیات تازه به تاراج نرود. به رغم همه ی شایعات روزی دوربینش را برداشت و برای دیدن مقبره به راه افتاد. همه جای آرامگاه را بازدید کرد و عکس های زیادی گرفت و یادداشت هایی نوشت و به این خوش بود که دست به انجام کاری جسورانه زده است اما ماجرا به همین سادگی نبود.

دو روز پس از بازدید احساس کسالت کرد و دچار تب شد، به پزشک مراجعه کرد و پس از انجام آزمایشات لازم تشخیص سل داده شد. محسن مقدم برادر کوچکترش که در آن ایام در پاریس باستان شناسی می خواند در این باره می نویسد «حسن هیچ سابقه ای از بیماری سل نداشت. در پاریس با گروهی از استادان باستان شناسی و تاریخ سورین موضوع را مطرح کردم. آن ها گفتند آن شایعات مورد قبول ما هم نیست اما فراموش نکنیم که هوای داخل مقبره طی هزاران سال راکد و سمی ست. افرادی که بدون مراقبت های پزشکی لازم وارد مقبره شوند و ساعت ها در آن محیط به سر ببرند از بابت هوای تنفسی داخل مقبره دچار مشکل می شوند. همین سموم وارد بدن شده و شخص را بیمار و محکوم به قبول عواقب وخیم آن و شاید مرگ می کند، این امر در مواردی برای باستان شناسان هم اتفاق افتاده است.»

سرانجام تک سرفه ها و تب او را خسته کرد. مدتی در بیمارستان عباسیه ی قاهره که مخصوص مسلولین بود بستری شد. و این مصادف با زمانی ست که او به عنوان نویسنده ای پرکار برای دو مجله ی فرانسوی «مرکور دو فرانس» و «ریویو لیتر» مطلب می نوشت. یکی از زیباترین نوشته های او در همین ایام نمایشنامه ی «ایرانی بازی» ست که در چهار پرده تنظیم شده است. در نگارش این اثر مقدم همان هنرمندی ست که پیش گویی خردمندانه اش هشدار می ست که ایرانی های در خواب مانده به خود آیند. در این اثر جعفرخان در صدسال بعد، در سرزمین خود و در همان مجله های آشنای شرقی در حالی که جهان مدت هاست وارد قرن بیست و یکم شده ظاهر می شود. تقریباً دارای همان صفات و خصوصیات جعفرخان صدسال پیش با این تفاوت که این بار برای این که شغل مناسبی دست و پا کند ادارات را یک به یک زیر پا می گذارد و این بار با مشکلاتی کمابیش مشابه همان جعفرخان در نزد قوم و خویش هایش روبرو می شود. در این نمایشنامه به جای آدم ها، اشیاء از خود عکس العمل نشان می دهند؛ مثلاً نقشه ی ایران می خندد و پرگار به دوران می افتد. همین سرفسند نمایشی از جمله نوآوری هایی ست که حسن مقدم سعی کرده برای اولین بار وارد صحنه ی تئاتر ایران بکند.

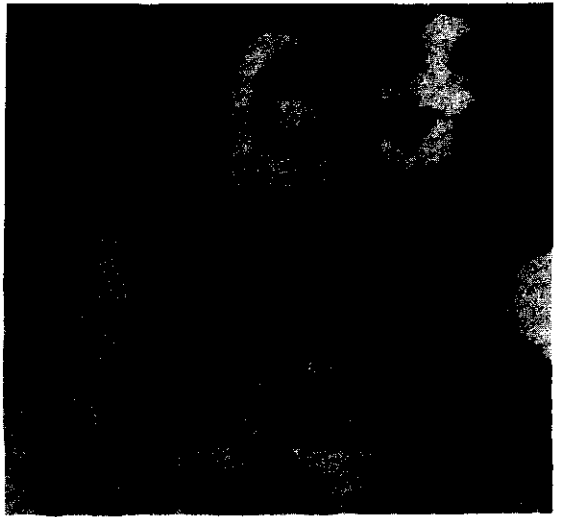
نویسنده می خواهد نتیجه بگیرد که چون عامه ی مردم کمتر

به زودی مقدم پرچمدار جریان می شد که نوک تیز آن متوجه بی ریشه ها و خودباختگان بود، و این طبعاً به مذاق کسانی خوش نمی آمد. پدر حسن که سرد و گرم روزگار را چشیده بود از حضور پسرش با آن افکار و عقاید در آن برهه ی مملکت دچار دلشوره می شود و از آنجا که کشور آریستین حوادنی از جمله قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله و بالاخره پایان سلطه ی قاجاریه است، توسط یکی از بستگان، شغلی در سفارت ایران در استانبول برای حسن فراهم می کند، و حسن بار دیگر از ایران می رود. در استانبول او با ابوالقاسم لاموتی شاعر بلندآوازه آشنا شده و با همکاری او و خان ملک ساسانی مجله ای ادبی به نام «پارس» را به دو زبان فارسی و فرانسه منتشر کرد.

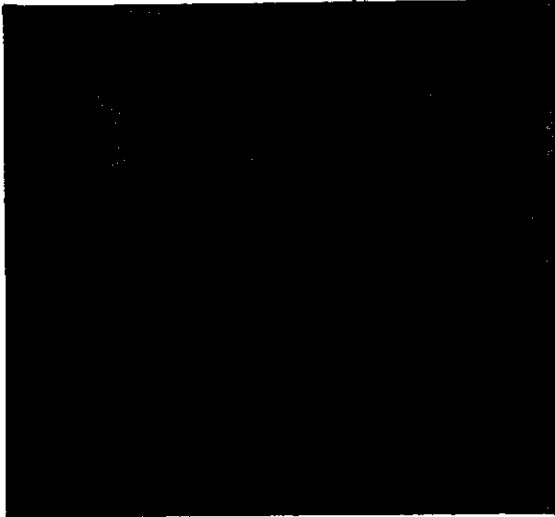
مدت دو سال هم در مدرسه ی احمدیه ی استانبول که بیشتر فرزندان ایرانیان در آن مشغول تحصیل بودند به تدریس پرداخت.

مقدم که اهل تحقیق و مطالعه بود نسبت به تمام پدیده های اجتماعی حساسیت و کنجکاوی داشت و در این امر تا مرحله ی ریشه یابی پیش می رفت. از هر فرصت و امکانی برای سیر و سفر بهره می گرفت، همواره یادداشت می کرد، داستان های کوتاه، و قطعات نمایشی خنده دار می نوشت و در مجلات منتشر می ساخت، در باره ی هنر نمایش سخنرانی می کرد و علاوه بر آن در زمینه ی فرهنگ مردم و گردآوری افسانه های عامیانه نیز تلاش می کرد. یکی از تحقیقات ارزنده ی او (که آن را با نام «علی نوروژ» به چاپ رساند) فهرست روزنامه ها و نشریات فارسی در ایام جنگ اول جهانی ست. وی این مقاله ی با ارزش را در یکی از نشریات شرق شناسی فرانسه منتشر ساخت. در این مقاله علاوه بر این که از صاحبان امتیاز نشریات نام برده، از میزان تیراژ و حتی گرایش سیاسی آن ها نیز یاد کرده است.

به زودی در پی کودتای ۱۲۹۹ و تغییراتی که در حکومت تهران پیش آمد. مقدم برای خدمت در سفارت ایران در مصر طی حکمی به قاهره اعزام شد (در دی ماه ۱۳۰۱ برابر با ژانویه ی ۱۹۲۳ مقدم خود را به سفارت ایران در مصر معرفی کرد). سرزمین پر قدمت مصر برایش سرزمین پر رمز و رازی بود. به جز ساعتی که ناگزیر به انجام وظایف اداری بود بیشتر اوقات خود را صرف تحقیق، مطالعه و دیدن آثار باستانی می کرد. در همین سال ها (۱۳۰۳ تا ۱۳۰۱) سلسله مقالاتش تحت عنوان مکتوب - از تهران تا قاهره در روزنامه ی ایران به چاپ می رسید، مقدم در آن مقالات با تکیه بر تجربیاتش از اوضاع اجتماعی و سیاسی اغلب کشورهای اروپا سخن گفته و با تفسیر و توجیه نکات قابل توجه، مردم ایران را در جریان امور جهان گذاشته است. آن روزها مسافران زیادی برای بازدید از امکان قدیمی به مصر مسافرت می کردند. به خصوص این که به تازگی مقبره ای متعلق به یکی از فراعنه (توتان خامون) که حدود ۱۳ قرن قبل از میلاد بنا شده بود کنجکاوی همه را برانگیخته بود. کنجکاوی



حسن مقدم در دوران کودکی



در بستر بیماری

منابع

- ۱- حسن مقدم و جعفرخان از فرنگ آمده. تألیف اسماعیل جمشیدی، تهران. زین-۱۳۷۳.
- ۲- از صبا تا نیما، یحیی آرین پور. جلد دوم، تهران سازمان انتشارات جیبی. ۱۳۵۵.
- ۳- کوشش های نافرجام، میواگوران، تهران، انتشارات آگاه. ۱۳۵۷.

پانویس

۵. این تحقیق ارزنده ی مقدم در همین شماره ی فصلنامه ی صحنه منتشر شده است.

۱. تاریخ تولد حسن مقدم به روایتی ۱۲۷۶ و به روایت دیگر ۱۲۷۷ ذکر شده، با استناد به منابع متعدد ۱۲۷۷ موقت تر است.

2. Lozan.

3. Belles-Lettres

۴- آندره ژید. Andre Gide نویسنده و متقد فرانسوی (۱۹۵۱-۱۸۶۹ م.).

۵. رومن رولان Romain Rolland نویسنده ی فرانسوی (-۱۸۸۶ ۱۹۴۲ م.).

۶. ایگور استراوینسکی Igor Stravinsky موسیقیدان (-۱۸۸۲ ۱۹۷۱ م.).

۷. لویی ماسینیون Louis Massignou خاورشناس فرانسوی (-۱۸۸۳ ۱۹۶۲ م.).

۸. هنری ماسه Henry Masse متفکر فرانسوی.

9, 10. George Pitoeff (1886-1939), Ludmilla.

۱۱. کوشش های نافرجام، نوشته ی میواگوران، تهران. انتشارات آگاه صحنه ی ۱۲۱.

۱۲ و ۱۴. از یادداشت های حسن مقدم - اسماعیل جمشیدی، همان.

۱۳. نمایشنامه نویسی در ایران، (از آغاز تا ۱۳۲۰)، یعقوب آژند، تهران نشرنی ۱۳۷۳.

15, 16. Mercure de France, Revue Litteraire.

16. Leysen.

17. Larais.

۱۸. از صبا تا نیما. یحیی آرین پور، جلد دوم، تهران سازمان انتشارات جیبی. ۱۳۵۵.

اهل تفکر و خردند مسایل و مشکلات شان با مرور زمان حل نمی شود بلکه فقط تغییراتی ظاهری پیدا می کند.

به جز این اثر نگارش مقاله ای درباره ی ابوالقاسم لاهوتی شاعر انقلابی، نقدی بر یکی از نمایشنامه های حماسی کاظم زاده ی ایرانشهر و طرح دو رمان از آخرین کارهای حسن قابل ذکر است.

بالاخره پزشکان قاهره جوابش کردند. به او توصیه کردند هر چه زودتر برای مداوا به سویس یا کانادا برود. مقدم در نوامبر ۱۹۲۴ با تنی بیمار، تنها و افسرده با کشتی به اروپا رفت. پس از توقفی کوتاه در پاریس راهی سویس شد و در آسایشگاهی بستری گردید. در یادداشت هایش می نویسد: «تقریباً همه ی پزشکان گفته اند شش ماه، و یکی دو نفرشان از یک سال حرف زده اند، ولی به هر صورت خودم خوب می دانم که مرگ من قبل از این مدت امکان پذیر است و چقدر متأسفم که کارهای مهم و رمان ها و نمایشنامه هایی که طرح ریختم و تجربه کردم، نوشته و انتشار نداده ام. چه امیدها و آرزوها را باید خاک کنم.»^۹ در سویس بلافاصله در بیمارستان مسلولین لیزن^{۱۰} بستری شد با این امید که شاید جسم جوانش بر سل غلبه کند. اما این سل بود که بر او غالب شد و بالاخره در پاییز ۱۳۰۴ خورشیدی (نوامبر ۱۹۲۵ میلادی) در حالی که ۲۷ سال بیشتر نداشت در آسایشگاه لیزن چشم از جهان فرو بست. او را در گورستان لاره^{۱۱} در سویس به خاک سپردند.

مرگ زودرس او مانع از آن شد که جامعه ی فرهنگی بهره های لازم را از وجود او و افکار و اندیشه هایش ببرد. یحیی آریانپور در کتاب «از صبا تا نیما» می نویسد:

«حسن یکی از امیدهای آینده ی ایران و از فرزندان رشید و پرکار این مملکت بود. دولت ایران قدر او را نمی دانست. میان او و جوان های بی سواد معمولی که از لحاظ اداری هم رتبه ی او بودند ولی از جهات علمی و اخلاقی ابداً قابل سنجش با وی نبودند فرقی نگذاشتند. او مدت کوتاه عمر خود را در غربت به بیچارگی و رنج و محنت و بیماری گذراند و در نتیجه ی کار و مطالعه ی زیادی اجر از میان رفت.»^{۱۲}

خانواده و فرهنگ در کار حسن مقدم

اسدالله زارعی

از زاویه‌ی «جعفر خان از فرهنگ آمده» مسایل و موضوعات متعددی قابل طرح است؛ چه به لحاظ ساخت دراماتیک، چه به دلیل نقطه‌ی عطفی که در تاریخ نمایشنامه‌نویسی این دیار ایجاد کرده و چه از نظر طرح مسایل و معضلات اجتماعی در دوره‌ی خود و بعد از خود؛ و شاید از همه مهم‌تر به دلیل طرح هوشمندانه و جذاب موضوع خانواده در نمایشنامه‌ی ایرانی در نخستین گام‌های بلند نمایشنامه‌نویسی در ایران.

از دیرباز موضوع خانواده دستمایه‌ی نمایشنامه‌نویسان گوناگون بوده است و هر کدام برحسب بن اندیشه‌ی خویش خانواده را محور و مرکز وقایع و رویدادهای نمایشنامه قرار داده‌اند. به عبارتی خانواده همیشه به عنوان بستر و محمل یا هدف و مقصود نویسنده مورد استفاده قرار گرفته است.

حسن مقدم در «جعفر خان از فرهنگ آمده» نیز راهی جز این نپیموده، زیرا که در نمایشنامه‌ی خود به طرح خانواده به عنوان مظهر فرهنگ ایرانی پرداخته است. او خانواده و مسایل آن را در دوره‌ی آغازین ورود فرهنگ غرب به این کانون در نظر می‌گیرد و به طرح معضلات ناشی از آن در خانواده می‌پردازد، و مورد استقبال تماشاگران نیز قرار می‌گیرد. زیرا که در آن روزگار و در آن عصر فرهنگ ایرانی و خصوصاً خانواده‌ی شهرنشین دستخوش تغییر و تحول است. به عبارتی متناسب با تغییر و تحول در زیر ساخت‌های اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی در آن دوره، بالطبع ساخت فرهنگی نیز شروع به تحول و تغییر می‌نماید. و «جعفر خان از فرهنگ آمده» خود حاصل این دگرگونی است که به دگرگونی نیز نظر دارد. او در این نمایشنامه، زوال فرهنگ سنتی، فتودالی و خرافه پرست از سوی و نفوذ فرهنگ نو را از سوی دیگر پهلوی به پهلوی طرح می‌کند و در نهایت امر به محتوم بودن این زوال و شیوع جنبه‌های مثبت فرهنگ جدید می‌پردازد. «جعفر خان ...» نمونه و مصداق کامل طرح خانواده در ادبیات نمایشی ایران در نخستین سال‌ها (۱۳۰۱) و در آغاز روند نمایشنامه‌نویسی جدید در ایران، با طرح مسایل فرهنگی و یا بهتر بگوییم «فرهنگ خانواده» به ماهیت و موجودیت خانواده در فرهنگ ایرانی آغاز قرن می‌پردازد. مقدم با روی آوردن به این موضوع و پرداختن زیبای خاص زمان خود، باعث می‌شود که نمایشنامه‌های زیادی با این مضمون و به دنبال او روانه‌ی صحنه شود و تا امروز ادامه یابد. اما بهتر که نگاه کنیم بازتاب جدی خانواده در آثار نمایشی از همین سال‌ها آغاز و با سرعت شروع به دگرگونی می‌کند تا

آنجا که بعد از این عمدتاً خانواده در یک طرح غیر فرهنگی و بیشتر سیاسی، اجتماعی و تاریخی، در نمایشنامه‌های معتبر چند دهه‌ی اخیر پژواک می‌یابد. البته ذکر این نکته لازم است که خانواده از هر زاویه و با هر رویکردی که در نمایشنامه مطرح شود، طبیعتاً ساخت فرهنگی خود را داراست؛ زیرا بنیاد و اساس خانواده را بعد از روابط اقتصادی یقیناً باید در روابط عاطفی و خویشاوندی اعضای آن بدانیم، حتی در نمادین (با استعاری)‌ترین شکل طرح آن. بنابراین هر نوع طرح خانواده طبیعتاً متضمن فرهنگ یا طرح فرهنگی آن نیز هست. در حال «جعفر خان از فرهنگ آمده» هم به طرح فرهنگ و هم فرهنگ خانواده توأماً رویه رو هستیم.

«جعفر خان از فرهنگ آمده» حکایت جوانی ایرانی است که بعد از سال‌ها زندگی در فرنگ و تحصیل در رشته‌ی تئاتر به وطن و خانواده‌ی خود بازگشته و در اثر زندگی در فرنگ به کلی تغییر رفتار و کردار و اخلاق داده است. جعفر خان که با سگش «کاروت» آمده در نظر خانواده، آنچنان عوض شده که آن‌ها فکر می‌کنند او «جنی» یا مجنون شده، و مرتب در حال دها و چاره‌جویی برای او هستند، و زینت دختر عمویش را نیز برای ازدواج با او در نظر گرفته‌اند. اما جعفر خان که خود را در سلامت کامل می‌بیند، در این احوالات نیست و با رفتار فرنگی مآب خود مایه‌ی حیرت و تعجب دایی و مادر و دیگران شده است؛ تا جایی که برایش شمع روشن می‌کنند و ادعیه و طلسمات می‌گیرند. صحبت ازدواج را پیش می‌کشند و این کارها را تا جایی ادامه می‌دهند که جعفر خان به تنگ آمده چمدانش را برمی‌دارد و قلاده‌ی سگش را می‌گیرد که برود.

جعفر خان می‌خواهد برود زیرا اطمینان دارد که در سلامت کامل تن و روان است و مثل هر آدمی باید با نظم و دقت و نزاکت و پاکیزگی زندگی کند و دلیل این همه خیر و شر و فوت و عطسه و ورد و طلسمات و خرافات را نمی‌فهمد و نمی‌پذیرد، بنابراین قادر به ادامه‌ی زندگی با آنان نیست. زیرا اگر تاکنون «جنی» نشده و مجنون نبوده از این به بعد و با این کسانی که او را احاطه کرده‌اند، بعید نیست که دیوانه شود. بنابراین و بنا بر آنچه گذشت، «جعفر خان از فرهنگ آمده» فرهنگ خرافه و خرافه پرستی را که در آغاز قرن به طور وسیع هنوز دامنگیر زندگی و افکار اجتماع ما بود مورد تأکید و نفی قرار می‌دهد. مرکز و کانون این فرهنگ را خانواده معرفی می‌کند و در طرح واقع بینانه و طنز زیبای خود، بی‌آن که تعریفی از فرهنگ اروپایی کند و یا صراحتاً همه‌ی آن را نفی کند، دو فرهنگ جدید و قدیم را رو در روی یکدیگر قرار می‌دهد، آنچنان که تماشاگر با خواننده درست را از نادرست و صحیح را از ناصحیح تشخیص می‌دهد. در مجلس شانزدهم این نمایشنامه، جعفر خان - که از آغاز ورودش تاکنون هر کاری که می‌خواسته انجام بدهد، به تشخیص مادر و دایی به دلیل سعد یا نحس بودن آن موفق به انجامش نشده - تصمیم می‌گیرد به حمام برود، شاید حمام رفتن او دیگر مقید به سعد و نحس نباشد. اما همین تصمیم کوچک او

از مزخرفات و خرافاتی سردرمی آورد که آن سرش ناپیدا.
در هر حال و به عنوان تکمله باید گفت اگر حسن مقدم و
«جعفر خان از فرنگ آمده» را نقطه ی عطف و شروهی برای
نمایشنامه نویسی جدید ایران بدانیم، اکنون بعد از گذشت چند
دهه باید به کجا رسیده و در کجا ایستاده باشیم؟

یک عکس فوری صد سال

روبنرو با یاد حسن مقدم

جلال تهرانی

□ دارم سعی می کنم. ولی ندیده مت هنوز. اما درست می شه.
فعلاً روی اون چهارپایه بشین... نشستی؟... خوبه. راحت
باش. بذار یکی از لامپارو خاموش کنم... آره دیدمت. دیدم.
ولی هنوز تاری. کمی به راست بچرخ. بهتر شد. و بهتره که
زیاد تکون نخوری. خُب چطوری؟ آگه خواستم بیای اینجا
برای اینه که الآن به عکس بی واسطه معتقدترم. حتی آگه چندان
قابل استناد هم نباشه، که من سعی می کنم باشه. این طوری
لااقل تکلیف خودم باهاش معلوم تره. یعنی آگه قراره من باشم
چون فکر می کنم، بهتره تو هم باشی چون من فکر می کنم
هستی. نه این که فقط چون بودی و این که چطور بودی و از این
حرفا. مگه این که بخوام به گذشته برگردم، که نمی خوام.
نمی خوام تو گذشته گیر بیفتیم؛ هر دو. حالا لطفأ حرکت
نکن. خوبه. به دست من نگاه کن. اینجا. سر تو بالا بگیر.
بالا تر. آها. پلک نزن لطفأ. خوبه. دیگه می تونی راحت
باشی. ولی زیادی هم تکون نخور فعلاً. تا چشم عادت کنه
بهت، بهتره از زاویه خارج نشی. حاضری؟ زمان صفر. شروع
می کنیم. اسم؟

■ حسن.

□ شهرت؟

■ مقدم.

□ حسن مقدم... نام پدر؟

■ بیینم. یعنی چی که تو گذشته گیر بیفتیم هر دو؟

□ همین طوری. نام پدر؟

■ نشد. همین طوری نداشتیم.

□ خب برای اینکه زیبا بشه کار.

■ چه ربطی دارد؟

□ نه دیگه، قرار نیست تو سؤال کنی.

■ قرار دیگه ای هم نیست.

□ بیین. من فقط گفتیم به عکس هنری، عکسیه که اقلأ تو

چاله ی گذشته نیفتاده باشه. حالا نام پدر؟

■ محمدتقی خان احتساب الملک.

□ تولد؟

■ گذشته چاله س؟

□ من گفتم ۱؟

■ من شنیدم.

□ گفتم به عکس خوب یعنی این. همین.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- باشه . ولی از اینش چیزی نگفتی که .
- ای بابا! خودت که بهتر می دونی . اگه درک زیبایی یه اثر ، به مفهوم رام کردن گردش زمانه ، معنی ش به چنگ آوردن آینده در زمان حاله ، نه تثبیت حال ، در زمان گذشته .
- یا فی الحال ، تحلیل در گذشته .
- اینم از این . تولد؟
- تهران ، حالا این به زیبایی شناسی چه مربوط ؟
- تو فکر می کنی چرا خط منحنی از خطوط شکسته زیباتره ؟
- زیباتره ؟ من بهش فکر نکردم .
- حالا من ازت می پرسم . هست ؟
- بستگی داره کجا بیاد .
- هر کجا که بیاد . ممکنه لازم تر نباشه . ولی زیباتر که هست .
- چرا هست ؟
- چون وقتی به خط منحنی در هر لحظه مسیر خودش رو تغییر می ده ، مسیر تازه ، در مسیر قبلی تعیین شده .
- یعنی این که مسیرش قابل پیش بینیّه .
- یعنی همین .
- همین چه ربطی به زیبایی شناسی داره ؟
- لابد یه ربطی داره .
- این که تو در هر لحظه از مسیر منحنی ، می تونی با استناد به مسیر همون لحظه ، مسیر بعدی رو پیش بینی کنی ، شد زیبایی .
- شد دیگه ! لذتی که از زیبایی می بری ، همون لذت تسخیر آینده در زمان حاله . تولد؟
- تهران . یعنی درک زیبایی حرکت منحنی ، به لذت رام کردن گردش زمان و به چنگ آوردن آینده در حال برمی گرده .
- تموم شد و رفت .
- ولی این امکاتو هر ریتمی فراهم می کنه بدون این که الزاماً هنری هم باشه .
- فرقی اینه که هنر به تو القا می کنه تا فراموش کنی که همین مسیر فعلی هم ، محل پیش فرض قبلی تو روی همون منحنی بوده .
- پس تو همیشه به اون منحنی بدهکاری .
- اون منحنی لذت پیش بینی آینده رو بهت می ده .
- آینده ی خودش رو .
- آینده یه چیز مشترکه .
- ولی تو با انفعالی همدلی می کنی که اون ابراز کرده !
- این تنها حقیقه که به هنرمند داره . تولد؟
- تهران . به هر حال این نظر توئه .
- این عمل تو هم هست . تولد؟
- کری؟
- ها؟ ... نه . تاریخ شو بگو .
- ۱۲۷۷
- قمری؟
- خورشیدی .
- هفت به هفتش در ، هفتاد به هفتاد ... پس صده رو پر کردی .
- نه کاملاً .
- چقدر مونده؟
- می خوام چی کار؟
- می خوام برا کیک خوری ش بیام .
- یک دو سه ماهی مونده .
- یه دو و سه سرم نمی شه . اگه دو ماه دیگه س بگو دو ماه . اگه دو و نیم ماه دیگه س بگو سر دو و نیم ماه بیام .
- خُب . هر وقت گشنت شد ، بیا .
- باشه . بگذریم فعلاً . وفات؟
- ۱۳۰۴ .
- خیلی زوده .
- نمی دونستی؟
- چرا . علت فوت؟
- مرض .
- غرب زدگی؟
- نه . سل .
- آآره ... محل فوت؟
- سویس
- کجاش؟
- لیزن .
- محل دفن؟
- قبرستون !
- حق با توئه . سؤال مسخره ای بود . ایران؟
- سوئیس .
- نه خیلی هم مسخره نبود . خوب ... می مونه ، وضعیت تأهل؟
- مجرد .
- هیچ چی؟!
- هیچ چی .
- یعنی هیچ خبری هم نبوده؟
- منظورت چیه؟!
- یه کم فکر کن . با 'ز' شروع می کنیم .
- ژیلبرت نامزدم بود .
- اول همکلاسی بودین با هم؟
- هوم م م . بعد هم که فهمیدم مریض شده م ، اومد سراغم .
- دوستش داشتی؟
- تو چرا از آخر شروع کردی؟!
- پس اون لوسین کی بود ، تو مصر؟
- دوست بودیم ، با خودش و مادرش .
- کس دیگه نبود؟
- هرچی تو ندونی مثل اینه که نبوده .
- البته به من مربوط هم نیست .
- چقدر دلم می خواست این کلمه قصار درست باشه ؛
- کافی ست زنی زیبا باشد تا دست کم اندک بهره ای هم از هوش ببرد .

- خب اینم نظر توئه ... این قسمت بجه م که خالی می مونه ...
 ■ به درك!
- با تو نبودم که ... ۱۲۷۷ خورشیدی، بیستم این، یک ژنی بوده
 یعنی چی؟
 ■ ژنی؟!
 □ می گن فلانی یک ژنی بوده مثلاً.
 ■ می گن دیگه.
 □ همین طوری الکی که نمی گن.
 ■ مطمئنی؟
 □ نه.
 ■ پس ولش کن.
 □ تو نابغه بودی؟
 ■ ای بابا، مهمه؟
 □ نه. پس بگذریم از تولد؟
 ■ انسان باید پدرش رو دوست داشته باشه زیرا که پدرش به او
 جان داده. یعنی چی؟
 □ نمی دونم.
 ■ یعنی گندم هم باید عاشق کشاورزی باشه که اونو کاشته؟!
 □ گندم با آدم فرق داره.
 ■ چه فرقی داره؟
 □ گندمو اولش می کارن، آدمو آخرش. از پدرت بگو.
 ■ مردانی وجود دارن که به در همیشه باز شبیهن.
 □ چقدر درس خوندی؟
 ■ چهار سال ایران، یازده سال سوئیس.
 □ چرا جعفر خان از فرنگ آمده؟
 ■ اینجا وطنش بوده!
 □ نه، یعنی چرا نوشتیش؟
 ■ من در اطراف خودم خرابی بسیار می دیدم.
 □ اصلاً چرا تئاتر؟
 ■ با زبان نمایش بهتر می شه با مردم ارتباط برقرار کرد.
 □ از کجا می دونی؟
 ■ توده‌ی مردم ایران نمایش رو دوست دارن. موفقیت نقال هام
 به خاطر این بوده که همیشه عده‌ای پای نقل شون نشسته‌ن. و ما
 باید کاری کنیم که میل و علاقه‌ی عامه به شنیدن نقل رو به
 تماشای بازی هنریشه‌ها تغییر بدیم.
 □ فکر می کنی نمایش‌ها باید چطور باشن؟
 ■ باید آثاری رو به نمایش بذاریم که هم به زندگی مردم نزدیک
 باشه، و هم تماشاچی بی اون که پای نصیحت‌گویی بشینه به
 زشتی اعمال نادرست خودش پی بیره.
 □ این درسته که جعفر خان تو پای مردم به تئاتر باز کرد؟
 ■ هدف من همین بود. تا اون موقع مردم عادی نمایش
 نمی دیدن.
 □ نظرت در مورد آتر اکسیون چیه؟
 ■ تو سده‌های بعدی می شه بهش فکر کرد.
 □ چه رنگی رو بیشتر دوست داری؟
 ■ تو چی فکر می کنی؟
- بهش فکر نکرده‌م. چه غذایی رو بیشتر دوست داری؟
 ■ قرمه سبزی.
 □ بهترین دوستت کیه؟
 ■ توتان خامون.
 □ اون که میکروب داره!
 ■ داشت. چون تازه کشف شده بود.
 □ چرا حرف دور و بری هاتو گوش نکردی؟
 ■ خرافات بود.
 □ ولی دامن تو گرفت.
 ■ اون خرافات نبود.
 □ چقدر تو مقبره‌ش بودی؟
 ■ سه ساعت.
 □ بی احتیاطی کردی. عکس گرفتی؟
 ■ گرفتم
 □ سل هم گرفتی.
 ■ ...
 □ نباید می رفتی.
 ■ چه فرقی می کرد؟
 □ خیلی کارای نیمه کاره داشتی.
 ■ کار همیشه هست.
 □ ولی بیست و هفت سال خیلی کمه.
 ■ کسی چه می دونه.
 □ تو قبل از هدایت به فرانسه نوشتی.
 ■ همیشه به نفر قبل از بقیه‌س.
 □ فروید، ژید، تا گور، می شناختنت.
 ■ اونجا کافیه نویسنده باشی تا خیلی‌ها بشناسنت.
 □ تو تئاترو می شناختی.
 ■ ای.
 □ چند تا زبون می دونستی.
 ■ چی می خوای بگی؟!
 □ چرا حرف دور و بری هاتو گوش نکردی؟
 ■ خرافات بود!
 □ ولی دامن تو گرفت.
 ■ اون خرافات نبود!
 □ جوونی کردی.
 ■ از مقبره که بیرون می اومدم، احساس غرور می کردم.
 بسیاری از دوستان، منو شمامت کردن. ولی باریشخند به اون‌ها
 می گفتم که دیدید هیچ اتفاقی نیفتاد. اما به این سادگی نبود.
 گویا سرنوشت برای من رقم دیگه‌ای زده بود.
 □ اصلاً چرا مصر؟
 ■ نایب سوم سفارت ایران شدم تو قاهره.
 □ بابای بانفوذی داشتی.
 ■ درباری بود، دوره‌ی قاجار.
 □ پولدارم بودین.
 ■ ثروت دلیل لیاقت نیست.

- این اسم یکی از مقاله هاته .
- آره، تو مطبوعات فرانسه چاپ شد .
- خیلی زود مقاله نویسی رو شروع کردی .
- از همون دوره ی تحصیل .
- چرا بیشتر به فرانسه نوشتی؟
- Citoyen du monde
- طبعه ی عالم؟
- نویسنده یا هنرمند به کشور یا قاره ی خاصی تعلق نداره .
- این طبعه ی عالمو اولین بار خودت مطرح کردی؟
- شصتین سال تولد رومن رولان بود .
- Citoyen du monde . خوشم اومد .
- عنوان کنگره ی رومن رولان شد طبعه ی عالم . هه !
- تو با همین مقاله مشهور شدی .
- من قرار بود اولین نویسنده ی ایرانی باشم که به شهرت جهانی می رسه .
- اونا تولد و جشن می گیرن . این خیلی خوبه .
- این نظر تونه .
- می خوامی مام سده ی تورو جشن بگیریم؟
- بگیرین .
- می خندی . مسخرس؟
- آگه به مردی که سابق بر این بودم می خندم برای اینکه که به خودم ثابت کنم امروز از اون برترم .
- ولی چیزی که از اثبات تو مهم تره ، حقیقت تونه که ثابت .
- می فهمم ، ولی چیزی که برای مردم اهمیت داره حقیقت نیست ، حقیقت ماندنی ست . تازه اینم جای حرف داره !
- خیلی ها برای این حرف بهت شک می کنن .
- خیلی ها نه به این خاطر شکاک شدن که فهمیدن عمق چیزی دست نیافتنی ست ، بلکه علت شک شون حجب شخصیت و ابتذال روحه .
- پس چرا وقتی می گم جشن ، می گی بگیرین .
- مردم ایران زیادی غمگینن .
- براشون پیامی نداری؟
- البته ما کوچک تر از اونیم که! ... این بوی چیه؟! اذیت می کنه .
- سیانور .
- چی؟!
- برای ظهور عکسه . کارش حرف نداره .
- ولی این که از صاحب عکس چیزی باقی نمی ذاره!
- خب البته هنوز بهترش پیدا نشده . هنوزم سیانور بهترین ماده ی ظهوره .
- بوش آزارم می ده . من بیمارم .
- خوبه که زیاد تکون نخوری . وقت زیادی ام نداری . شروع کن .
- چی رو؟
- ا! توی کنگره ای مثلاً . برای سده ی خودت .
- مسخره س!
- فرض محال که محال نیست . خیر مقدم بگو اوگ .
- به کی؟!
- به حضار .
- اینجا که همه غایین!
- این به عاده . ولی من ثبت می کنم . بجنب .
- حرفای من به چه درد شما می خوره؟ من هفتاد سال پیش مُرده م .
- نگران نباش . انگار نه انگار که هفتاد سال گذشته . هر چی بگی می فهمیم . حتی آگه هفتصد سالم گذشته بود ...
- می خوامی نصیحت بشی؟
- این چیزی نیست که من بخوام .
- پس کی می خواد؟ هفت هزار سال نصیحت شدین . که چی؟
- امسالم روش .
- پس برو سراغ سعدی .
- به آموزش دلبستگی ندارم .
- خب ، فردوسی رو بیار .
- حماسه؟!
- پرورش .
- پرورش اندام . بهتر شد .
- مناسب تر شاید ، ولی بهتر! ... حافظام که دیگه خیلی عشقیه ... سینه م گرفت . بس کن .
- کار سیانوره . چاره ای نیست . هنوز بهترش پیدا نشده .
- می خوامی چی کار کنی؟!
- بایه جمله از خودت شروع کن .
- فرقت چیه؟
- هر کی ندونه فکر می کنه اونا چاله شده ن برامون .
- گنده تر از اونا می شناسی برای مباحات؟
- نمی شناسم . مباحاتم دارن ، قبول . ولی چرا از گذشته درشون نمی آریم؟ نمی آریم شون جلور؟
- این ماییم که درجا می زنیم . چیزی که می خوامی از من بشنوی اینه؟
- می خوام بدونم چرا کسی تو رو ادامه نداده؟ همون جا موندی؟ هر وقت کسی می آد با خودش تموم می شه زود . بعد ما هی می آیم عقب . هی مباحات می کنیم .
- هر کی می تونه خودش باشه فقط . هر ستاره ای ام چشمک خودشو می زنه آخه . ولی تو آسمون کلی ستاره می بینی هر شب . سرتو بالا بگیر .
- آره کلی ستاره شناس شدیم همه . همه سر به هوا .
- من دیگه باید برم . خون می آد از سینه م .
- از سیانوره-متأسفام ، هنوز بهترش پیدا نشده- و اگر بهت بگم از اینجا بیرون نمی ری؟
- یعنی چی؟!
- یعنی همین جا ثبت کنم . باید تحمل کنی .
- پس اون چاله ای که گفتی و اون ...

- فرق می‌کنه . اگه تصویرت چیزی غیر از خودت نباشه؟ خودت گفتی .
- منظور؟
- خب ، منم که دارم تصویر تو ظاهر می‌کنم . یعنی چی؟
- گیرم انداختی؟! لعنتی!
- می‌شه امتحان کرد . حرکت کن .
- ...
- تکون بخور .
- نمی‌تونم! ... تو چی کار کردی؟!
- یه عکس گرفتم . همین .
- عکس شدم!!
- هوم م م .
- این فرارمون نبود .
- قراری نبود .
- پس اون حرفا! ...
- فراموش کن . تو می‌تونی . باید عادت کنی .
- نمی‌تونم!! این تسلسل حال مو به هم می‌زنه!
- پس تمومش کن .
- من؟! چه کاری ازم ساخته س؟!
- تو کنار نکشیدی هنوز . این خوبه ، یا بد؟ تکلیفو معلوم کن .
- کنار کشیدم! بذار برم!
- می‌تونی ثابت کنی؟
- چه نیازی هست؟!
- این تصویر ناقصه .
- چون چیزی عوض نشده . ثابت شد؟!
- نج ، کافی نیست .
- به درك!! می‌خوام برم . خواهش می‌کنم . اون زهرماری سینه مو تراشید .
- می‌خواهم ظاهر ت کنم .
- اون سیانوره!!!
- شرمنده . هنوز بهترش پیدا نشده .
- جلو نیا!!
- پس تو بیا . این بزرگداشته . شروع کن .
- بس کن! من حرفامو زده م .
- گوشم سنگینه . داد بز . سروران گرامی ...
- سروران گرامی ، بانوان محترم .
- بلندتر ، سروران گرامی!!
- بانوان محترم!!
- آها ... خودشه .
- عالی جنابان لطف فرموده ، چاکر حقیرشان را از بابت چند دقیقه تصدیع گوش ای مبارک شان ببخشایند!! ...
- ببخشایند!!

- خواسته قول می‌دهد مختصر باشد . البته تا بدانجا که قول مشرق زمینیان را اعتبار باشد و مختصر گویی از توان ایرانی زاده ای که امکان سخنرانی یافته ممکن باشد ... دیگه نمی‌تونم!
- ممکن باشد!!
- ابتداً این مورچه ی حقیر جسارت کرده ... نخست پای سروران و بانوان عزیز را می‌بوسد ...
- تو سینه ت خرابه یا؟! ...
- که اعتبار نام و نیروی بازو و نور دماغ شان را از سر لطف ...
- داره خون می‌آداز چشات! گریه که نیست؟!
- صرف تدارك این جشن کوچک کرده اند . وضع توأم بهتر از من نیست .
- آره هنوز بهترش پیدا نشده . ادامه بدیم .
- مرده شور هرچی ظهوره بیره . سپس این مگس حقیر و این ذره ی کم‌ترین از عالی مقامات والاجاه التماس دارد به او اجازه دهند که شصت ثانیه ای با ایشان از برنامه ی سرگرمی هایی بگویند که انشا ... موجب ...
- موجب بشارت عموم خواهد شد!!
- وسایل اندك و مواد نحیفی که سر رشته داران تدارك بیننده ی این مجلس در اختیار داشتند اجازه نداد که این بار آن گنجینه های هنری را که مطلوب شان بود بع ... بع ...
- به چشمان شیفته ... به چشمان ، عجله کن ، وقت زیادی نداریم . اگه تو این مراسم حرفاتو نرنی باید صد سال دیگه صبر کنیم .
- به چشمان شیفته و گوش های شگفت زده ی شما عرضه دارند ... اما خدا بزرگ است و عمل زندگی امید آنچنان گیرا که دل به وعده ی فرداها خوش دارم ... این ...
- این شپش نحیف حدس می‌زند که در ... دَع ...
- در میان عالی مقامان کمتر کسی ست که حقیقتاً به ادبیات ایران عشق بورزد . ولع ... لع
- و لذا تصور می‌نماید که اگر ما را به وجود ذی جوع ...
- ذی جودشان افتخار داده اند سبب جز عشق به ادبیات ایران است ...
- اما این گدای ناسپاس ... حماقت را به آنجا نخواهد رساند که اع ...
- که اعلام دارد که از این مطلب مطلع است و بلکع ...
- فرض را بر این خواهد گذاشت کج ...
- که حضور نادره ی شما بزرگان نشانه ی بارز ... ع ...
- علاقه ی شما ...
- به خلوت ... اهداف ...
- ... و ارج مقصود ...
- و مقام ... کاری ست ...
- کج ...

• همه ی اشارات پراکنده این متن به زندگینامه و برخی گفتار حسن مقدم مأخوذ است از کتاب «حسن مقدم و جعفرخان از فرنگ آمده» نوشته ی اسماعیل جمشیدی ، انتشارات زرین ، بهار ۷۳

رعایت اعتدال میان سنت و تجدّد

شیددا شهرامیان

حسن مقدم در «جعفرخان از فرنگ آمده» به تقابل سنت و مدرنیسم در جامعه‌ی آن روز ایران می‌پردازد. این نمایشنامه داستان آدمی ست که پس از سال‌ها زندگی در فرنگ و کسب خلق و خو و حالات فرنگی‌ها در شدیدترین حالت وابستگی به فرهنگ اروپایی، نزد خانواده‌ی به شدت سنتی خویش در ایران باز می‌گردد و عدم درک متقابل از روحیات شخصیت‌های داستان، باعث پیش آمدن وقایعی خنده‌دار می‌شود. مقدم در این نمایشنامه از شیوه‌ی نگارش ساده نویسی برجای مانده از تحولات فرهنگی انقلاب مشروطه پیروی می‌کند. جملات برگرفته از گفت‌وگوهای عامیانه‌ی مردم است که صیقل یافته و در بزنگاه‌های دراماتیک نمایش به کار رفته است.

کمدی نمایشنامه، کمدی شخصیت است؛ شخصیت‌هایی به شدت یا مستفرنگ یا عامی سنتی ایرانی. مقدم با این که سال‌ها در خارج بوده و حتی در انجمن «ایران جوان» جزو مبلغین بزرگ فرهنگ بود، در نمایشنامه‌ی خود رعایت اعتدال را می‌کند و جنبه‌های زشت و کریه افراطی را هم در سنت‌گرایی متحجّر و هم در غرب‌گرایی کورکورانه محکوم می‌کند و به تمسخر می‌کشاند.

مثلاً فرنگی حرف زدن یا سگ نگه داشتن جعفرخان متجدد در خانه، همان قدر مورد تمسخر قرار می‌گیرد که جنبه‌های منفی سنت‌گرایی شخصیت‌های عامی داستان. حسن مقدم از نوابع دوران خود بود که عمر کوتاهش مجال بیشتری برای آثار برجسته‌تر را به‌وی نداد. ولی همین چند اثر محدود نیز حداقل در عرصه‌ی نمایشنامه نویسی این دیار تأثیری به سزا و انکارناپذیر برجا گذاشت.

دیدگاه‌های حسن مقدم

حسین جعفری

ابتدا باید به نکته‌ای درباره‌ی حسن مقدم مقدم اشاره کنم. متأسفانه ایشان به دلیل زندگی کوتاهی که داشته‌اند منبع و یا اطلاع زیادی که بتوان براساس آن در مورد شخصیت و یا آثار ایشان اظهار نظر دقیقی کرد وجود ندارد. جز چند مورد که شاخص آن‌ها کتاب «حسن مقدم و جعفرخان از فرنگ آمده» نوشته‌ی اسماعیل جمشیدی ست.

مقدم در یکی از مقالاتی که در فرانسه با عنوان «ثروت لیاقت نیست» به چاپ رسانده، به انتقاد از خود و خانواده‌ی اشرافی

خود پرداخته و حکومت‌های شرقی که بر پایه روابط و رشوه خواری جریان دارد) از مهم‌ترین عامل عقب ماندگی ملت‌ها معرفی کرده. نتیجه‌ی این نگرش را می‌توان در نمایشنامه‌ی «جعفرخان از فرنگ آمده» که نمایشی ست کمدی انتقادی متوقع بود. اما از آنجا که متأسفانه آثار بیشتری از این نویسنده در دسترس نیست، امکان برخورد‌های تحلیلی و بررسی را از محقق و یا هرکسی که بخواهد این نمایشنامه را به اجرا درآورد می‌گیرد چاره‌ای جز پرداختن به نقل قول‌ها از جمله نقل برادر آن مرحوم در مصاحبه‌ای که؛ اسماعیل جمشیدی داشته نمی‌ماند:

«نویسنده و هنرمند به کشور یا قاره‌ای خاص تعلق ندارد. باید او را تبعه‌ی عالم دانست ... اصلاح طلبان نظامی به این دلیل که به قدرت ناشی از سرکوب فکر می‌کنند دچار اشتباه می‌شوند و شکست می‌خورند، زیرا با حرکت نظامی و شورش و تغییر حکومت نمی‌توان مردم را به جایی رساند ... فرهنگ هر ملت در حکم زندگی‌نامه و شرح احوال و سیرت‌های توده‌ی عوام آن ملت و عامل اصلی و شاخص خصلت‌ها و تصویر اصل آداب و عادات آن قوم و روشنگر سوابق تاریخی و نشان‌دهنده تحول فکری و تکامل اجتماعی مردم عوام آن کشور است.»

از شادروان ابوالقاسم انجوی شیرازی در کتاب فوق چنین نقل شده:

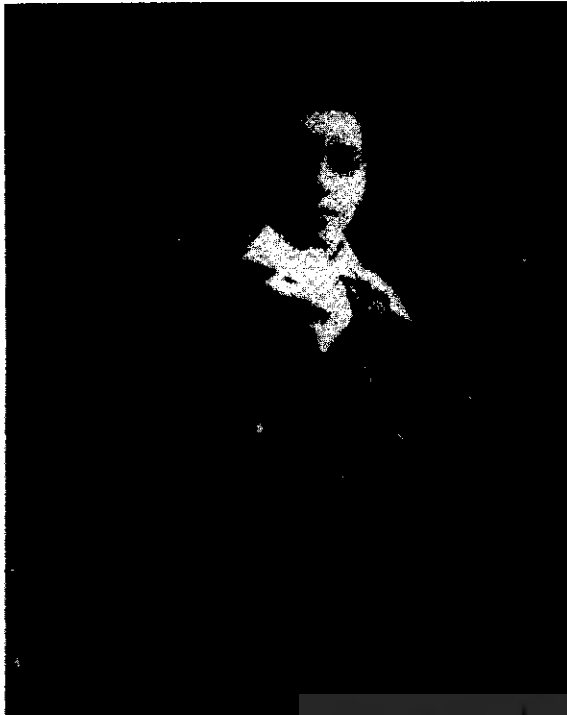
«حسن مقدم از آن اشخاص بوده که عمر کوتاه او کفاف انجام کارهای بسیار مهم را برای ادب و فرهنگ ایران نداد. اما بنده با صراحت می‌توانم بگویم کوشش‌های او در زمینه‌ی فرهنگ مردم آغازی در کشور ما بوده، او که اولین روشنفکر وحشت زده از «غرب زدگی» بود و متوجه این خطر و بلای عظیم اجتماعی شده بود، کارهایی انجام داد که دهخدا به ادامه‌ی آن کوشید و صادق هدایت متوجه اهمیت آن شد، و مرا که در این زمینه علاقمندی‌هایی داشتم تشویق کرد که به کار علمی در این زمینه پردازم.»

مرحوم حسن مقدم در یادداشت‌های روزانه‌ی که در اختیار برادرش محسن مقدم بوده مطالعه در فرهنگ مردم را یک کار مبارزاتی برای روشنفکران ایران تلقی کرده. ایشان معتقد بوده‌اند که بدون آگاهی از خلق و خوی مردم و پیش زمینه‌ی تأثیرات اجتماعی این ملت، هیچ حرکت‌هایی بخشی به نتیجه نمی‌رسد، و در همین ارتباط اظهار داشته است که:

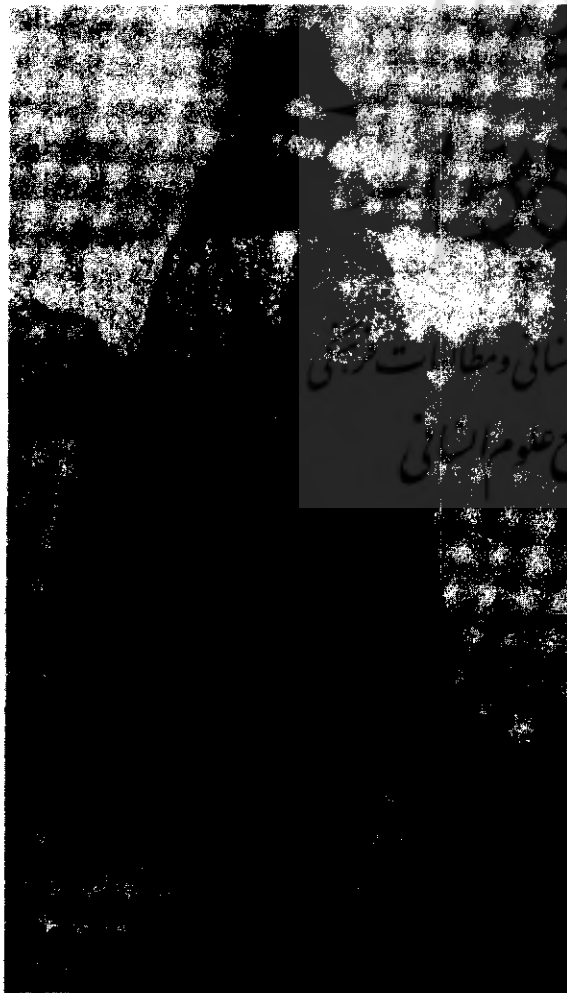
«تا طبیبی علت بیماری را نداند و نفهمد، نباید اقدام به درمان کند.»

نگارش نمایشنامه «جعفرخان از فرنگ آمده» باید نتیجه‌ی برخورد عینی ایشان با کسانی باشد که تحت تأثیر فرهنگ غرب در جامعه سنتی ایران هستند.

از اینجاست که قلم توانای او به حرکت درمی‌آید و روانشناسانه به کاوش روح انسان سرگشته و سرخورده‌ی بازگشته به ایران سنتی می‌پردازد. او به دنبال کشف حقیقت است و تا دریافت آن از هرگونه کنیکاش و جست‌وجویی



حسن مقدم در دوران کودکی
در آخرین روزهای زندگی - ۱۹۲۵ بیمارستان سلولین سوئیس



دست بردار نیست، چرا که معتقد است آن‌هایی که به سفر اروپا رفته‌اند، اگر نتیجه کارشان فقط جذب شدن به ظواهر زندگی غربی باشد که به وضع این جماعت باید تأسف خورد. تأسف ایشان بدون تردید از سر صدق و صفاست چرا که ...

در نقل قولی از مرحوم محسن مقدم آمده است:

«حسن مقدم در جامعه‌ی ایرانی غالباً آدمی بود تک‌رو؛ با شخصیت دوم خویش در جنگ و جدالی دایمی به سر می‌برد. او به یک چیزی ایمان داشت. خاک و زمین و وطن و مردم ایران و استقلال ایران.»

یادم می‌آید یک بار به او گفتمم اگر یک وقت ایران همین استقلال نیم‌بندش را از دست بدهد من ترک وطن می‌کنم و تبعه‌ی دولت فرانسه می‌شوم.

حرفم را که شنید سرخ شد و مایومس به من نگاه کرد و گفت:

نه، تو اشتباه می‌کنی. مملکت در چنین وقت‌هایی ست که به تو و امثال تو احتیاج دارد، در چنین مصیبت‌هایی جوانان اصیل یک کشور به جای فرار و سکوت باید مبارزه کنند. مبارزه‌ای سازمان‌دهی شده و اصولی برای نجات خاک کشور خودمان و نجات از آوارگی مردم و وطن خودمان، آیا اگر دزدی به خانه‌ای بزند اهل خانه فرار می‌کنند؟ نه، در چنین موقعیت‌هایی باید تمام هوش و حواس و تلاش برای سازندگی متمرکز شود و هیچ سازندگی اجتماعی بدون استقلال کشور حاصل نمی‌شود.»

این جوان نگران از وضعیت جامعه‌ی خود هر که بوده به نظر می‌آید انسانی دردمند و وطن پرست است. او علیرغم این که در خانواده‌ای اشرافی تربیت شده اما حاضر نیست به خاطر شرافت انسانی اش با کودتاچیان و وطن فروشان قجری همراه شود. او کشور و مردمش را درک کرده. اگر بپذیریم که خلق نمایشنامه‌ی «جعفرخان از فرنگ آمده» در سال ۱۲۹۹ بوده، با توجه به آشنایی مرحوم مقدم با شخصیت‌های برجسته‌ی ادبی مثل تاگور، فروید و آندره ژید این اثر نمی‌تواند یک درام معمولی در شرایط خودش باشد.

مرحوم محسن مقدم در کتاب حسن مقدم و «جعفرخان از فرنگ آمده» چنین اظهار داشته:

بزرگ‌ترین هدف زندگی هنری برادرم شناسایی بود، به عمق مشکل توجه داشت. شاید این تأثیری بود که از مطالعه‌ی آثار ادبی و اجتماعی و یا آشنایی و همکاری با شخصیت‌های برجسته‌ی ادبی مثل آندره ژید یا فروید و یا تاگور حاصل شده بود.

معرفت داشتن و عارف بودن و دانش‌اندوزی هدف اصلی زندگی اش بود. دنیا و زندگی بشر را در جوامع مختلف به شکل یک آزمایشگاه می‌دید و دوست داشت که مشاهداتش را در این آزمایشگاه به صورت ابزار کار درآورد. او پیرو مکتب «رنالیسم» بود و از تخیل‌پردازی خوشش نمی‌آمد. دوست داشت طبیعت را آن‌طور که هست، زشت، خراب و حتی فاسد و قابل انتقاد

ببیند. او نمی‌خواست فقط ستایشگر زیبایی باشد ...

عاشق روانشناسی بود و به کاوش روح انسان اعتقاد داشت، دوستی و آشنایی و گاهی همکاری با فروید برای او موهبتی بود که بیاموزد. در جست‌وجوی علل بدبختی انسان ایرانی و شرایط سیاسی حاکم بر آن بود. از نظر تفکر، فکر می‌کنم باید او را جزو «شکاکيون» دانست زیرا به هر چیزی با شک و تردید نگاه می‌کرد؛ تا زمانی که خودش درست و حسابی مطالعه کند و حقیقت هر پدیده‌ای را دریابد، دست از جست‌وجو و کنکاش برنمی‌داشت. او یک وطن‌پرست واقعی بود. در یکی از یادداشت‌های روزانه‌اش نوشته است: «... این بی‌غیرت‌ها [اشراف] حتی به دختر بچه‌ها هم رحم نکرده و مثل بیماران جنسی، بیمارانی که باید تحت نظر فروید درمان بشوند، دختر بچه‌ها را و آوار به کارهای سخت و مشقت بار می‌کنند. من از این وضع نفرت دارم.

... این آقایان بی‌فرهنگ و عقب‌مانده‌ی ذهنی؛ خودشان هم نمی‌دانند که بیمارند و این بیماری به آن‌ها مشکل انسانی و غریزه‌ی حیوانی داده است.

... زنی که امنیت نداشته باشد؛ شرافت، نجابت و عفت ندارد.»

... برادرم به اسلام سازنده و رهایی‌بخش اعتقاد داشت؛ از شنیدن خبر انتشار هر نشریه‌ای که وسیله‌ی خبررسانی و تبادل افکار در میان مردم ایران بود اظهار شادمانی می‌کرد؛ با کهنه‌پرستی و خرافات مبارزه می‌کرد و طبقه‌ی اشراف را بی‌مذهب و مخوف می‌دانست. معتقد بود زندگی خوب لذت‌بخش و رفاه و آسایش و امنیت نباید در انحصار عده‌ای اشراف وابسته به دربار قاجار سبک مغز و ظالم و از خدا بی‌خبر باشد؛ معتقد بود با کهنه‌پرستی و خرافات نمی‌توان نه از دین و نه از آیین خود و نه از وظایف انسانی خود پاسداری کرد.»

نمایشنامه‌ی «جعفر خان از فرنگ آمده» اگرچه در یک نگاهی کلی نسبت به از فرنگ آمده‌ها در ساختاری کم‌لایه به نقدی عمیق می‌پردازد. اما او خود گفته است که «من از خودم انتقاد کرده‌ام، [زیرا] من هم از فرنگ آمده‌ام.»

حسن مقدم با نگارش و اجرای نمایشنامه‌ی خوب «جعفر خان از فرنگ آمده» به دلیل عدم تعصب کور نسبت به پایگاه اجتماعی خود، صداقت و توجهی که نسبت به شرایط اجتماعی خود داشته، بنا به مطالبی که در روزنامه‌های آن زمان درباره‌ی اجرای نمایشنامه‌ی «جعفر خان ...» و حسن مقدم نوشته‌اند حکایت از این دارد که این هنرمند و اثرش با استقبال عمومی روبه‌رو شده و از او به عنوان چهره‌ای ممتاز و مترقی و هنرمندی مشهور یاد گردیده است.

در اینجا و در یک جمع‌بندی به منظور این که در این مختصر تنها به نقل قول‌ها پرداخته نشده باشد و برای آن که نگاه عمیق‌تر، یا کمی عمیق‌تر، حداقل به یک بعد از ابعاد گوناگون نمایشنامه‌ی «جعفر خان از فرنگ آمده» (بعد روانشناختی اثر) اشاره شده باشد ابتدا به چند نکته‌ی مهم اشاره می‌گردد.

- مسلم است که مرحوم حسن مقدم نسبت به رشد و شکوفایی فرهنگ و استقلال کشورش توجهی خاص داشته.
- ایشان برای رفع مشکلات جامعه خود به دنبال علت‌ها بوده.
- نگاهی عمیق و روانشناسانه نسبت به خود و اطرافیانش داشته.
- اعتقاد به مبارزه به جای سکوت و سازمانده‌ی به جای بی‌نظمی داشته.
- از هرگونه تخیل‌پردازی دوری جسته و به مکتب رئالیسم عشق ورزیده.
- به هر چیز با شک و تردید تا آنجا نگاه کرده که خود به حقیقت موضوع مورد نظرش پی ببرد.
- نسبت به شرافت، نجابت و عفت زن‌ها تعصب خاصی داشته.
- نسبت به آن دسته از اشرافیت که به دلیل بیماری جنسی دختران جوان را اذیت می‌کردند تفر داشت.
- معتقد بوده که با کهنه‌پرستی و خرافات نمی‌توان نه از دین خداوند از آیین خود و نه از وظایف انسانی خود پاسداری کرد.
- همواره بر این نکته تأکید داشته که اشراف وابسته به دربار قاجار سبک مغز و ظالم و از خدا بی‌خبرند.
- از کمونیزم دوری کرده.
- نسبت به ادیان الهی به خصوص اسلام نگاهی مثبت داشته.
- حسن مقدم ضمن وابستگی به اشراف قاجار نسبت به پایگاه اجتماعی خود معترض بوده.
- نگارش نمایشنامه‌ی «جعفر خان از فرنگ آمده» مبین همین احساس اعتراضی است که از عمق وجود او برخاسته و به همین جهت به عمق وجود می‌نشیند. او در این نمایشنامه‌ی تک‌پرده‌ای از یک طرف به طرز رفتار و کردار جوانان از فرنگ برگشته‌ی تاخته و از طرف دیگر نسبت به خرافات و تعصبات پس‌پایه و اساس ایرانیان انتقاد کرده است. فکر اصلی در نمایشنامه‌ی «جعفر خان از فرنگ آمده»، از خودبیگانگی است.
- زمینه‌ی ضرب‌المثل شدن «جعفر خان از فرنگ آمده» ظاهراً از آنجا ناشی می‌شود که اعیان و اشراف آن روزگار برای فخرفروشی، چشم و هم‌چشمی و ... بچه‌های خود را به اروپا می‌فرستادند، بعد از بازگشت این بچه‌های لوس و نترنه تنها عامل هیچ وضعیتی پویایی نمی‌شدند بلکه گاهی موجب سرشکستگی بودند.
- از جمله‌ی آن‌ها می‌توان اشاره به ماجرای پسر ناظم‌الملک که یکی از معتلمان و اشخاص محترم شیراز بوده اشاره کرد:
- ناظم‌الملک وقتی فرزندش از اروپا بازمی‌گردد اعیان و اشراف شیراز را به ناهار دعوت می‌کند. وسط سفره در کنار سایر غذاها «خروس‌ی بخته» بوده، پسر رو به پدر کرده می‌گوید:
- پسر: آقا جان، من از آن می‌خوام.
- پدر: از کدام؟

پسر: از او شوهر مرغ

وقتی ناظم الملک شاهد این برخورد زشت و زننده‌ی پسرش (که به جای «خروس» گفته است «شوهر مرغ») می‌شود از آنجا که مورد تمسخر واقع می‌گردد دستور می‌دهد چوب و فلک آورده و پای آقا زده را به فلک می‌بندند.

اولین چوبی که به پای او می‌خورد آقا یادش می‌آید «شوهر مرغ» همان «خروس» است.

[نقل از: اسماعیل جمشیدی - همان منبع]

با کمی تأمل نسبت به آنچه گذشت ملاحظه می‌شود این معضل فرهنگی برای کشوری مثل ایران با دوهزار پانصد سال سابقه‌ی تاریخی ستمی نابخشودنی است.

به راستی چرا از بین جوانان این مرز و بوم بچه‌هایی پیدا شوند که زمینه ساز ضرب المثلی منفی گردند آیا تمام کسانی که به فرنگ رفته اند لوس و نسر بوده‌اند؟ آیا از بین تمام این فرنگ رفته‌ها یک آدم حسابی نبوده است. بطور قطع این چنین نیست که همه‌ی کسانی که به فرنگ رفته‌اند لوس و نسر بوده باشند و یا از بین خیل به فرنگ رفته‌ها یک نفر آدم حسابی نباشد.

پس چرا مرحوم حسن مقدم به تمام از فرنگ آمده‌ها انتقاد می‌کند و حتی خودش را هم زیر سوال برده است؟

ایشان با شجاعت و شهامت در این باره در مقاله‌ی «ثروت لیاقت نیست» حتی نسبت با خانواده‌ی اشرافی خود اعتراض می‌کند و مدعی می‌شود که حکومت‌ها عامل عقب ماندگی ملت‌ها هستند و پا را تا به آنجا فراتر می‌گذارد که دست به نگارش می‌زند.

خود ایشان گفته‌اند:

«من از خودم انتقاد کرده‌ام [زیرا] من هم از فرنگ آمده‌ام. « به نظر می‌آید که مرحوم حسن مقدم با آن روح بلندی که داشته است به آنچه در اروپا دیده اکتفا نکرده است. شاید فکر می‌کرده اگر در مملکت خود مانده بودم از طریق فطرت خود به حقایق بالقوه بیشتری می‌رسد. به هر حال او خود را در این مرحله از زندگی اش منموم یافته و خود را نسبت به فرهنگ و خاکش بیگانه احساس کرده است؛ اگرچه همواره متعصبین و خرافه پرستان داخلی را هم از عمق نگاه تیزبینش دور نداشته است.

جعفرخان برای چه به فرنگ رفته است؟

فرض می‌کنیم برای کسب معرفت. اما او که دست از پا درازتر به خانه پدری اش بازگشته. او چه می‌تواند بگوید جز این که متوسل به اداهایی شود که خود را به گونه‌ای دیگر نشان دهد؛ مثلاً با یک سگ آمده و طبیعی است که تعجب تمام اهل خانه را برانگیزد. اگر قرار بود معرفت جعفرخان در آوردن سگ باشد چه نیازی بود تا به فرنگ برود؟ مگر سگ در کشور خودش نبود؟ مگر نمی‌توانست یکی از آن‌ها را در کشور خودش قلاده کند؟

خیر، از دیدگاه جعفرخان سگ فرنگی چیز دیگری است. و شاید اگر نرفته بود به فرنگ هیچ گاه به فکرش خطور نمی‌کرد که با سگ برگردد. به قول حافظ:

سال‌ها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

و به عبارتی دیگر مرغ همسایه غاز است. و غاز بودن مرغ همسایه، نمی‌تواند چیزی جز خودباختگی و از خودبیگانه شدن باشد، و همان طور که می‌دانیم این مسئله ریشه در مسایل روحی و روانی دارد. به همین جهت اگر بخواهیم به نمایشنامه‌ی «جعفرخان از فرنگ آمده» از دیدگاه روانشناختی نگاه کنیم برای ما می‌تواند جای تأمل بیشتری را به همراه داشته باشد، زیرا همان طور که قبلاً اشاره شد. مرحوم مقدم نگاهی عمیق و روانشناسانه نسبت به خود و اطرافیانش داشته. او که به هر چیز با شک و تردید تا به آنجا نگاه می‌کرده که خود به حقیقت موضوع مورد نظرش می‌بیرد، برای رفع مشکلات به دنبال علت‌ها بوده، نسبت به آن دسته از اشرافیت که به دلیل بیماری جنسی دختران را اذیت می‌کرده تفر داشتند و ...

از آن مرحوم انتظاری جز نگارش «جعفرخان از فرنگ آمده» نمی‌رود، او که با نگاهی روانشناسانه و متکی به مبارزه به جای سکوت و سازمانده‌ی به جای بی‌نظمی وارد معرکه شده چه انگیزه و تضمینی بهتر از نگاه روانشناسانه نسبت به محیط و اطرافیانش، و برای حفظ میراث فرهنگی و استقلال کشورش می‌توانسته او را وادار به نگارش نمایشنامه‌ی «جعفرخان از فرنگ آمده» کند.

با توجه به آنچه اشاره شد می‌توان این نمایشنامه را که نویسنده‌ی آن در نهایت دردمندی به رشته‌ی تحریر درآورده است از نگاه روانشناسانه نگاه کنیم تا حس دردمندی آن مرحوم نسبت به جامعه به درستی آشکار گردد؛ تا معلوم شود که آن جوان ناکام چگونه نسبت به شرافت، نجابت و عفت تعصب داشته و چگونه غصه دار موقعیت‌های از دست رفته‌ی خود و جامعه اش بوده است. غصه دار بودن این هنرمند حساس نسبت به جامعه اش نمی‌تواند بدون تأثیر در آثار او باشد. بنابراین و به طور طبیعی می‌توان به آثار این هنرمند از دیدگاه روانشناسی هم پرداخت در صورتی که پرداختن به نمایشنامه‌ی «جعفرخان از فرنگ آمده» از دیدگاه روانشناسی تاکنون امری دور از ذهن بوده است در پایان لازم است. با صراحت اعلام گردد که حیفاً است به سادگی از کنار چهره‌ی تابناکی که بسیار زود هم دار فانی را وداع گفته گذشت. باید نسبت به این هنرمند توجه بیشتری داشت. از این رو بنده به عنوان فردی علاقه مند به رشد و تعالی فرهنگ و هنر در جامعه به عزیزانی که علاقه‌مند به رشته‌ی نمایش هستند توصیه می‌کنم برای رسیدن به آینده‌ای درخشان، چراغ روشن شده توسط گذشتگان را روشن نگه دارند، و این ممکن نیست جز با پرداختن به آثار باقی مانده از گذشتگان باشد تا ثواب آن مفید فایده برای سایر علاقه‌مندان به فرهنگ ایران و ایرانی باشد.

انشاء...

آذر ماه ۷۷

حسن مقدم، سنت، تجدّد

محمد چرم شیر

ما دیگر با انگیزه های حسن مقدم نمایشنامه نمی نویسیم و این نکته ی بسیار عجیبی ست، چرا که تقریباً تمامی انگیزه های که نمایشنامه نویسی چون حسن مقدم را به نوشتن واداشته بود هنوز برای نمایشنامه نویسان ما حایز اهمیت است. پس چرا چنین است؟ صحبت از سبک و شیوه ی نوشتاری حسن مقدم نیست که چنین تصور شود نمایشنامه نویسان امروز ما به دلیل وسعت دانش برآمده از پس این سالیان در اصول و فنون درام، حالا باید بهتر از اسلاف خویش بنویسند [که این از بدیهاتی ست که گاه صورت واقع هم به خود نمی گیرد، یعنی حتی با افزایش تجربه های نوشتاری در جهان و به تبع آن در اینجا، هنوز نمایشنامه هایی نگاشته می شود که چه به لحاظ انتخاب موضوع و چه به لحاظ ساخت و پرداخت از تمامی نمایشنامه های اسلاف ما کهنه تر و ناپخته تر است]. سخن از انگیزه هایی ست که نمایشنامه نویسی همچون حسن مقدم را برمی انگیزد تا نه در قالب های ادبی رایج آن سال ها - که بیشتر شکل رمان و پاورقی دارد - بلکه به صورتی که کم تر در جامعه ی آن روز طرفدار و خریدار دارد، بنویسد و دست به آفرینش متونی بزند که در آن ها به بیان معضلات مبتلا به خود و جامعه اش می پردازد.

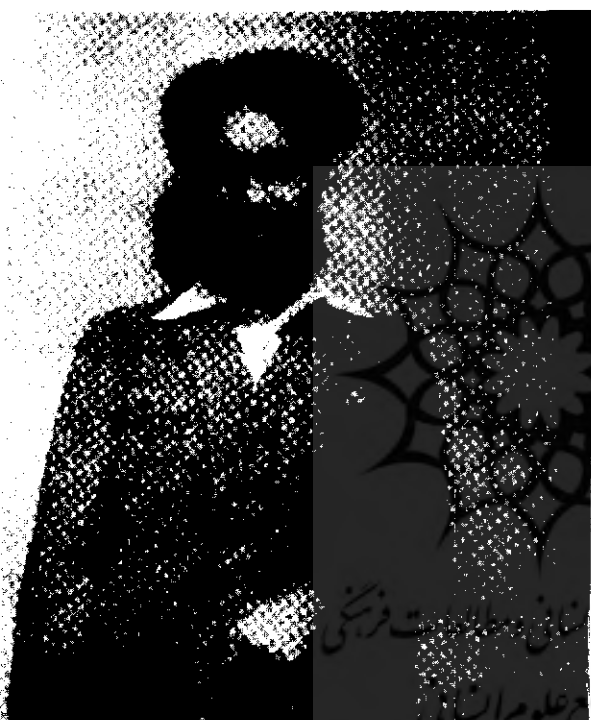
مقدم از تعارض موجود در جامعه ی آن روز می نویسد. تعارضی که او را دل مشغول کرده است همان تعارضی ست که از برخورد نگرش های فرهنگی متفاوت در جامعه های ناهمگون حادث می شود. در واقع تعارض اگر چه در جامعه ی آن روز نویسنده روی عیان می کند اما ریشه اش را نمی توان فقط در بطن همان جامعه ردگیری کرد بلکه چنین جامعه ای - تنها - نقطه ی تلاقی آن دو نگرش فرهنگی متفاوت است و بس. این چالش در هر جامعه ای با توجه به امکانات و مقتضیات موجود در همان جامعه صورت می پذیرد و شکل خاص خود را می یابد اما یک ویژگی مشترک در میان تمامی جوامعی که امکان وقوع این چالش در آن ها هست، وجود دارد. و از دل همین ویژگی های مشترک - با توجه به برهه ی زمانی خاص - افرادی با انگیزه هایی یکسان برای گفتن یک معضل خاص پدید می آیند. آن چنان که در همین مورد، به یکباره در تمام جوامع پیرامونی، کسانی مانند حسن مقدم ایرانی دست به کار طرح معضلی می شوند که سخت مبتلا به این منطقه و قاره است.

انگیزه ی نوشتاری حسن مقدم را باید در چالش آنچه ما سنت و مدرنیسم در جامعه ی خودی می نامیم، جست و جو کرد؛ که وجوه مشترکش را می توان در تمامی جوامع پیرامونی نیز ردیابی نمود. در واقع انگیزه های نوشتاری حسن مقدم همچون دیگر

مشابهاتش در جوامع پیرامونی، از دو آشخور سیراب می شود؛ اول، عرصه ی وقوع این تقابل در جامعه ای با مختصات جامعه ی ماست؛ و دوم، نیازی که زمانه ای خاص از امثال حسن مقدم طلب می کند تا به طرح چنین مقوله ای پردازند. این تعارض از آنجا آغاز می شود که جامعه ی بسته ای که توانسته است قرن های قرن با حفظ پندداشت های خود، اصول تعریف شده و ثابتی برای خود پدید آورد و بر بستر همین پندداشت ها و مقدرات برآمده از آن، روزگار بگذراند به یکباره به دلیل جابه جایی در جغرافیای سیاسی - اقتصادی جهان و تعمیق فرضیه های قطب بندی از یک سو، و رسیدن اجزا و ساختار جامعه به این نکته ی تلخ اما گریزناپذیر که دیگر نمی توان با شئونات این دنیای بسته به حیات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی ادامه داد و اراده ی خویش را در همان قالب های بسته - همچنان - حفظ کرد، می خواهد بدون جابه جایی در ساختاری که از آن پنداشت ها حاصل شده است، صورت سازمان یافته ی حیات خویش را تغییر دهد. و این شروع همان تعارض و نقطه ای ست که محل تلاقی سنت به جا مانده در آن جامعه و تجدّدی که از دل ساخت متفاوت فرهنگی و دستاوردهای موجود در آن جامعه ی دیگر که قصد هم نشینی با جامعه ی خودی را دارد، خواهد بود. این بی تردید سرنوشت محتوم تمام جوامعی ست که می خواهند با حفظ درون مایه های فرهنگی خویش و بدون دریافت تأثیر روستا و زیرساخت، پوسته ی خویش را تعویض نمایند. در واقع این تقدیر آن جوامعی ست که قرن ها در خلوت خویش خفته بوده اند.

حسن مقدم اگر به درک روشنی از این چالش هم نرسیده باشد باز چاره ای جز این ندارد که آشخور انگیزه های نوشتاری اش را در همین تلاقی گاه جست و جو کند. اگر سخن از روشن نبودن این درک در او و هم نسل های او به بیان می آوریم از آن روی است که مقدم به ضرورت های زمانه اش گردن می نهد اما نه از راه اشراف به گریزناپذیر بودن تلاقی سنت و مدرنیته در جامعه ای چون جامعه ی آن روزگار. بلکه او و دیگر هم نسل های او از آن موضع وارد کارزار می شوند که جنبه ی موضع گیری دارد. آن ها سنت موجود در جامعه و قراردادهای حاصل از قرن ها پیروی از یک سلسله پندداشت های لایتغیر را سد راه نوشتن می بینند و از آن جا که سعادت جامعه را در رها شدن از این پندداشت ها می دانند، هر آنچه را که از سنت در جامعه موجود است دشمن فرض نموده و در این تلاشند که آن را از پای در آورند. و این به معنی موضع گیری از منظری ست که آن ها واقعیت تماش می انگارند، بدون آن که اصولاً به سیزان تطابق آن تجدّد در شرایط موجود سنتی جامعه اندیشه نمایند. و شاید به همین دلیل باشد که شخصیت های نمایشی آنان - عاقبت - راهی جز این نمی یابند که برای بقای خود همرنگ با ساخت سنتی جامعه شوند، یعنی همگون شدن با آنچه به نفی آن برخاسته بودند.

اگر این تعارض در نمایشنامه های مقدم و دیگرانی چون او



اوایل بیماری

آنان در واقع به این نیاز پاسخگو بودند، و دوم این که همنشینی سنت‌ها و تجدّد در شکل به کارگیری فن آوری جدید مدرن در بافت سنتی جامعه‌ی ما، به نحوی ما را از درك چالش و تعارض این دو مقوله با یکدیگر عاجز ساخته است.

به هر تقدیر انگیزه‌های حسن مقدم امروز برای نمایشنامه نویسان ما انگیزه‌های قابل توجهی نیست. شاید یکی از دلایل عمده‌ی آن غرق شدن ما در رفتار اجتماعی روزمره باشد که ما را سطحی نگر و معطوف به لایه‌های رویی تر جریانات اطراف خودمان کرده است. هر چه که باشد باید - به تلخی - اذعان کنیم هنوز حسن مقدم نمایشنامه نویس با ظراف و دقتی بیشتر از ما نوشته است و خردمندانه تر به جهان پیرامون خود نگرسته؛ و تلخ تر این که، آن جوان ناکام - حسن مقدم - هنوز مدرن تر از برخی از ماست.

تعارض با ساخت فرهنگی ست در نسل‌های پس از او این تعارض از ساخت فرهنگی به لایه‌های زیرین تر رسوب می‌کند و شکلی از سیاستگرایی می‌یابد. در این جا تقابل دیگر شکل برخورد میان افرادی که تجدّد و سنت را در هیئت مراسمی [ایدئولوژیک] آن می‌بینند، درمی‌آید و صف بندی فرهنگی در پیکر صف بندی‌های اجتماعی حلول می‌کند. به تعبیری، حسن مقدم دایره‌ای وسیع به نام تقابل فرهنگ‌ها را و دیگران دایره‌ای به نام ساخت اجتماعی و طبقه بندی درون جامعه را ملاک چالش سنت و تجدّد قرار می‌دهند.

اگر غریب می‌نماید که ما دیگر چون حسن مقدم نمایشنامه نمی‌نویسیم از آن روی است که هنوز هم شرایطی که او را واداشت تا نمایشنامه‌هایی چون «جعفر خان از فرنگ آمده» و «ایرانی بازی» را به ریشه‌ی تحریر درآورد همچنان امروز هم برای نمایشنامه نویسان ما باقی ست. نه تنها شرایط و انگیزه‌های مقدم که حتی نگرش نمایشنامه نویسان بعد از او که پرداختن به مسایلی اجتماعی را دستمایه‌ی کار نویسندگی خود قرار داده بودند، بلکه در حقیقت نگرش این گروه ادامه‌ی نگرش مقدم بود در لایه‌های دیگر. پس چگونه است که نمایشنامه نویسان ما به سوی صورتی از تجدید در ساخت و نوعی شعارزدگی در اندیشه و درونمایه و طریقی از رویگردانی اجتماعی و واقعیت‌گریزی سوق یافته‌اند؟ جامعه‌ی ما هنوز جامعه‌ای با بافتی سنتی ست که در کشاکش مدام برای جذب یا دفع نگرش‌هایی بیرون از خود - به صورت شیوه‌های رفتار فرهنگی، اجتماعی، مسلح به ابزارهای فن آورانه [تکنولوژیک] - به سر می‌برد. این تقابل امروز با حدتی بیش از آنچه در زمان تاریخی حسن مقدم در جریان بود در حال عمل است. اگر در زمانه‌ی مقدم این تعارض و تقابل به صورت رویارویی یک جامعه‌ی کاملاً سنتی با مظاهر تجدّد چه به صورت افراد (جعفر خان‌ها) و چه به صورت ابزار و اشیای ناهمگون با آن جامعه (لباس و...) به صورتی آرام و قدم به قدم صورت می‌پذیرفت، امروز به دلیل جا افتادگی تکنولوژی در ساختار اجتماعی زندگی روزمره، شکلی پیچیده تر یافته است. رفتار و کنش سنتی باقی مانده در افراد اجتماع وقتی در کنار ابزار فن آوری موجود در همین زندگی اجتماعی افراد قرار می‌گیرد، بافتی پیچیده را پدید می‌آورد که خود را در رفتار بیرونی افراد اجتماعی بروز می‌دهد. در واقع ما در صورت بیرونی نوعی از همنشینی میان این سنت و تجدّد را شاهد هستیم؛ اما در صورت درونی، این همنشینی به معنای جذب یکی در درون دیگری نیست، که اگر این امر صورت می‌پذیرفت هم شیوه‌ی به کارگیری آن ابزار فن آوری، بیشتر مفید فایده بود و هم بازتاب استفاده از آن ابزار در تغییر شیوه‌ی رفتار اجتماعی افراد اثر گذارتر عیان می‌شد. به هر تقدیر این چالش در زمانه‌ی ما نیز همچنان به قوت خویش باقی ست اما از بازتاب آن در آثار نمایشنامه نویسان کمتر ردّی باقی ست. شاید بتوان دلیل آن را در دو نکته یافت؛ اول، حساسیتی که زمانه‌ی تاریخی حسن مقدم بر او و هم نسل‌های او تحمیل کرده بود و

چنبره‌ی کلی‌گویی‌هایی متناقض می‌ماند، از این دست که «توصیف شخصیت‌ها دقیق و صحیح است و گفت و گوها درست و به‌جا از دهان آدم‌ها بیرون می‌آید ولی ... گاهی پاره‌ای حرف‌های آدم‌ها با تصویر کلی آنان هماهنگی ندارد.»^(۶) عرف روزنامه‌نگارانه، مجموعه‌ی حواشی افسانه‌وار زندگی کوتاه مقدم را جذاب‌تر از تحلیل آثارش می‌یابد، و جریان رساله‌نویسی دانشگاهی، با ضرباهنگی لاک‌پشت‌وار، مسیر سنتی رو‌نویسی منابع و مآخذ تکراری و انباشته از ارجاعات زندگینامه‌ای را دنبال می‌کند. نتیجه: حسن مقدم مشهورترین نمایشنامه‌نویس ایرانی قرن حاضر است؛ و با این همه درباره‌ی او و آثارش هیچ نمی‌دانیم.

دو-گرد چهره‌ی حسن مقدم را هاله‌ای از اسطوره پوشانده است، که از جوانمرگی و غرابت نحوه‌ی مرگش گرفته تا دوستان و همنشینان دوران زندگی‌اش، تا وسعت [یا پراکندگی؟] زمینه‌های کار قلمی‌اش، تا زمانه‌ی خاص عرضه‌ی آثارش (که هم همزمان است با تجربه‌های نیما و جمالزاده و هدایت در معرفی قالب‌های ادبی مدرن در ایران، و هم-از اقبال او-همزمان است با پیدا شدن امکانات و تالار ویژه و شرایط اجتماعی مساعد برای اجرای تئاتر در سطح عمومی) و تا روحیه‌ی اسطوره‌ساز حاکم بر ذهن عوام و حتی خواص ما، آن را تقویت می‌کنند. همه‌ی جاذبه‌های این اسطوره در جای خود محفوظ؛ اما از این همه چه چیزی عاید جریان نمایشنامه‌نویسی ما می‌شود؟ خلق اسطوره‌ی این «منجی شهید» که برای نجات و فراگیر کردن تئاتر ظهور کرد ولی زود از دست رفت، جز توجیه رخوت و کم‌کاری امروزمان برای حفظ و فراگیر کردن تئاتر چه کارکردی دارد؟ میراث بران جوان و امروزین حسن مقدم چه چیزی از این «نویسنده-اسطوره» می‌توانند دریافت کنند؟ پاسخ دادن به این پرسش‌ها ممکن نیست مگر با تلاش برای کنار زدن این هاله‌ی اسطوره‌ای، زدودن نیمه‌ی «اسطوره‌ای» از پیرامون نیمه‌ی «نویسنده‌ی» مقدم، و قرار دادن او در جایگاه تاریخی حقیقی‌اش. و طبیعی‌ست که تاریخ با او شروع نمی‌شود.

سه-از متون «جعفرخان ...» و «ایرانی بازی» چنین برمی‌آید که حسن مقدم با سنت نمایشنامه‌نویسی پیش از خودش در ایران آشناست. او چه از حیث جنبه‌های فنی و چه از نظر درونمایه از آثار نویسندگان پیشین، یعنی آخوندزاده، میرزا آقا تبریزی، مویده‌الممالک فکری، و کمال‌الوزاره‌ی محمودی بسیار تأثیر پذیرفته است. از ابتدای «جعفرخان ...» شروع کنیم.

نوع مجلس‌بندی «جعفرخان ...» و تقسیمات مجالس در نمایشنامه بر مبنای ورود و خروج اشخاص بازی، دستاورد کمال‌الوزاره است، که از قضا انتشار و اجرای آثارش را سه چهار سال پیش از مقدم آغاز کرده، و نگارش و اجراهای [فقیرانه و محدود و اغلب توقیف‌شده‌ی] آثارش، تا چند سالی پس از مرگ حسن مقدم ادامه دارد.^(۷)

در آرایه‌ی اطلاعات اولیه‌ی داستانی، و معرفی شخصیت‌ها

یک-طبیعی‌ست که نمایشنامه برای اجرا نوشته می‌شود و تا پیش از تحقق اجرا، متن نمایشنامه به عنوان اثر هنری ناکامل است و تنها در حد امکانی بالقوه برای خلق اثر هنری بالفعل در آینده باقی می‌ماند. از همین رو عجیب نیست که «جعفرخان از فرنگ آمده»ی مقدم-به یمن اجرای موفق و پر سر و صدایش در هفتاد و شش سال پیش، و البته چند اجرای بعدی-به چنان شهرتی دست یافته که اغلب تجربه‌های نمایشی انجام شده در طول هفت دهه‌ی پیش از خود را تحت الشعاع قرار دهد و حسن مقدم را در تاریخ‌نگاری رسمی ادبی به عنوان «نخستین» نمایشنامه‌نویس مهم ایرانی بر صدر نشاند. اما این یکی نکته‌ی عجیبی‌ست که شهرت این متن کوتاه (که حاصل واکنش مخاطب عام است) نه فقط تمامی آثار دیگر نویسنده-چون نمایشنامه‌ی «ایرانی بازی»-و حتی هویت حسن مقدم را در سایه‌ی عظیم خود محو می‌کند^(۸)، بلکه واکنش مخاطبان نخبه-چون پژوهشگران و منتقدان ادبیات و تئاتر (تا همین امروز) را هم زیر نفوذ می‌گیرد. چنین است که لای هر کتاب و رساله‌ای درباره‌ی مقدم و اثرش را باز می‌کنی، بیش از [یا به جای] هر توضیح و تفسیر و تحلیل و نقد، می‌بینی که به ضرب‌المثل شدن عبارت «جعفرخان از فرنگ آمده» در میان مردم اشاره می‌کند، و آن را نشانه‌ی مهمی از ارزش اثر می‌شمرد. این نشانه، البته بازتابی از توفیق اجتماعی کار مقدم در سطحی عام‌هست-و چه خوب؛ اما وقتی همین «آگاهی در سطح عام» عملاً به شناسنامه‌ی حسن مقدم بدل می‌شود، درمی‌یابیم که حتی مقدم نیز به رغم شهرت و اجراهای مکرر نمایشنامه‌اش (در قیاس با بداقبال‌ها و مشکلات متعدد اجرایی ناشی از تنگناهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی نمایشنامه‌نویسان ایرانی پیش از او، و از یاد رفتن محدود اجراهای-حتی موفق-آثارشان، و حتی گننامی خودشان) باز چندان خوش اقبال نبوده است. آنچه که امروز از حسن مقدم می‌دانیم، همچنان همان حرف‌های همیشگی درباره‌ی جوانمرگی و حیف شدنش، یا بالیدن به سابقه‌ی دوستی و مکانه‌ی او با آندره ژید و فروید و رومن رولان و تاگور و استراوینسکی و ماسینیون و هانری ماسه و مازاریک است^(۹)، و این که البته نمایشنامه‌هایی هم نوشته که یکی از آن‌ها اجرایی بسیار موفقیت‌آمیز داشته است. نقد سیاست‌محور، «جعفرخان ...» را در عسارتی چون «نخستین» نمایشنامه‌ای ... که غروب زندگی را به طور واقع‌گرایانه رسوا کرده است.^(۱۰) و «هشدار زنده و آگاهی‌دهنده از تقلیدی سطحی و کورکورانه»^(۱۱) خلاصه می‌کند. نقد کلاسیک ادبی در

و فضا، دست نویسنده (از این باب است که کاملاً پیداست شخصیت‌ها دارند محض اطلاع تماشاگر حرف می‌زنند) روست:

مادر ... امروز جعفرخان از فرنگ می‌آید.

زینت [وسمه کشان] خان‌باجی، حالا چند سال می‌شه که جعفرخان رفته فرنگ؟

مادر هشت نه سال می‌شه ... [مجلس اول]

یا:

مادر [تنها] خدایا، من این پسر موزن بدم، ... دیگه آرزویی ندارم. این زینت هم بدن نیست ...

دختر عموی جعفره. ^(۷) [مجلس سوم]

این خامی در ارایه‌ی اطلاعات، نپختگی برخی شگردهای آخوندزاده را به یاد می‌آورد. در عین حال، این سنت که معرفی شخصیت اصلی (پیش از ورودش به صحنه) در گفت و گوی دو سه شخصیت دیگر درباره‌ی او انجام شود، در تئاتر ایران با مویده‌الممالک [در دهه‌ی قبل از کار مقدم] رواج و وضوح یافته است. همچنان که روش مقدم در تشریح جزئیات ریز و دقیق در مورد ظاهر و چهره و لباس شخصیت‌ها و توصیف ریزبافت اشیای صحنه، تا اندازه‌ای که از حدود کارکرد نمایشی درمی‌گذرد و به توصیفات شبه داستانی می‌رسد، میراث بر کاری است که اندکی پیشتر، کمال‌الوزاره با «اوستاد نوروز پینه دوز» آغازیده است.

ورود و خروج‌ها - به خصوص با اعلام بهانه‌ی خروج شخصیت‌ها از صحنه در کلام شان [نظیر: پایان مجلس دوم، که زینت می‌گوید «پس من برم خودمو درست کنم، بیام»، یا پایان مجلس چهارم، که مادر می‌گوید «برم واسه شش به خورده کاهو بیارم» و ...] - همچنان در حدود دانش آخوندزاده از قواعد فنی صحنه دور می‌زند. ^(۸)

و اما حوزه‌ی درون‌نامه‌ها، اصلی‌ترین حوزه‌ی تأثیرپذیری مقدم از آخوندزاده است. نخستین تصویر از برخورد مردمان شرقی با مقوله‌ی شیفتگی به غرب در تئاتر [و ادبیات] ایران، برخلاف مشهور، نه نمایشنامه‌ی «جعفرخان ...» بلکه نمایشنامه‌ی «حکایت موسی ژوردان حکیم نباتات و درویش مستعلی شاه مشهور به جادوگر» اثر آخوندزاده است که در سال ۱۲۳۰ خورشیدی [هفتاد سال پیش از اثر مقدم] نوشته شده؛ و از قضا آنجا هم درست مثل «جعفرخان ...»، اعضای خانواده‌ی سنتی تصورات و خیالات خنده‌داری درباره‌ی جهان غرب دارند. حتی مکالمه‌ی مجلس یکم «جعفرخان ...» میان «مادر» و «زینت» کاملاً قابل تطبیق با مکالمه‌ی «شهربانو خانم» و «شرف‌نسا» خانم در مجلس یکم «حکایت موسی ژوردان ...» است؛ و مکالمه‌ی «جعفرخان» با دایمی‌اش در مجلس دهم «جعفرخان ...» منطبق بر الگوی مکالمه‌ی «شهباز بیگ» با عمویش، در مجلس دوم نمایشنامه‌ی آخوندزاده. در اثر آخوندزاده خرافات و جادو و جنبل حضوری عینی‌تر بر صحنه - در چهره‌ی «مستعلی شاه جادوگر» - می‌یابد، اما مقدم به شرح

باورهای خرافی خانواده‌ی سنتی جعفرخان در کلام بسنده می‌کند و بدان بر صحنه جسمیت نمی‌دهد؛ و در مقابل شخصیت «موسی‌ژوردان» که مصطلحات زبان فرانسه را چاشنی کلام می‌کند، مقدم شگرد تلفیق دو زبان را - با مضحک‌ه‌ی آگاهانه‌ی غلیظ تر - در خود شخصیت «جعفرخان» به کار می‌زند.

با این حال، اثر آخوندزاده درباره‌ی عصری است که جامعه‌ی سنتی شرقی هنوز مورد هجوم کامل مظاهر زندگی اروپایی قرار نگرفته؛ و دنیای غرب در سیمای «موسی‌ژوردان» فرنگی برای مدتی به میان قراباغ پا گذاشته. اثر مقدم هفتاد سال بعد نوشته شده؛ زمانی که مظاهر زندگی غربی در قالب‌های مختلفی از مصطلحات زبان گرفته تا تیپ‌های اجتماعی، پدیده‌های عینی و اشیای در زندگی روزمره‌ی مردم سنتی پیدا شده و جا باز می‌کنند. مقدم تصویر این اختلاط زبانی [چون کاربرد کلمات زبان فرانسه در لابلای کلام]، این تیپ‌های تازه [چون فلکی‌ها و فرنگ دیده‌ها]، این پدیده‌ها [چون روزنامه‌های متعدد، تئاترها و ...] و نیز این اشیای [چون «کارت ویزیت»] را در آثاری که در این فاصله هفتادساله خلق شده‌اند باز می‌شناسد، و در اثر خود به کار می‌گیرد. همه‌ی این موارد [کلمات فرانسه، تیپ‌های جدیدی چون فلکی‌ها و ...، پدیده‌های اجتماعی جدید چون روزنامه‌ها و تئاترها و ...، و حتی کارت ویزیت] اول بار در نمایشنامه‌ی «سرگذشت یک روزنامه نگار» (۱۲۹۲) اثر مویده‌الممالک فکری معرفی، و با آن‌ها شوخی شده است.

حتی خواندن روزنامه بر صحنه - به عنوان عمل صحنه‌ای - و نیز شوخی با نوشته‌ها و خبرهای آن که تکه‌ی مهمی از نمایشنامه‌ی «جعفرخان ...» بدان اختصاص دارد، قبلاً در یکی دو متن از مویده‌الممالک - یعنی «سرگذشت یک روزنامه نگار» و «حکام قدیم - حکام جدید» (۱۲۹۴) - به کار رفته است. مهم‌تر از این‌ها، نفس توجه به جزئیات زندگی روزمره‌ی شهری، و «تصویرسازی عینی از واقعیت» است که در تمامی ادبیات کهن فارسی نیز - مگر در برخی سفرنامه‌ها و تاریخنامه‌های خاص و انگشت شمار، که به هر حال متن خلاقه‌ی ادبی هم محسوب نمی‌شوند - بی سابقه است؛ و مشخصاً در قرن گذشته با نمایشنامه‌نویسی آغاز می‌شود، و در مویده‌الممالک و سپس در کمال‌الوزاره به بار می‌نشیند؛ و چون میراثی نه فقط به دست حسن مقدم، که حتی به اولین داستان‌نویسان [به مفهوم جدید] در ایران، یعنی جمالزاده و هدایت می‌رسد. به این ترتیب مقدم نیز یکی از نویسندگان مهم این جریان ادبی تازه - متأثر از نمایشنامه‌نویسی قرن سیزدهم خورشیدی - است که در آثار خود تصویری واقعگرا از محیط و عصر خود ارایه می‌دهد. نکته‌ی مهم در این واقعگرایی آن است که برخلاف ادبیات کهن، «تصویر زمانه» بی واسطه‌ی تمثیل پردازشی و بیان استعاری سنتی منعکس می‌شود، و واقعگرایی نه فقط در مضمون، که در شکل ارایه نیز ظهور می‌یابد.

با این همه، تصویری که مقدم از جهان پیرامون خود عرضه می‌کند، بیش از آن که دقیق باشد، جذاب است؛ و بیش از آن که با شناخت توأم باشد، با موضع‌گیری همراه است. محض نمونه می‌توان به شناخت او از قشر سنتی - که باورهای شان دستمایه‌ی شوخی‌های متعدد او می‌شود - پرداخت، که شناختی توأم با احاطه نیست: در نمایشنامه‌ی «جعفرخان...» مادر و خانواده‌ی سنتی، زینت - دختر عموی جعفرخان - را برای او نامزد کرده‌اند و اصرار دارند که ازدواج‌شان هر چه زودتر سرگیرد. در مجلس ششم، مادر با جعفرخان از زینت حرف می‌زند، جعفرخان او را به یاد نمی‌آورد؛ و مادر توضیح می‌دهد همان زینت که مدت‌ها با جعفرخان از یک سینه شیر خورده. اطلاعات محدود حسن مقدم که می‌کوشد زبان مردم را به کار بگیرد، اما شناختش از فرهنگ سنتی در سطح می‌ماند و به کاربرد لفظی مصطلحات بسنده می‌کند، در اینجا مشکلی پدید می‌آورد: چون جعفرخان و زینت مدت‌ها از یک سینه شیر خورده‌اند، پس برای هم خواهر و برادر شیری (رضاعی) محسوب می‌شوند؛ و در نتیجه حیرت‌انگیز است که خانواده‌ی سنتی آن‌ها را - که با هم محرم‌اند - برای هم نامزد کرده‌اند! اگر جعفرخان فرنگی مآب به این نکته توجهی ندارد، چه باک؛ اما خانواده‌ی سنتی او که به هزار قلم باور سنتی مسلح‌اند، چگونه به این مسئله توجه ندارند؟

و اما، به کار مقدم با زبان اشاره کردم. برگ برنده‌ی اصلی مقدم در کمده‌ی «جعفرخان...» کارش با زبان است؛ و حوزه‌های مختلفی که از آن وام می‌گیرد: زبان کوچه، زبان التقاطی مستفربان‌ها و تک‌مضرب‌هایی از زبان بیگانه، و نیز انبوه شوخی‌های لفظی که ریشه در آموخته‌هایش از بازی‌های کلامی نویسندگان فرنگی، نویسندگان ایرانی پیشین، شوخی‌های افواهی رایج روز، طنزهای روزنامه‌ای، و حتی شوخی‌های زیبای تقلید و تخت حوضی دارند. تمرکز مقدم بر کار با زبان، از این نظر که می‌کوشد تصویر فراگیر اجتماعی موردنظرش (از جمله، تصویرش از تمام شهز و مردمان خارج از این «صحنه - خانه») را در اشارات کلامی بگنجانند (مثلاً از طریق خبرهای روزنامه - مجلس ششم -، که ما را در جریان بیماری فرهنگی مشابهی در سطح عمومی تر شهر و کشور می‌گذارد) کمک بزرگی به انسجام و جمع و جوری ساختمان اثر، و گنجیدنش در قالب «تک‌پرده» کرده است (در حالی که نویسندگان پیشین برای مقصود مشابه، دست به دامن خلق شخصیت‌های متعدد، صحنه‌های متعدد، و ورود و خروج‌های متعدد و گاه بی‌منطق می‌شدند). اما از طرف دیگر بازی مقدم با زبان، پس از اولین مواجهه‌ی شخصیت‌ها کما بیش به تکرار می‌افتد، بی‌آن که چندان به پیش برود؛ و البته گنجینه‌ی واژگان او - در قیاس با کمال‌الوزاره و شاهکارش «اوستاد نوروز پینه‌دوز» یا مثلاً «جمالزاده»، همزمان، در «فارسی شکر است» - چندان غنی نیست، تا غنای زبان، به تکرار افتادن شیوه‌ی بازی او با زبان را جبران کند یا بپوشاند.^(۱۰)

میان کار مقدم با کار نویسنده‌ی سلف، مویده‌الممالک فکری مشابهت دیگری نیز در «ارجاعات بینامتنی» وجود دارد. مویده‌الممالک نیز در میان آثارش، اشارات و ارجاعات فراوانی به آثار دیگر خود، و حتی آثار دیگران دارد؛ و این کاری است که مقدم نیز در چند جای اثرش می‌کند. اشاره‌ی او در مجلس شانزدهم «جعفرخان...» به کتاب مولی‌یر نمونه‌ی کوچکی است. نمونه‌ی مهم‌تر، رفتن‌اش به استقبال موضوع نمایشنامه‌ی بعدی خود - «ایرانی بازی» - در دل نمایشنامه‌ی «جعفرخان...» است؛ جایی که در مجلس نهم، شخص جعفرخان خبری را در روزنامه می‌خواند، درباره‌ی ماجرای کار پیدا کردن «آقای مخترع‌العکاس»، و همین خبر، بعداً تبدیل می‌شود به موضوع اصلی نمایشنامه‌ی «ایرانی بازی». با این همه از یاد نمی‌توان برد که خود این طرح داستانی، و حتی شگرد خواندن آن در روزنامه، دقیقاً از موارد تأثیر مویده‌الممالک بر حسن مقدم است. در نمایشنامه‌ی «سرگذشت یک روزنامه‌نگار» اثر مویده‌الممالک، شخصیتی به نام خسروخان زند - دکتر در حقوق از سویس - که سال‌ها در خارج تحصیل کرده و بعد به ایران آمده و حالا دنبال کار می‌گردد، نومیدانه می‌گوید: «... حالا شش ماه است یک مرتبه وزیر معارف را دیده، همه قسم وعده و وعید شنیده‌ام. گفتند که شما در دربار حاضر شوید، وزرا به شما مرحمت خواهند کرد؛ کار و شغلی که زینده‌ی شماست رجوع خواهند نمود. در این مدت همه‌روزه رفته و آمده‌ام، کسی به من اعتنایی نکرده، سهل است؛ چندین عریضه هم به هیأت دولت نوشته‌ام، اثری نبخشیده؛ جز این که اخیراً توصیه به بلدیّه نموده‌اند! بعد از مدتی زحمت و رفت و آمد در بلدیّه و ارابه‌ی دیپلم دکتر اندروایی [=حقوق] خود، تکلیف مفتشی عمده‌ی احتساب را نموده‌اند! حالا ملاحظه کنید من چه حالی خواهم داشت...! چند نفر از دوستان من هم که یکی از آن‌ها در مدرسه‌ی نظامی پاریس، اجازه‌ی بستن قداره داشته است، در تهران آمده و در خزانه داری به تحصیلداری مشغول است! و دیگری که در مدرسه‌ی سیاسی پاریس صاحب دیپلم شده است، اینک در نوافل با ماهی ۲۵ تومان استخدام شده است! و هکذا و هکذا...» [«سرگذشت یک روزنامه‌نگار» - پرده‌ی یکم]

ده سال پس از اجرا و انتشار این اثر، حسن مقدم همین دستمایه را به عنوان موضوع محوری و اصلی نمایشنامه‌ی «ایرانی بازی» به کار می‌گیرد، در حالی که پیش از آن، در مجلس نهم «جعفرخان...»، شخصیت اصلی از روی روزنامه می‌خواند: «ورود به پایتخت: ... آقای مخترع‌العکاس، که از جوانان کاری و صحیح‌العمل امروزه ی مملکت محسوب می‌شوند، بعد از سی و پنج سال تحصیل علوم فلسفه و ژیمناستیک و چینی‌سازی در اونیورسیتیه‌های اروپا اخیراً وارد پایتخت شده‌اند. نظر به زحمات مشارالیه، و اطلاعاتی که در شعبات مذکوره یافته‌اند، اولیای دولت ایشان را به ریاست کل قنات‌کنی کرمان معین کرده‌اند، و مشارالیه عنقریب به محل

مأموریت خود حرکت خواهد نمود!»^(۱۱)

نکته‌ی مهم دیگر در «ایرانی بازی» ساختمان روایتی آن است که نسبت به الگوی خطی ساختمان «جعفرخان...»، پیچیدگی و تازگی بیشتری دارد. ساختمان «ایرانی بازی» که از توالی زنجیروار چند صحنه (یا به قول مقدم، چند «منظره») تشکیل شده، طی پیشرفت مرحله به مرحله‌ی خود به مکاشفه‌ای در مورد دیوان سالاری فاسد منجر می‌شود؛ و از این نظر وارث دو نمایشنامه از میرزا آقا تبریزی به نام‌های «سرگذشت اشرف خان حاکم عربستان...» و «طریقه‌ی حکومت زمان خان...» (هر دو نوشته شده به سال ۱۲۵۱ خورشیدی) است که سیر مرحله به مرحله، و تصویر فساد فراگیر رسمی در تسلسلی منزل به منزل، در ساختمان آن‌ها کلیدی است. کسی چه می‌داند؟ حتی شاید بداقبالی و ناشناخته ماندن «ایرانی بازی» با تأثیرپذیری اش از طنز سیاه و ویران‌کننده‌ی میرزا آقا تبریزی [گمنام تا سال‌ها، و ناشناخته‌ی ابدی تاریخ نمایشنامه‌نویسی در ایران] ارتباطی داشته باشد!

زبان «ایرانی بازی» چندان نمایشی نیست، و تنوعی در حد «جعفرخان...» هم ندارد. به نظر می‌رسد برای خود حسن مقدم هم، نوشتن «ایرانی بازی» کم‌تر جدی و بیشتر سرگرم‌کننده بوده است. هر چند تکرار شخصیت «جعفرخان ابجد» در «ایرانی بازی» نشان می‌دهد که مقدم نسبت به تکرار و ادامه‌ی موفقیت «جعفرخان از فرنگ آمده» هیچ بی‌میل نبوده؛ اما شواهد زیادی در متن نشان می‌دهد که او «ایرانی بازی» را بیشتر برای انتشار نوشته، تا برای اجرا: شوخی‌های متعددی در «دستور صحنه» و حتی در رسم الخط نویسنده رخ می‌دهد نه در دیالوگ؛ و طبیعاً این شوخی‌ها در اجرا از دست می‌روند؛ و ضمناً تأثیرپذیری [احتمالی] مقدم از شگردهای نقاشی متحرک [مانند پرده‌ای که می‌رقصد، پرگاری که می‌خندد و...] هنوز هم بر صحنه‌ی تئاتر - دست‌کم در ایران - قابل اجرا نیست.

چهار - ساده لوحی بسیار می‌طلبد که بیندیشیم اگر حسن مقدم تا این حد تحت تأثیر پیشینیان خود بوده، پس جایگاه و ارزش خود در تاریخ تئاتر ایران را از دست می‌دهد. اتفاقاً برعکس، این شواهد نشان می‌دهد که او شهابی آسمانی نبوده که ابتدا به ساکن و از غیب بر افق تئاتر ایران نازل شده باشد، و دوباره آمدن چون اویی به دست تصادف و تقدیر حواله شود. او بخشی از یک تاریخ است، که بدون کلیت آن، بدون زمینه‌ها و شرایط و پیشینیانش، معنا و جایگاه اصلی خود را از دست می‌دهد. و این درسی است که نسل امروز دستدار تئاتر می‌تواند از حسن مقدم بیاموزد: شناخت پشت سر، آموختن از تجربه‌های رفته، و کوشش برای افزودن برگی، پله‌ای، مرحله‌ای به آن؛ همچنان که خود مقدم دریافته‌هایش از [شکل و محتوای] آثار پیشینیان را در قالبی فشرده جمع می‌آورد، و محصول آموخته‌ها و پذیرفته‌هایش را به صورت چکیده‌ای با ساز و کار جدید «تک‌پرده» در «جعفرخان...»^(۱۲) - و زنجیره‌ی پرده‌های کوتاه، (چندان کوتاه که خودش آن‌ها را



حسن مقدم در قاهره

در دوران دانشجویی دانشگاه لوزان



چند «منظره» [تابلو؟] می نامد) - در «ایرانی بازی» - عرضه کند . پنج - حسن مقدم در سال ۱۸۹۸ میلادی متولد شده است؛ همان سالی که در گوشه ی دیگری از جهان برشت به دنیا آمد . طی سال های بعد، برشت بسیار فرصت آموختن، تجربه کردن، شکست خوردن، و پیروز شدن یافت؛ و برشتی شد که امروز می شناسیم . حسن مقدم اما - به دلایل مختلف - این فرصت ها را به دست نیاورد؛ و با این حال در حد فرصت و توان خود، ردی ماندگار از خویش به جا گذاشت . با ماست که امروز این رد را دریابیم و پی بگیریم، یا همچنان او را به قلمرو اسطوره واگذاریم و دورادور - تنها - تحسینش کنیم؛ نحسینی فارغ از دغدغه ی شناخت .

امروز حسن مقدم صد ساله است؛ و ما در این صد سال حتی فرصت «شناخته شدن» و «درک شدن» را از او - و از تاریخ و سنتی که او جزئی از آن است - دریغ کرده ایم . [حتی هنوز سرمان را با این جمله گرم می کنیم که «در ایران نمایشنامه نویس نداشته ایم و نداریم!»] کافی نیست؟ اینک او هنوز ناشناخته است، و ما تازه بر دروازه ی ورود به دنیای او ایستاده ایم . به گمانم وقتش رسیده است که وارد شویم .

پانویس

۱ . وقتی برای انتشار ویژه نامه ی سده ی حسن مقدم به بسیاری از پژوهشگران تئاتر مراجعه کردیم، با کمال تعجب دیدیم که این نام برای اغلب شان ناآشناست؛ و لبخند آشنایی آن گاه بر چهره شان نقش می بست که یادآوری می کردیم یعنی نویسنده ی «جعفرخان از فرنگ آمده!» و این تنها مشکل امروز نیست . چهل و پنج سال پیش از این نیز، مجله ی «فردوسی» (شماره ی ۱۱۹ - سال ۱۳۳۲) ضمن چاپ نوشته ای از «علی نوروز» [که مشهورترین نام مستعار حسن مقدم است] از هویت نویسنده این گونه اظهار بی اطلاعی کرده است: «متأسفانه نه فقط خود ما در این باره اطلاعی نداشتیم، بلکه از دیگران هم که تحقیق کردیم، اطلاعی به دست نیاوردیم ... امیدواریم آقای علی نوروز، نویسنده ی این اثر انتقادی، یا آشنایان ایشان اطلاعات کافی درباره ی زندگی ایشان در اختیار ما قرار دهند.»

۲ . طنز تلخی در این «متناش - توهین» که نثار نویسنده ی ایرانی می کنیم نهفته است؛ که: «در عظمت او همین بس که با فرنگی های بزرگ دوست بوده است.»

۳ . اسکویی، مصطفی - پژوهشی در تاریخ تئاتر ایران - نشر آناهیتا و پروگرس - چاپ اول، مسکو ۱۳۷۰ - ص ۱۴۰ .

۴ . گوران، هیوا - کوشش های نافرجام (سیری در صد سال تیاتر ایران) - انتشارات آگاه - چاپ اول، تهران ۱۳۶۰ - ص ۱۵۱ .

۵ - آراین پور، یحیی - از صبا تا نیما - شرکت سهامی کتاب های جیبی - چاپ اول، تهران ۱۳۵۰ - جلد دوم - ص ۳۰۶ .

۶ . کمال الوزاره آخرین نمایشنامه هایش «فقر عمومی» و «طیب اجباری» را در سال ۱۳۰۶ - خورشیدی - دو سال پس از مرگ حسن مقدم - نوشته؛ و خود در ۱۳۰۹ از دنیا رفته است .

۷ . در مثال اول، با لحظه شماری ای که خانواده ی جعفرخان برای آمدن او کرده اند، بعید است که مادر تا دقایقی قبل از رسیدن جعفرخان به خانه، خبر آمدنش را به زینت نداده باشد، و بعید است که زینت تا این لحظه ندانسته باشد که «چند سال می شه که جعفرخانه رفته فرنگ». در مثال دوم نیز، مخاطب حرف مادر، خداست؛ در

حالی که طبعاً خدا از نسبت زینت و جعفرخان باخبر است، و مخاطب اصلی این اطلاعات در واقع تماشاگر است .

۸ . سنت «با خود حرف زدن شخصیت ها» در حالی که دیگران هم روی صحنه اند ولی ظاهراً نمی شنوند، نیز، جدا از تقلیده های عامیانه ی سنتی در آثار آخوندزاده و کمال الوزاره به کرات دیده شده .

۹ . عجیب است که در تمام این سال ها که از نگارش و اجرای «جعفرخان ...» می گذرد، کسی به این نکته توجه نکرده؛ یا شاید عجیب نیست، اگر توجه کنیم که «اسطوره ی حسن مقدم» مانع از هر تدقیقی در متن او شده است .

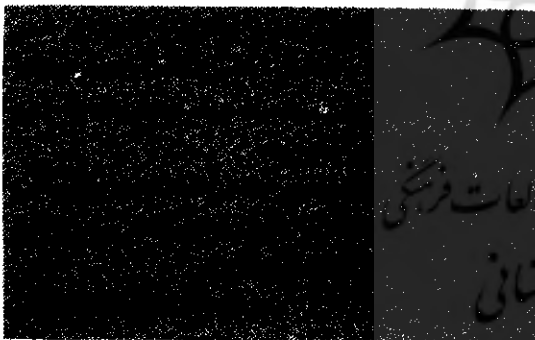
۱۰ . و این جداست از یکدست نبودن زبان در «جعفرخان ...»؛ نگاه کنید مثلاً به لحن و زبان «دایی» که از شروع مجلس پانزدهم یکبار - نسبت به قبل - عوض می شود .

۱۱ . در مجلس پانزدهم «جعفرخان ...» نیز از زبان «دایی» - در حال راهنمایی جعفرخان برای یافتن شغل - اشاره ی دیگری به مضمون موجود در «ایرانی بازی» می شود . [متن نمایشنامه ی «ایرانی بازی» را می توانید در همین شماره ی «صحنه» بخوانید.]

۱۲ . این که تمام داستان «جعفرخان ...» در زمانی پیوسته و بدون قطع رخ می دهد، و - در نتیجه - نویسنده را وامی دارد تا همه چیز را به گونه ای بچیند که دگرپسی روابط و شخصیت ها در یک نصف روز به نتیجه ی نمایشی برسد، امتیاز مهم ساختمان این نمایشنامه است .

باید کار فرهنگی کرد

گفت و گو با اسماعیل جمشیدی

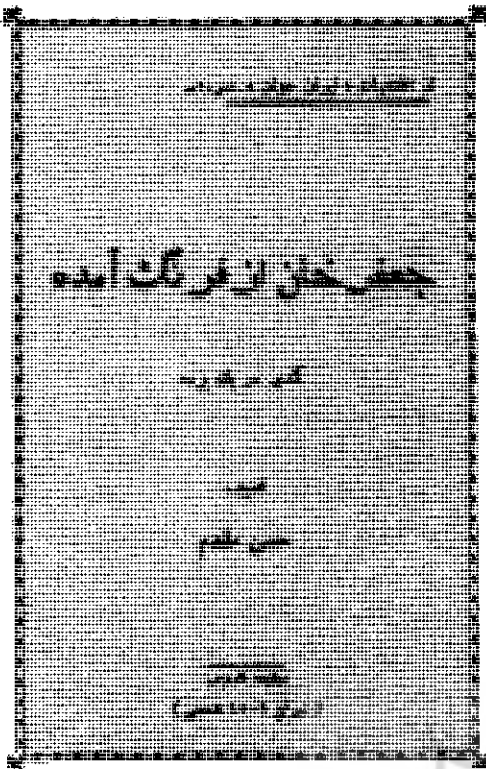


□ چرا جعفرخان از فرنگ آمده؟

■ می گویند هنرمندها پیشگو هستند؛ پیش بین هستند . پیش بینی که بار علمی هم دارد از پیشگویی بهتر است . حسن مقدم بر مبنای شناختی که از جامعه داشته و نوع حرکتی که می دیده، به طنز هشدار داد . یک هشدار . مثل مستی که یک سطل آب رویش بریزی . می خواهی بیدارش کنی . می خواهی به او بگویی آقا، مواظب آن طرف قضیه باش .

□ چرا جعفرخان اصلاً به فرنگ رفته؟

■ کنجکاوی انسان! انسان حرکت می کند . انسان یک جا نمی تواند بند شود . مدام حرکت می کند . بعد هم جهان دگرگون می شود . انقلاب فرانسه . و بعد اروپا به سرعت ترقی می کند . و ما سیصد و چهارصد سال بعد از اروپا تجربه را شروع



می کنیم. جذابیت های اروپا هر آدمی را می گیرد. همین حالا هم می گیرد. من به موزه ی لوور رفته ام. هیچ فکر نمی کنم باز هم بتوانم آنجا را ببینم. آن قدر دیدنی! آن قدر زیبا! ابرای پاریس رفتم. خب، دفعه ی اول فقط جغرافیایی نگاه می کنی. چیز دیگری نمی فهمی. اما این کنجکاوی در ذات بشر هست. و این عمومیت دارد. کسی آمده بود مرا ببیند. می خواست ببیند من کی هستم که راجع به خودکشی هدایت نوشته ام. خیلی ها فقط می خواهند بدانند این آدم کیست؟ یا آنجا چطور است؟ انسان در حال حرکت است. از بدو خلقت هم بوده. گشت و گذارها. سیر و سفرها. وقتی به قرن بیستم می رسم. وقتی اروپا سریع متحول شده. جالب می شود. جذاب می شود. بعد مسئله ی «نیاز» هست. یعنی شما دکتر دارید و دیگر کسی از یک تب نمی میرد. خب، ما طب خودمان را که از دست دادیم؛ باید چیزی جایگزین کنیم. این چیزی ست که بوده. از بدو پیدایش بوده. و هست. و خواهد بود. چرا می گویند زندان و سلول انفرادی بدترین شکنجه هاست؟ چون نمی توانی حرکت کنی. خیلی محدودی. اصلاً چرا آمدند اروپا را یک مجموعه ی پیشرفته کردند؟ برای این که آزاد باشند. ما اینجا با افغانستان و پاکستان مشکل داریم. و ارزش ها و نتایجی که آن ها از آزادی گرفتند به نفع شان تمام شد. ما نمی توانیم بگوییم غرب صرفاً بد است. و نمی توانیم بگوییم صرفاً خوب است. آنچه مقدم در زمان خود فهمید و روی آن کار کرد، به عنوان یک هنرمند مسئول، این بود که ما باید کار فرهنگی کنیم. ابتدا باید مبنای ذهنی جامعه را آماده کرد. تنها راه این است که ما هر حرکت یا تغییر را به لحاظ فرهنگی صورت دهیم. من هنوز هم فکر می کنم که چقدر او در آن جوانی حرف زده، در همین نمایشنامه اش. خب آن موقع مد شده بود، ناصرالدین شاه عده ای را فرستاد. و بعد مظفرالدین شاه. و همین طور بچه پولدارها را می فرستادند که می رفتند و می آمدند و برای خودشان کسی می شدند. بعد یکی از این میان حسن مقدم می شد و می آمد؛ یکی هم جعفرخان می شد! ما باید بفهمیم در جهانی هستیم که باید ارتباط داشته باشیم. حالا این ارتباط چگونه باید باشد؟ باید بدانیم که چه چیزش خوب و چه چیزش بد است. راز پیشرفت شان چیست؟ راز عقب افتادگی ما در کجاست؟ و من فکر می کنم حسن مقدم دقیقاً به هدف زده بود. قضیه ارتباط فرهنگی ست. و از ابزار مناسب هم استفاده کرد: تئاتر.

□ چرا تئاتر؟

■ چون مردم پیام شفاهی را خیلی خوب می گیرند. ما همین الان هم عادت مطالعه نداریم. به همین دلیل در جامعه ای که شصت هفتاد میلیون جمعیت دارد، که سی میلیون آن هم جوان است، تیراژ کتاب های مان ۳۰۰۰ تا ۵۰۰۰ است. یا نشریات مثلاً. روشنفکر موظف است جامعه اش را بشناسد. و آنچه ویژگی کار مقدم شد؛ اول آن بود که رنج برد، زحمت کشید. دوم آن که شعاری عمل نکرد؛ شعوری عمل کرد. یعنی فهمید که وقتی پسر احتساب الملک به تهران می آید، مادرش چطور

زندگی می کند. او کار فرهنگی و ارتباط با توده ی مردم را محور گرفت.

□ «آنچه برای [توده ی] مردم مهم است، حقیقت نیست؛ حقیقت ماندنی ست. تازه این هم جای حرف دارد!»^۱
- او به عنوان نقادی جامعه این جمله را می گوید. این همان داستان شکل «مار» و نوشته ی «مار» است. او معتقد است باید با حقیقت به دل های مردم بل زد؛ و حقیقت ماندنی را حذف کرد. متأسفانه هر وقت یک آدم نخبه گیرمان می آید یا طبیعت او را می برد یا حوادث. او خوب می دید. خوب می فهمید و رنج فهمیدنش را هم می کشید. او اولین روشنفکری ست که با آن که از خانواده ای اشرافی ست و در سوییس درس خوانده، وقتی صاحب شعور می شود دنبال شعار نمی رود. لایه های اجتماعی را می گردد. در سنگلج ولوست. به اما مزاده ها می رود. شاه عبدالعظیم و ...، بعد هم می آید یک قسمت خوب را می گیرد. خرافات و ریاکاری.

□ پیش از او خرافات در آثار دیگران هست.

■ قبول دارم. ولی بیایم ببینیم حسن مقدم این تیپ ها را چگونه شناخته. در همین نمایش جعفرخان. خلق و خوی شان. عادات شان، واکنش شان. او نیامد در گراند هتل بنشیند که فقط با خاتم ها حرف بزند و ... مثل خیلی از روشنفکرهای دهه ی چهل - چرا این همه کتاب های دهه ی سی و چهل، اکثراً هیچ بردی ندارند، ولی یک کتاب سی چهل صفحه ای «جعفرخان ...» هنوز هم مورد بحث ماست؟

□ ...

■ در واقع چیزی دارد که ما را به خود کشیده. او کار کرده. ننشسته. به پز و لذت خواهی نپرداخته. مطالعه کرده. بررسی کرده. گشته، کلفت ها و نوکرها را دیده. با درشکه چی ها حرف ها زده. بعد آن قدر گشته تا ابزار انتقال را هم پیدا کرده. و عاشق ابزارش هم شده.

□ به ابزار رسیدیم. با این ابزار چه کرد؟ و چطور؟

■ دو تا معضل بزرگ، دو تا لکه ی ننگین جامعه ی ما سرچایش مانده. حسن مقدم این را فهمید. خیلی سریع سعی خودش را کرد. قدم هم برداشت. حرکت هم کرد. مبارزه با خرافات و ریا.

□ نحوه پرداختن به این مفاهیم منظور ماست. و ویژگی هایی که مقدم را از معاصرینش متمایز می کند. مثلاً؛ فکری مستقیم و بی واسطه سیاست را وارد تئاتر می کند. محمودی بنای رفتاری را در تئاتر می گذارد که نوع پخته ترش را بعدها در آثار ساعدی می بینیم. آثار تبریزی سیاهند و دربار را به سخره می گیرند. و آخوندزاده که اخلاقی ست؛ و به همین خرافاتی که فرمودید پرداخته ...

■ علت این است در مملکتی که تئاتر ندارد، مملکتی که مردمش حداکثر با نمایش روحوضی و تعزیه آشنا هستند، حسن مقدم نمایشی را که به معنای علمی کلمه تئاتر است. روی صحنه می آورد. و آن قدر هم موفق می شود که اسمش ضرب المثل می شود. به میان مردم می رود. حرکاتش، کارهایش، تا دهه ی چهل سرزبان هاست. و بعد اگر زنده می ماند و کارش تداوم داشت. یا اگر کسان دیگری بودند و از این ابزار به همین نحو استفاده می کردند ... شما فکر می کنید چرا می گویند تئاتر مادر هنر هاست؟ تئاتر نخبه ترین هنر هاست؟ چون می توانند از طریق تئاتر جامعه را متحول کنند. ببینید، کار هنر وقتی می خواهد گسترده شود باید مخاطبین عام پیدا کند. و تحولی ایجاد بکند. ساعدی چیزی را خودش می گوید توی کارهایش، در سنگلج کسانی که می آمدند و تئاتر می دیدند آن را نمی فهمیدند. اغلب این نوکیسه ها و اشراف شاهنشاهی بودند که می آمدند تفریح کنند. اصلاً نمی فهمیدند طرف چه می گوید. منظورش چیست. و می خندیدند. در حالی که باید گریه کنند. حالا اگر هم می خندند، بفهمند چه گفته. ما یک برداشت آبی داریم، یک برداشت عمقی. وقتی آبی اش را می خندی، در مورد عمق اش هم باید فکر کنی.

□ اجازه بدهید به عمقی که می فرمایید این طور نزدیک تر بشویم که؟ وقتی از ریا می گویم، حواس مان هم هست که این ریشه ی هزاران سال دارد - همان عمق - که قابل بررسی و تحقیق است و هر نویسنده ای هم تحلیل خودش را از آن دارد. به این که چه هست کاری نداریم. هر چه هست علت است و آنچه نمایشنامه نویسی می پردازد علت نیست، رویداد است - شاید همان که می خنداند - و ما از نحوه ی برخورد نویسنده با رویدادها بیش اش به دلایل ماهوی را می بینیم. و این نحوه ی برخورد، همان ویژگی مورد سؤال ماست، که یک نویسنده را

از دیگری متمایز می کند. در کار آخوندزاده، خرافات سرنوشت یک آدم خاص و یک قصه ی معلوم را تغییر می دهد. اعتقاد یک آدم به جادوگر باعث تحولی در قصه ی همان آدم می شود. در «جعفرخان ...» می بینیم برخورد کلی تر است. مقدم از صبر و جَحد و این گونه خرافات، روی سطح اثر، مضحکه می سازد.

آخوندزاده با تعریف قصه ای مشخص در مورد یک یا چند نفر به تهذیب اخلاق عمومی فکر می کند. عامه ای که در شرایط مشابه هستند. که اگر آن اتفاق برای شان افتاد و این ها ... مقدم با پرداختی عمومی از خرافات فراگیر به یک نفر فکر می کند. آن یک نفر به نظرم یک آدم است. که اگر این طور باشد حالا قابل تمسیم هم هست. یعنی ایستگاه ها فرق می کند. شاید این که مقدم روی تاریخ و فرهنگ گذشته تحقیق جزئی و دقیق می کرده باعث شده با انسان برخورد بی واسطه کند. منظوم از «واسطه» همان درامای مولی یری است که آخوندزاده تعریف می کند. که مقدم کتاب مولی یری را هم در «جعفرخان ...» به بازی می گیرد. اگر درست فهمیده باشم آنچه شما از فراگیری «جعفرخان ...» می گوید از اینجا آب می خورد. از شیوه ی پرداختن به ابزاری که فرمودید.

■ شما هم درست متوجه شدید هم نه. ما وقتی می خواهیم راجع به حسن مقدم حرف بزنیم باید یادمان باشد که ما به همه ی کارهایش دسترسی نداریم. فرض کنیم که کتاب زندگی اش ۲۷۰ صفحه باشد؛ ما ۳۰ تا ۴۰ صفحه اش را داریم نگاه می کنیم. متأسفانه یک مقدار اشتباه من است، نفهمیدم یا جوانی بود یا مشکلات شغلی که مجموعه ی کارهایش را بیرون نکشیدم. او وقتی می آید کارش درخشان شود، دیگر فرصت این را ندارد که نگاه کند، که بازتابش، تأثیرش، تداومش چطور است و به کجا می کشد. حوادث سیاسی او را از ایران دور می کند. و مسایل شخصی اش - بیماری اش - او را می کشد. اما در مورد صبر و جَحد به نظر من او آگاهانه یک مقدار از سنت های - شاید از نظر شما - سطحی و آبی گرفت.

□ روی سطح نه به معنی آبی ...

■ ببینید، او اگر می خواست بنشیند به امید این که حرف هایش را در سطح سی نفر عضو انجمن ایران جوان بزند، می دانست که به جایی نمی رسد. و نتیجه نمی دهد. وظیفه ی یک هنرمند، یک انسان برجسته و برتر اجتماعی این است که این فاصله را کم کند. او از ابزار، استفاده ی «سرعتی» کرد. یعنی با این ها در سیل عظیم ملت ایران نفوذ کرد. همه را متوجه کرد. از صد نفر یا دویست نفری که رفتند اروپا برای تحصیل، بسیاری عملاً می رفتند که عیاشی و خوشگذرانی کنند. مثلاً شاهان قاجار که می رفتند اروپا، می رفتند که عیاشی کنند. لذت ببرند. نه این که فرهنگ را منتقل کنند. نه اینکه چشم شان باز بشود ... می رفتند و بعد می گفتند: «ای بابا این ملت لیاقت ندارد!» ناصرالدین شاه یک چنین چیزی گفته. حسن مقدم هم می توانست این طور باشد. او وقتی می گوید جعفرخان خود من

مطبوعات ایران پس از جنگ جهانی اول

(۷ نوامبر ۱۹۱۹ تا ۲۱ آوریل ۱۹۲۳ م.)

علی نوروز (حسن مقدم)
ترجمه ی یعقوب آژند

اشاره

این بررسی که در یکی از شماره های مجله ی فرانسوی زبان «جهان اسلام» به فرانسه چاپ شده بود به دو لحاظ اهمیت درخور دارد. اولاً نویسنده ی آن علی نوروز یا حسن مقدم یکی از نمایندگان نویسندگان برجسته و اولیه ی کشورمان است و می رساند که حسن مقدم علاوه بر عالم هنر و قلم، گرایش هم به امر پژوهش و تحقیقات جدی داشته و در دوران عمر کوتاه خود در این قلمرو فعالیتی بایسته از خود نشان داده و این بررسی خود گواهی بر این نکته است. ثانیاً این بررسی از مطبوعات ایران یکی از اسناد معتبر برشمرده می شود و در واقع مکمل کار رابینو در زمینه ی جراید و مطبوعات ایران است و حتی کامل کننده ی کتاب «تاریخ جراید و مجلات ایران» محمدصدر هاشمی هم می تواند باشد؛ چون با یک مقایسه ی دقیق دریابیم که نوشته ی حسن مقدم از بعضی لحاظ اطلاعاتی بیشتر از کتاب مزبور دارد. تنظیم نشریات بر اساس تاریخ انتشار آن هاست و تا شماره ی ۹۱ بر پایه ی تقویم هجری قمری و پس از آن با تقویم هجری شمسی تنظیم شده است. (مترجم)

- ۱- دستور اخوت، ۱۵ عقرب ۱۳۲۹ ق، میرزا صادق بروجردی، تهران.
- ۲- اقتصاد، ۲۴ ثور ۱۳۳۰ ق، م. بازر، تهران. هفتگی با تیراژ ۱۰۰۰ نسخه؛ اقتصادی، بازرگانی، کشاورزی.
- ۳- کوکب اقبال، ۱۱ سرطان ۱۳۳۰ ق، شیخ محمد باقر، تهران. روزانه با تیراژ ۲۰۰۰ نسخه.
- ۴- النور الساطع (مجله)، ۲۴ جدی ۱۳۳۱ ق، شمس الافاضل، شیخ عبدالعلی نجفی، تهران، پانزده روزیک بار با تیراژ ۵۰۰ نسخه؛ سیاسی، مذهبی، ادبی.

هستم؛ یعنی خود من می توانستم این طور باشم. یک چیز دیگر هم پشت این جمله هست. می گوید من هستم جعفر خانی که روی صحنه ی تئاتر دست انداختنی ست. وقتی خودش را با پدر عباس و خوش گذران مقایسه می کند و مادر خرافاتی ... در واقع خودش را توی فهرست عوضی، پرت شده توی خانواده اش می بیند.

□ موضعی در مقابل پدرش و حتی سلطنت در او نمی بینم.

■ او بر علیه پدر یا سنت خانواده اش طغیان نکرد. او یک جا از لاهوتی جدا شد. این لاهوتی ست که فکر می کند باید فوراً انقلاب کرد. حسن مقدم این طور فکر نمی کند. از دلایل ارزشمند کار او به نظر بنده همین است که او عمیق و ریشه ای فکر می کند. حسن مقدم را مطلقاً انقلابی فرض نکنید. که اگر بود با لاهوتی می ماند. با او مجله ی «پارس» را در می آورد. با او مدرسه ی احمدیه هست. با او در جلسات ادبی هست و تا آنجا که کار فرهنگی هست حسن مقدم هم هست. ولی آنجا که لاهوتی اسلحه برمی دارد، می گوید نه. چون قبول ندارد. در آن حد سن و سال و دانش و شعورش نمی پذیرد. ولی به تهران که می آید «ایران جوان» راه می اندازد. من با ایرج افشار صحبت می کردم که پدرش از اعضای آن انجمن بوده. می گفت «موتور آن انجمن حسن مقدم بود». و بعد افکار مترقی اش را می آورد و به عنوان منشور انجمن بیان می کند. در آن زمان کرامت دارد از بی لیاقتی شاه. چون به هر حال در سویس دیده که کلی کلفت و نوکر و خدم و حشم و درشکه و غیره راه می افند تا مثلاً آقا برود کباب بخورد. ولی چون انقلابی نیست، و سیاستمدار هم نیست، فکر نمی کند که سلطنت مثلاً بشود جمهوری. اصلاً در سال ۱۳۰۰ فکر این که حکومتی بدون شاه باشد توکت کسی نمی رفت. به همین دلیل ده ها جنبش بوده که موفق نشده. و مقدم این ها را هم دیده بود. و در آن سال و آن سن و سال این را خیلی خوب فهمیده بوده، که باید کار فرهنگی کرد.

پانویس:

۱- نقل از یکی از مقالات - در اصل به فرانسه نوشته شده ی - حسن مقدم.



۵- اسلام (مجله) ۴ اسد ۱۳۳۱ ق. ، شیخ عبدالعلی مازندرانی، تهران، ماهانه با تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، علمی، اخلاقی، سیاسی به زبان فارسی و فرانسه. در آغاز ارگان میسیون بلژیکی بود: م. حاجیان آن را در زمان جنگ منتشر می کرد، و گرایش به متفقین داشت. این نشریه در ۱۴ شوال ۱۳۳۱ ق. توقیف شد و بعدها با عنوان اطلاعات انتشار یافت. انتشار آن بعد از جنگ متوقف گردید.

۶- بی طرف، ۲۱ سنبله ی ۱۳۳۱ ق. محمدحسین خان یوسف زاده، تهران، هفتگی.

۷- محاکمات (مجله)، ۳۱ اسد ۱۳۳۱ ق. ، نقیب زاده، تهران.

۸- هفته، ۲۲ سنبله ی ۱۳۳۱ ق. ، محسن خان کمال الدوله، تهران، هفتگی؛ سیاسی، اخلاقی، با مرگ صاحب امتیاز آن انتشارش متوقف شد.

۹- ارشاد، ۲۸ میزان ۱۳۳۱ ش. ، مؤید الممالک؛ جواد خان^(۱)، تهران، ۳ و ۲ شماره در هفته با تیراژ ۱۰۰۰ نسخه؛ بعدها انتشارش متوقف شد.

۱۰- اخلاق، ۲۸ میزان ۱۳۳۱ ق. ، میرزا فرخ دین، انتشارش متوقف شد.

۱۱- خورشید، ۳۰ میزان ۱۳۳۱ ق. دکتر حکیم اعظم. انتشار آن متوقف شد.

۱۲- فریاد وطن، انتشار آن متوقف شد.

۱۳- توفان، ۲ عقرب ۱۳۳۱ ق. ، شیخ محمد علی تهرانی.

۱۴- جاسوس، ۳ عقرب ۱۳۳۱ ق. ، سیدحسین تجریشی.

۱۵- بادانی، ۶ عقرب ۱۳۳۱ ق. ، ماتئوس خان، تهران، انتشار آن متوقف شد.

۱۶- حقوق، بعداً تبدیل به انسانیت شد، ۲۱ عقرب ۱۳۳۱ ق. ، عدل الملک، تهران.

۱۷- شورا، ۲۷ جدی ۱۳۳۲ ق. ، ناصرالاسلام گیلانی، تهران، ۳ شماره در هفته با تیراژ ۱۰۰۰ نسخه؛ سیاسی، ارگان حزب اعتدالی. مؤسس آن از سال ۱۹۱۵ م. آلمان گرا شد؛ بعدها در بوته ی توقیف افتاد.

۱۸- ایران امروز، ۲۷ جدی ۱۳۳۲ ق. ، مدبر الملک، تهران، ۲ شماره در هفته با تیراژ ۱۰۰۰ نسخه.

۱۹- مشاورت، ۱۱ سرطان ۱۳۳۲ ق. ، شیخ یحیی کاشانی، انتشارش متوقف شد.

۲۰- اتحاد، ۲۵ اسد ۱۳۳۲ ق. ، سید محمد یوسف، همدان.

۲۱- تنبیه درخشان، ۷ سنبله ی ۱۳۳۲ ق. ، معتضدالاطباء، تهران، هفتگی با تیراژ ۳۰۰۰ نسخه، سیاسی، مصور. به دلیل توقیف طولانی، مدتی منتشر نشد.

۲۲- عطارد، ۱۷ سنبله ی ۱۳۳۲ ق. ، خان ملک. تهران. هفتگی با تیراژ ۵۰۰ نسخه. از علایق شرق پشتیبانی می کرد. انتشار آن متوقف شد.

۲۳- عصر جدید، ۱۷ سنبله ی ۱۳۳۲ ق. ، عبدالحمید خان متین السلطنه، تهران، در آغاز هفتگی بود، سه شماره در هفته با

تیراژ ۱۰۰۰ نسخه. در زمان جنگ ارگان سفارت انگلیس بود. مؤسس آن در سال ۱۹۱۷ م. به وسیله ی کمیته ی مجازات به قتل رسید و بعد از آن انتشار این نشریه متوقف شد.

۲۴- وطن، ۲۳ میزان ۱۳۳۲ ق. ، ملک المورخین، تهران، ۳ شماره در هفته.

۲۵- عدل، ۲۷ سنبله ی ۱۳۳۲ ق. ، اعتضادالاسلام، تهران، ارگان حزب اعتدال. انتشار آن متوقف شد.

۲۶- ستاره ی ایران، ۲۸ میزان ۱۳۳۲ ق. ، حسین خان صبا، تهران، دو هفته یک بار با تیراژ ۲۰۰۰ نسخه، سیاسی و ارگان حزب دموکرات (ضد تشکیلاتی)؛ بعدها به هیچ یک از احزاب وابسته نبود.

۲۷- بهلول، اول عقرب ۱۳۳۲ ق. ، شیخ حسن خان معمار، تهران، هفتگی با تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، پس از دومین شماره توقیف شد.

۲۸- شهاب ثاقب، ۱۶ عقرب ۱۳۳۲ ق. ، میرزا احمد کاشانی، تهران، دو شماره در هر هفته با تیراژ ۱۵۰۰ نسخه، سیاسی و تقریباً متمایل به دموکرات ها. انتشار آن بعدها متوقف شد.

۲۹- مجله ی علمی (مجله)، ۱۴ عقرب ۱۳۳۲ ق. ، نصرت الدوله، مصدق السلطنه، سالار معظم، تهران، ماهانه با تیراژ ۱۰۰۰ نسخه؛ حقوقی، اقتصادی، تاریخی و ادبی. بیش از یک سال منتشر نشد.

۳۰- حکومت ملی، ۲۰ عقرب ۱۳۳۲ ق. ، فتحعلی خان امیر حضور، تهران، دو شماره در هفته، انتشار آن متوقف شد.

۳۱- نسیم شمال، ۲۳ عقرب ۱۳۳۲ ق. ، اشرف الدین حسینی، تهران. هفتگی با تیراژ ۱۰۰۰ نسخه؛ طنزآمیز، ادبی، مردمی. انتشار آن بعدها متوقف شد. این نشریه دارای نوآوریهای بود.

۳۲- پروین، ۲۰ محرم ۱۳۳۳ ق. ، سید عبدالرحیم خلخالی، تهران. ماهانه با تیراژ ۷۵۰ نسخه. علمی، ادبی و اخلاقی. از شماره ی ۱۶۷ انتشار آن متوقف شد.

۳۳- حقیقت، ۱۶ قوس ۱۳۳۳ ق. ، اسدالله خان کردستانی، تهران، هفتگی با تیراژ ۱۰۰۰ نسخه. از حزب لیبرال دفاع می کرد. انتشار آن متوقف گردید.

۳۴- شرق ایران، ۲۱ قوس ۱۳۳۳ ق. رفعت التولیه، مشهد. با تیراژ ۳۰۰ نسخه. روزنامه ی سیاسی خراسان. در ایام جنگ ارگان سفارت ترکیه بود. از سیاست کشورهای اروپای مرکزی حمایت می کرد و معتقد به عقیده ی اتحاد اسلام بود. بعدها با عنوان بامداد منتشر شد ولی اعتبار خود را از دست داد.

۳۵- بامداد روشن، ۲۸ جدی ۱۳۳۳ ق. ، سیرزا محمدعلی خان خراسانی، تهران، سه شماره در هفته با تیراژ ۱۰۰۰ نسخه.

۳۶- عصر انقلاب، ۱۸ جدی ۱۳۳۳ ق. ، میرزا آقاخان همدانی، تهران، هفتگی با تیراژ ۵۰۰ نسخه؛ سیاسی و ادبی؛ بعدها منتشر نشد و چنین می نماید که شفق سرخ به جای آن

منتشر شده است.

- ۳۷- شامل، ۱۲ دلو ۱۳۳۳ ق.، میرزا ابراهیم شالم، تهران، هفتگی با تیراژ ۶۰۰ نسخه؛ مدافع منافع اسرائیل بود (به زبان فارسی و عبری).
- ۳۸- کارگر، ۲۵ حوت ۱۳۳۳ ق. سیدمحمد تقی، تهران، هفتگی، با تیراژ ۵۰۰ نسخه. از علائق کارگران صنایع ملی پشتیبانی می کرد. انتشار آن بعدها متوقف شد.
- ۳۹- منیر، ۲۵ حوت ۱۳۳۳ ق.، نصرالله صدرالمدرسین، مشهد، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، ادبی و سیاسی.
- ۴۰- عهد ترقی (مجله)، ۲۸ حوت ۱۳۳۳ ق.، حسن خان رحیم زاده، تهران، دو بار در ماه، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، ادبی، بی طرف؛ انتشار آن متوقف شد.
- ۴۱- اکباتان، ۲۲ حمل ۱۳۳۳ ق.، ابوالقاسم خان اسماعیل زاده، همدان. هفتگی با تیراژ ۵۰۰ نسخه، ادبی، اخلاقی، اقتصادی و اسلامی.
- ۴۲- کنکاش، ۳۰ حمل ۱۳۳۳ ق.، تقی خان تفرشی، تهران، دو شماره در هفته با تیراژ ۱۰۰۰ نسخه. گرایش به حزب دموکرات داشت. در زمان جنگ فقط چند بار منتشر شد.
- ۴۳- فروردین، اول ثور ۱۳۳۳ ق.، سید یعقوب شیرازی، میرزا اسدالله کربلایی، تهران، دو شماره در هفته با تیراژ ۱۰۰۰ نسخه. از استقلال ایران دفاع می کرد. انتشار آن متوقف شد.
- ۴۴- چمن، ۱۵ ثور ۱۳۳۳ ق.، میرزا علی شمس المعالی، مشهد، ۲ شماره در هفته با تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، اسلامی.
- ۴۵- عهد انقلاب، ۲۳ جوزا ۱۳۳۳ ق.، آقا خان همدانی، تهران، ادبی، سیاسی و اخلاقی، انتشار آن متوقف شد.
- ۴۶- راه نجات، ۵ سنبله ۱۳۳۳ ق.، میرزا ابراهیم، اصفهان. هفتگی، سیاسی، ادبی و علمی.
- ۴۷- رستاخیز (مجله)، ۲۱ قوس ۱۳۳۳ ق.، پورداد زردشتی، حاجی محمد تقی یزدی، کرمانشاه، هفتگی.
- ۴۸- بیطاری (مجله)، ۲۵ جدی ۱۳۳۳ ق.، مرتضی خان، تهران، دو شماره در هفته، تیراژ ۵۰۰ نسخه، نشریه ی دامپزشکی بود.
- ۴۹- عهد جدید، ۹ دلو ۱۳۳۳ ق.، متین السلطنه، تهران، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، ادبی، اخلاقی، تاریخی، علمی. انتشار آن متوقف شد.
- ۵۰- خورشید، ۱۳ دلو ۱۳۳۳ ق.، میرزا محمدخان، تهران، ماهانه تیراژ ۹۵۰ تا ۱۰۰۰ نسخه. ادبی، علمی، اخلاقی، اجتماعی.
- ۵۱- اطلاعات دارالوکاله، ۲۷ حمل ۱۳۳۴ ق.، آقا شیخ عیسی. تهران، هفتگی. نشریه ی حقوقی بود. انتشار آن متوقف شد.
- ۵۲- پارس، ۲۱ ثور ۱۳۳۴ ق.، میرزا ابوالقاسم آزاد، تهران، دوبار در ماه، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه. ادبی، اجتماعی، طرفدار

فارسی سره بود. انتشار آن ادامه یافت.

۵۳- ایران، ۱۲ عقرب ۱۳۳۳ ق.، سید حسین اردبیلی، تهران، پانزده روز یک بار، تیراژ ۱۵۰۰ نسخه، ارگان دولتی. از شماره ی ۷۰ و ۹۰ تحت هدایت رهنما بود.

۵۴- صدای ایران، ۲۰ عقرب ۱۳۳۵ ق.، نیرالسلطان، تهران، سه شماره در هفته، تیراژ ۱۵۰۰ نسخه، دموکرات. انتشار آن متوقف شد.

۵۵- مجله ی دانش (مجله)، ۲۰ قوس ۱۳۳۵ ق.، میرزا محمد دانش، مشهد، ماهانه. ۵۰۰ نسخه، ادبی، اخلاقی.

۵۶- طلوع، ۲۲ قوس ۱۳۳۵ ق.، ابراهیم خان قراگوزلو، تقی خان تفرشی، تهران، پانزده روز یک بار، تیراژ ۱۲۰۰ نسخه. بی طرف بود و از استقلال ایران پشتیبانی می کرد. توقیف شد.

۵۷- سروش ایران (مجله)، ۲۷ جدی ۱۳۳۵ ق.، سیدرضا امیررضوانی. تهران، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، علمی، ادبی. از حوت ۱۳۰۰ ق. (از شماره ی ۸۲ به بعد) به صورت روزنامه ی خبری گلشن در می آمد.

۵۸- فردوس (مجله) ۲ حوت ۱۳۳۵ ق. سعیدخان نفیسی، تهران، ماهانه، تیراژ، ۱۰۰۰ نسخه، ادبی، علمی. از انتشار بازمانده.

۵۹- بهار، ۳ حوت ۱۳۳۵ ق.، شیخ احمد، مشهد، تیراژ ۱۲۰۰ نسخه.

۶۰- نوید، ۲۲ ثور ۱۳۳۵ ق.، دکتر حسینقلی خان، تهران، ارگان حزب اعتدال. از انتشار بازماند.

۶۱- خورشید، ۳۰ ثور ۱۳۳۵ ق.، مستعان الملک، تهران، هفتگی و بعدا دو شماره در هفته، ارگان حزب دموکرات. از انتشار بازماند.

۶۲- عصر سعادت، ۳ جوزا ۱۳۳۵ ق.، سید سعید، گیلان.

۶۳- مشرق، ۱۶ جوزا ۱۳۳۵ ق.، میرزا یوسف، تبریز.

۶۴- طب مصور (مجله)، ۲۴ جوزا ۱۳۳۵ ق.، دکتر مزین السلطان، تهران.

۶۵- کوکب ایران، ۱۰ سرطان ۱۳۳۵ ق.، سیدخلیل رکن الاسلام، تهران، سه شماره در هفته، تیراژ ۱۲۰۰ نسخه، با توقیف ستاره ی ایران این روزنامه جای آن را گرفت و ارگان نصرت الدوله و سردار معظم بود و حالت محافظه کار داشت. انتشار آن با فوت مؤسس این نشریه به پایان رسید.

۶۶- زبان آزاد، ۱۹ سرطان ۱۳۳۵ ق.، معاون السلطنه، سیدهاشم، تهران، سه شماره در هفته. تیراژ ۱۰۰۰ نسخه.

طرفدار عقاید انقلاب بود و ارگان حزب دموکرات بر شمرده می شد (حزب تشکیلی).

۶۷- وطن، ۲۴ سرطان ۱۳۳۵ ق.، میرزاهاشم خان، تهران، پانزده روز یک بار، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، از استقلال ایران دفاع می کرد، پشتیبان سپهسالار اعظم بود.

۶۸- صبح، ۹ سرطان ۱۳۳۵ ق.، م. پطروسیان، تهران،

هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه. مدافع ارمیان بود.

۶۹- طلیعه‌ی سعادت، ۱۹ اسد ۱۳۳۵ ق.، میرزا باقرآقا، تهران.

۷۰- مجله‌ی رهنما (مجله)، ۲۰ جدی ۱۳۳۶ ق.، شیخ زین‌العابدین رهنما، تهران، پانزده روز یک بار، تیراژ ۹۰۰-۸۰۰ نسخه، ادبی، علمی.

۷۱- پروین، ۳ دلو ۱۳۳۶ ق.، میرزا رضاخان، تهران، سه شماره در هفته، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه. ارگان حزب سوسیال دموکرات.

۷۲- پژوهش، ۲۴ دلو ۱۳۳۶ ق.، میرزا ابوالقاسم محمود زاده، تهران، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، ارگان حزب اتفاق-ترقی. مورد اعتراض روحانیون قرار گرفت و توقیف شد.

۷۳- مجله‌ی ادبی (مجله)، ۲۱ دلو ۱۳۳۶ ق.، سعد الملک، تهران، ماهانه، ادبی، اجتماعی. انتشار آن متوقف شد.

۷۴- قیام شرق، ۲۷ دلو ۱۳۳۶ ق.، دکتر احیاء السطنه، سیدمجتبی طباطبایی، تهران، سه شماره در هفته، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، ارگان حزب ایران جوان، از انتشار بازماند.

۷۵- مجله‌ی ادب (مجله)، ۲۷ دلو ۱۳۳۶ ق.، میرزا محمدخان، تهران، ۴ شماره، تیراژ ۵۰۰ نسخه، ادبی، علمی. بعد نام عوض کرد و فردوسی نامیده شد و کالج آمریکایی به انتشار آن یاری می‌رساند.

۷۶- دانشکده (مجله)، ۲۷ دلو ۱۳۳۶ ق.، ملک الشعرا، تهران، ماهانه، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، ادبی. از انتشار بازماند.

۷۷- مجله‌ی علمی (مجله)، ۲۲ حمل ۱۳۳۶ ق.، میرزا صادق بروجرودی، تهران، پانزده روز یک بار، تیراژ ۵۰۰ نسخه، ادبی، علمی، انتشار آن متوقف شد.

۷۸- فرهنگ (مجله)، ۲ رجب ۱۳۳۶ ق.، ترجمان الممالک، تهران، پانزده روز یک بار، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، ادبی، علمی. از انتشار بازماند.

۷۹- آموزگار (مجله)، ۲ حمل ۱۳۳۶ ق.، میرزا صادق‌خان، اصفهان، ماهانه، تیراژ ۴۰۰ نسخه، علمی.

۸۰- ارمغان (مجله)، ۶ سرطان ۱۳۳۶ ق.، میرزا حسن، اصفهان، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، ادبی.

۸۱- دختر دانش (مجله)، اول اسد ۱۳۳۶ ق.، میرزا محمد طهماسبی، همدان، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، ادبی و علمی.

۸۲- گلشن (مجله)، اول اسد ۱۳۳۶ ق.، امیررضوانی، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، ادبی، علمی از شماره‌ی ۱۹۷ توقیف شد ولی بعدها به صورت روزنامه درآمد.

۸۳- گل زرد (مجله)، ۱۶ جوزا ۱۳۳۶ ق.، ریحان، تهران، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، طنزآمیز و ادبی.

۸۴- ایران نو، ۱۱ سنبله‌ی ۱۳۳۶ ق.، ملک الشعرا، تهران، روزانه، تیراژ ۱۲۰۰ نسخه، ارگان حزب دموکرات و از انتشار بازماند.

۸۵- اقبال (مجله)، ۱۶ سنبله‌ی ۱۳۳۶ ق.، محمدباقر،

تهران، دو هفته یک بار، تیراژ ۵۰۰ نسخه، علمی و ادبی.

۸۶- مجله‌ی فنی (مجله)، ۲۲ دلو ۱۳۳۶ ق.، اداره‌ی فنی، ابوطالب‌خان، تهران، ماهانه، تیراژ ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ نسخه؛ کشاورزی، بازرگانی. انتشار آن متوقف شد.

۸۷- آزادی، ۲۳ دلو ۱۳۳۶ ق.، م. بازبیل، تهران، هفتگی، اطلاع‌رسانی.

۸۸- معرفت (مجله)، ۲۵ حوت ۱۳۳۶ ق.، سید کمال‌الدین، اصفهان، دو هفته یک بار، تیراژ ۴۰۰ نسخه، علمی، ادبی، اقتصادی.

۸۹- سلامت، ۲۵ حوت ۱۳۳۶ ق.، میرزا زاده، مشهد، دو شماره در هفته، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، ارگان حزب اعتدال.

۹۰- حیات جاوید، ۲۵ حوت ۱۳۳۶ ق.، سیدمیرزاقلسنی، تهران، ماهانه، تیراژ ۷۰۰ نسخه، ادبی، اخلاقی، سیاسی.

۹۱- بدر منیر (مجله)، ۱۶ حمل ۱۲۹۸ ش.، جلال‌الواعظین، انزلی، هفتگی، تیراژ ۲۰۰ تا ۵۰۰ نسخه، علمی، ادبی.

۹۲- اقتصاد ایران، ۱۸ حمل ۱۲۹۸ ش.، مستشار الممالک، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۵۰۰ نسخه، بازرگانی، اقتصادی، حقیقت ارگان سفارت بلشویک، توقیف شد.

۹۳- ارمغان (مجله)، اول ثور ۱۲۸۹ ش.، وحید دستگردی، اصفهان، ماهانه، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، ادبی. مجله‌ی تحصیل‌کردگان ایران و ارگان انجمن ادبی ایران.

۹۴- رهنما، ۱۱ ثور ۱۲۹۸ ش.، زین‌العابدین رهنما، تهران، سه شماره در هفته. تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی، اجتماعی. در زمان کودتا توقیف شد و سپس با روزنامه‌ی ایران ائتلاف کرد.

۹۵- جارچی ملت، اول ثور ۱۲۹۸ ش.، میرزا علیخان حسین‌زاده، تهران، دو شماره در هفته، تیراژ ۱۵۰۰ نسخه، دولتی.

۹۶- قرن بیستم (مجله)، ۱۳ ثور ۱۲۹۸ ش. م. بازبیل، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، ادبی، اقتصادی.

۹۷- زبان زنان، ۲۸ ثور ۱۲۹۸ ش.، صدیقه‌خانم دولت‌آبادی، اصفهان، پانزده روز یک بار، تیراژ ۱۰۰ نسخه، روزنامه‌ی خاص زنان.

۹۸- خراسان، ۲۸ سرطان ۱۲۹۸ ش.، میرزا محمدخان دانش، مشهد، سه شماره در هفته، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، علمی، اجتماعی، اخلاقی.

۹۹- میهن، ۱۵ اسد ۱۲۹۸ ش.، میرزا ابوطالب‌خان بنان‌السلطان شیروانی، هفتگی، تیراژ ۳۰۰ نسخه، علمی و سیاسی. بعدها در تهران منتشر شده و حالت روزانه و هفتگی یافت.

۱۰۰- برجیس (مجله)، ۱۹ اسد ۱۲۹۸ ش.، مصور السلطان، تبریز ماهانه، تیراژ ۴۰۰ نسخه، ادبی، هنری و مصور.

۱۰۱- ادبی (مجله)، ۱۵ اسد ۱۲۹۸ ش.، محاسب الممالک

آلیانس فرانسه، تهران، نشر کنفرانس دو آلیانس فرانسه به زبان فرانسوی.

۱۱۷- بویوخ، ۱۶ جدی ۱۲۹۸ ش.، آرمناک الماسیان، تهران، دو هفته یک بار، تیراژ ۵۰۰ نسخه، طنزآمیز همراه با کاریکاتور.

۱۱۸- ایران تازه، ۲۴ جدی ۱۲۹۸ ش.، برهان المتکلمین، همدان، دو شماره در هفته، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، ادبی، علمی و اخلاقی.

۱۱۹- مغازه، آراکل هارتونیانس، تبریز، هفتگی، کشاورزی، ادبی و اجتماعی.

۱۲۰- زنک، آلکساندر ماروارتانیان، تبریز، هفتگی، تیراژ ۴۰۰ نسخه، اجتماعی.

۱۲۱- سهیل، میرزا باقرخان مدیرالملک، همدان، هفتگی، تیراژ ۴۰۰ نسخه، اقتصادی، ادبی و اخلاقی.

۱۲۲- اختر مسعود، میرزا عبدالوهاب گلشن، اصفهان، هفتگی، تیراژ ۲۵۰ نسخه، سیاسی، اقتصادی و ادبی.

۱۲۳- تبریز، ۲۵ دلو ۱۲۹۸ ش.، حسین فشنگچی، تبریز، سه شماره در هفته، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی. این نشریه توسط وثوق الدوله و سیدضیاءالدین برای مبارزه با حزب خیابانی که حزب پیروز انتخابات آذربایجان بود، تأسیس یافت. بعدها دیگر منتشر نشد.

۱۲۴- رعده قزوین، ۴ حوت ۱۲۹۸ ش.، سیدعلی صدرالادبا، قزوین، هفتگی، تیراژ ۷۰۰ نسخه، سیاسی.

۱۲۵- ایران، ۲۷ دلو ۱۲۹۸ ش.، ملک الشعرا، تهران، روزانه، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی و هوادار وثوق الدوله.

۱۲۶- تازه بهار، ۲۷ حوت ۱۲۹۸ ش.، میرزا محمدخان ملک زاده، مشهد، دو شماره در هفته، تیراژ ۱۰۰ نسخه، سیاسی.

۱۲۷- «افق = Horizons»، ۱۷ حمل ۱۲۹۹ ش.، هالوب آوانسیان، تهران، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، طنزآمیز، از انتشارات ارمنیان.

۱۲۸- نجات (مجله)، ۲۷ ثور ۱۲۹۹ ش.، میرزا محمد نجات، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی، ادبی و اجتماعی. (از شماره ۱۵۹ تا ۲۲۸ به همین صورت منتشر شد).

۱۲۹- آموزش، اول جدی ۱۲۹۹ ش.، سیدابوالقاسم خان، رشت، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه. این نشریه کاربرد آموزشی اقتصادی و کشاورزی داشت.

۱۳۰- عالم نسوان (مجله)، ۶ جوزا ۱۲۹۹ ش.، نواب خانم صفوی، تهران، ماهانه، فمینیستی و ادبی. این نشریه با همکاری دختران مدرسه ی آمریکایی تهران منتشر می شد.

۱۳۱- نامه ی بانوان، ۲۳ جوزا ۱۲۹۹ ش.، شهناز خانم آزاد، تبریز.

۱۳۲- مهرمتیر، ۵ سرطان ۱۲۹۹ ش.، آقامحمد اسماعیل متیر، مشهد.

روحی، کرمان، ماهانه، تیراژ ۷۰۰ نسخه، ادبی، علمی و اجتماعی.

۱۰۲- گلستان، ۸ سنبله ی ۱۲۹۸ ش.، شیخ محمدتقی ملک المحققین، شیراز، هفتگی، تیراژ ۴۵۰ نسخه، اجتماعی، ادبی و سیاسی.

۱۰۳- استخر، شیخ محمدحسین بواناتی، شیراز، دو شماره در هفته، تیراژ ۴۰۰ نسخه، اجتماعی و سیاسی.

۱۰۴- بهارستان، نوبخت، شیراز، هفتگی، تیراژ ۲۵۰ نسخه، علمی، ادبی، سیاسی و طنزآمیز، از شماره ی ۲۱۵ به بعد به تهران منتقل شد.

۱۰۵- فارس، میرزا فضل الله خان بنان، شیراز، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی. ارگان شاهزاده فرمانفرما در کنسولگری انگلیس در زمانیکه این شاهزاده حاکم ایالت فارس بود.

۱۰۶- بیستون، ۱۵ سنبله ی ۱۲۹۸ ش.، صدیق دفتر، کرمانشاه، دو شماره در هفته، تیراژ ۵۰۰ نسخه، سیاسی، بعدها انتشار آن متوقف شد.

۱۰۷- حلاج، ۱۸ سنبله ی ۱۲۹۸ ش.، مهدی حسن حلاج، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی و اجتماعی، سردبیر آن از حلاجان قدیمی بود.

۱۰۸- سعادت، ۲۵ سنبله ی ۱۲۹۸ ش.، سعدالملک نافی، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی. اندکی پس از انتشار توقیف شد.

۱۰۹- فرهنگ (مجله)، ۵ عقرب ۱۲۹۸ ش.، میرزا محسن خان شیبانی، رشت، ماهانه، تیراژ ۳۰۰ نسخه، علمی و ادبی.

۱۱۰- صدای تهران، ۶ عقرب ۱۲۹۸ ش.، سیدمحمد تدین، تهران، دو شماره در هفته، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، گرایش به دموکرات ها داشت؛ در زمان کابینه ی وثوق الدوله توقیف شد.

۱۱۱- تهذیب (مجله)، ۱۰ عقرب ۱۲۹۸ ش.، میرزا سلیمان خان خسروی، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، ادبی و اجتماعی. بعدها (از شماره ی ۲۱۹) به بعد به روزنامه تبدیل شد.

۱۱۲- گیلان، ۱۲ عقرب ۱۲۹۸ ش.، میرزا سعیدخان آصفی، رشت، روزنامه، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، دولتی.

۱۱۳- بیداری، میرزا حسین خان جودت، رشت، سه شماره در هفته، تیراژ ۴۸۰ نسخه، سیاسی و اقتصادی.

۱۱۴- اسرار الانصار (مجله)، ۲۶ عقرب ۱۲۹۸ ش.، حاج میرزا حسن انصاری، اصفهان، ماهانه، تیراژ ۲۴۰ نسخه، ادبی، سیاسی و مذهبی.

۱۱۵- آسایش، ۷ قوس ۱۲۹۸ ش.، حاج میرزا ابوالقاسم خان آزاد، تهران، دو شماره در هفته، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، روزنامه ی خبری، به نظر می رسد که اندکی بعد انتشار آن قطع شده است.

۱۱۶- آلیانس فرانسه (مجله)، ۳ جدی ۱۲۹۸ ش.، کمیته دو

- ۱۳۳- اخگر، ۱۵ سرطان ۱۲۹۹ ش.، میرزا فتح الله خان وزیرزاده، اصفهان.
- ۱۳۴- الکیمال (مجله)، فضل الله بدایع نگر، مشهد.
- ۱۳۵- آگاهی، ۱۵ سنبله ی ۱۲۹۹ ش.، میرزا عبدالحسین ملاباشی، مشهد.
- ۱۳۶- ایرانی اشنسی داور، ۷ میزان ۱۲۹۹ ش.، واهان مسروسیان، تهران.
- ۱۳۷- علم و تربیت (مجله)، میرزا حسین خان پرتو، شیراز.
- ۱۳۸- خاور (مجله)، میرزا محمود عرفان، شیراز.
- ۱۳۹- گل سرخ (مجله)، ۸ میزان ۱۲۹۹ ش.، ملک المحققین، شیراز، طنزآیز همراه با شعر.
- ۱۴۰- معرفت (مجله)، ۸ میزان ۱۲۹۹ ش.، سیدکمال الدین.
- ۱۴۱- دنیای ایران (مجله)، نوبخت، شیراز.
- ۱۴۲- جهان زنان، ۴ عقرب ۱۲۹۹ ش.، بتول خانم فخرآفاق، تهران، فنیستی- این نشریه پس از نوشتن مقاله ای علیه حجاب با فتوای علما توقیف شد و سردبیر آن به خارج از مرکز تبعید گردید.
- ۱۴۳- طب کنونی، دکتر فتح علیخانی مسیح السلطنه، مشهد.
- ۱۴۴- معارف (مجله)، ۵ عقرب ۱۲۹۹ ش.، شیخ محمد علی بهجت العلماء، تهران. ارگان «انجمن معارف پروان».
- ۱۴۵- صباح، ۲۵ عقرب ۱۲۹۹ ش.، معتمدالتجار، تهران.
- ۱۴۶- عصر آزادی، ۲۸ عقرب ۱۲۹۹ ش.، میرزا محمدجواد مدیرزاده، شیراز.
- ۱۴۷- صدای جنوب، شیخ محمد امین الواعظین یزدی، شیراز.
- ۱۴۸- زنبور (مجله)، ۵ قوس ۱۲۹۹ ش.، میرزا سیدعلی شرف الملک، تهران، کاریکاتوری (نا شماره ی ۱۹۴ منتشر شد).
- ۱۴۹- حق یولا (مجله)، ۱۰ قوس ۱۲۹۹ ش.، میرزا عزیزالله خان نعیم.
- ۱۵۰- جنت (مجله)، ۱۶ قوس ۱۲۹۹ ش.، حسین کسرابی، تهران.
- ۱۵۱- آسیا (مجله)، ۱۷ قوس ۱۲۹۹ ش.، ضیاء الواعظین.
- ۱۵۲- فروغ تربیت (مجله)، ۱۷ قوس ۱۲۹۹ ش.، میرزا ابوالحسن خان فروغی، تهران.
- ۱۵۳- صدای اصفهان، اول جدی ۱۲۹۹ ش.، میرزا محمدعلی مکرم، اصفهان.
- ۱۵۴- شرق وسطی، ۲ جدی ۱۲۹۹ ش.، شیخ حسین گیوه چی، تهران، انتشار آن متوقف شد.
- ۱۵۵- ملت، میرزا حسین خان پرتو، شیراز. ارگان کنسولگری انگلیس در شیراز.
- ۱۵۶- نامه ی ملی (مجله)، آقا میرزا علی همدانی، تهران، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، تاریخی، ادبی و اجتماعی.
- ۱۵۷- خراسان، آقا سیدمحمد طباطبائی، مشهد، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی، علمی و اخلاقی.
- ۱۵۸- نوروز، ۱۹ قوس ۱۲۹۹ ش.، میرزا یحیی خان ریحان، تهران، هفتگی، تیراژ ۲۰۰۰ نسخه، ادبی و اجتماعی.
- ۱۵۹- النجات (مجله)، میرزا محمدنجات، تهران. (از شماره ی ۱۲۸ تا ۲۲۰ دیده شد).
- ۱۶۰- گل آتشی (مجله)، ۲ جدی ۱۲۹۹ ش.، نوبخت، شیراز، ادبی، اجتماعی و اخلاقی (نا شماره ی ۲۱۴ انتشار یافت).
- ۱۶۱- زبان ایران (مجله)، ۷ جدی ۱۲۹۹ ش.، میرزا ابوالحسن معدنچی، تهران، هفتگی، ادبی.
- ۱۶۲- سهیل، ۸ جدی ۱۲۹۹ ش.، میرزای سهیلی، تربت حیدریه، اقتصادی، بازرگانی و سیاسی.
- ۱۶۳- علم و اخلاق (مجله)، میرزا حبیب الله خان آموزگار، تهران، ماهانه، ادبی، علمی، اخلاقی و تربیتی.
- ۱۶۴- مینو (مجله)، ۱۲ جدی ۱۲۹۹ ش.، میرزا نصرالله صدرالدین، تهران، هفتگی، تیراژ ۷۵۰ نسخه، ملی گرا، ادبی و سیاسی.
- ۱۶۵- طبیعت (مجله)، ۱۵ جدی ۱۲۹۹ ش.، میرزا علی خان ژیمناستیک، تهران، ماهانه، تیراژ ۵۰۰ نسخه، علم طبیعت و اخلاقی یا تبلیغ علم و اخلاق.
- ۱۶۶- برید شمال، آقامیرمهدی ماکویس، خوی، ادبی و اخلاقی.
- ۱۶۷- پروین (مجله)، سید عبدالرحیم خلخالی، تهران، (نا شماره ی ۳۲ ادامه یافت).
- ۱۶۸- ماه نو (مجله)، ۲۸ جدی ۱۲۹۹ ش.، میرزا علی کافی، تهران، هفتگی، تیراژ ۸۰۰ نسخه، علمی و ادبی (نا شماره ی ۲۰۷ انتشار یافت).
- ۱۶۹- بدر (مجله)، حسنعلی خان سبک پیمان، تهران، هفتگی، تیراژ ۷۰۰ نسخه، ملی گرا، اخلاقی و ادبی.
- ۱۷۰- اخلاق (مجله)، ۵ دلو ۱۲۹۹ ش.، میرزا فخرالدین خان، مشهد.
- ۱۷۱- حقوق (مجله)، ۹ دلو ۱۲۹۹ ش.، حسینعلی خان نقیب زاده، تهران، ماهانه، تیراژ ۵۰۰ نسخه، مسایل مربوط به حقوق را مطرح می ساخت.
- ۱۷۲- صبح امید، ۱۰ دلو ۱۲۹۹ ش.، میرزا محمدتقی خراسانی، اصفهان.
- ۱۷۳- سفینه ی نجات، ۱۷ دلو ۱۲۹۹ ش.، میرزا محمدصادق، یزد. هفتگی، با تیراژ ۸۰۰ نسخه، علمی، ادبی، اقتصادی و سیاسی.
- ۱۷۴- اسرار جلالی، ۱۰ حمل ۱۳۰۰ ش.، ناظم الشریعه جلالی، همدان، هفتگی، تیراژ ۴۰۰ نسخه، اسلام خواه.
- ۱۷۵- تکامل، ۱۱ حمل ۱۳۰۰ ش.، سیدعلی اکبر سراج، تبریز، هفتگی، تیراژ ۶۰۰ نسخه، از تعلیم و تربیت پشتیبانی می کرد.
- ۱۷۶- فرش، شیخ محمدباقر تویسرکانی، اصفهان. هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، سیاسی، فلسفی و ملی.
- ۱۷۷- عدالت، میرزا عبدالله خان ضرابی، شیراز. هفتگی،



گوشه‌ای از کتابخانه‌ی حسن مقدم در قاهره



۱۹۰۶ در زورخ

- تیراژ ۳۰۰ نسخه، علمی، ادبی و تاریخی.
 ۱۷۸- تجات ایران، میرزا ابراهیم خان، اصفهان، هفتگی،
 تیراژ ۲۰۰ نسخه، دموکرات.
 ۱۷۹- ناهید، ۲۳ حمل ۱۳۰۰ ش.، میرزا ابراهیم خان ناهید،
 تهران، هفتگی، سیاسی، اخلاقی همراه با کاریکاتور.
 ۱۸۰- قرن بیستم، ۳ ثور ۱۳۰۰ ش.، سیدرضا میرزاده‌ی
 عشقی، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، اجتماعی،
 سیاسی، اخلاقی، ادبی، علمی (مصور).
 ۱۸۱- بهار (مجله)، ۸ ثور ۱۳۰۰ ش.، میرزا ابوالقاسم خان
 اعتصام‌الملک، تهران، اجتماعی و ادبی.
 ۱۸۲- سیروس، ۲۴ ثور ۱۳۰۰ ش.، میرزا محمدخان عرفان،
 شیراز، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، سیاسی، اجتماعی، ادبی و
 تاریخی.
 ۱۸۳- روشنائی (مجله)، ۵ جوزا ۱۳۰۰ ش.، میرزا سیدعلی
 شرف‌الملک، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، تاریخی،
 ادبی، هنری (مصور).
 ۱۸۴- میهن، ۷ سرطان ۱۳۰۰ ش.، ابوطالب خان
 بنان‌السلطان، تهران، ۲ شماره در هفته، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه،
 سیاسی، ادبی و اجتماعی.
 ۱۸۵- جریده‌ی آستانه‌ی رضوی، ۱۴ سرطان ۱۳۰۰ ش.،
 مؤیدالوزاره، مشهد، پانزده روز یک بار، تیراژ ۵۰۰ نسخه،
 حامی علائق آستانه‌ی قدس رضوی بود و تا شماره‌ی ۲۹۴
 منتشر شد.
 ۱۸۶- سیاست، ۲۱ سرطان ۱۳۰۰ ش.، عباس میرزا
 اسکندری، تهران، روزانه، تیراژ ۸۸۰ نسخه، سیاسی،
 اجتماعی و اقتصادی.
 ۱۸۷- اتحاد، ۲۲ سرطان ۱۳۰۰ ش.، سیدکاظم خان
 سرکشیک‌زاده، تهران، روزانه، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی،
 ادبی و اجتماعی.
 ۱۸۸- توفان، فرخی یزدی، تهران، ۲ شماره در هفته،
 آزادی خواه.
 ۱۸۹- معارف (مجله)، بهجت‌العلماء، تهران، ماهانه، تیراژ
 ۱۰۰۰ نسخه، ادبی و علمی، اخلاقی و تاریخی.
 ۱۹۰- کانون، حسین زاده رضا، تهران، روزانه، تیراژ ۱۰۰۰
 نسخه، سیاسی، ادبی، اخلاقی و اجتماعی.
 ۱۹۱- جهان زنان (مجله)، ۱۹ اسد ۱۳۰۰ ش.، بتول خانم
 فخرآفاق، تهران و مشهد، ماهانه، تیراژ ۵۰۰ نسخه،
 فمینیستی.
 ۱۹۲- ایران آزاد، ۱۲ سنبله‌ی ۱۳۰۰ ش.، ضیاء‌الواعظین،
 تهران، روزانه، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، اجتماعی، سیاسی،
 اخلاقی و ادبی.
 ۱۹۳- اتحاد اسلام، ۱۴ سنبله‌ی ۱۳۰۰ ش.، تهران، روزانه،
 شیخ حسین لشکرانی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، اسلام خواه (تا
 شماره‌ی ۲۶۴ انتشار یافت).
 ۱۹۴- زنبور، میرزا سیدعلی شارالملک، تهران، روزانه، تیراژ

۵۰۰ نسخه، سیاسی، اجتماعی، طنزآمیز و ادبی.

۱۹۵- صاعقه، ۱۵ سنبله ی ۱۳۰۰ ش.، میرزا حسین خان منتصر همایون، تهران، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، مشروطه خواه.

۱۹۶- آتش فشان، سید محمود مجتهدزاده، تهران، روزانه، تیراژ ۵۰۰ نسخه، سیاسی، تاریخی، هنری و اجتماعی.

۱۹۷- گلشن، ۱۶ سنبله ی ۱۳۰۰ ش.، سیدرضا رضوانی، تهران، سه شماره در هفته، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی، اجتماعی و ادبی. (تا شماره ی ۸۲ منتشر شد).

۱۹۸- کردار، میرزا حسین یزدی زاده، تهران، دو شماره در هفته، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی، اقتصادی، ادبی.

۱۹۹- Assuerus، ابوالفضل خان قریب، تهران، هفتگی، تیراژ ۲۰۰ نسخه، سیاسی و اخلاقی.

۲۰۰- خلق، ۲۶ سنبله ی ۱۳۰۰ ش.، میرزا مهدی علوی زاده تبریزی، تهران، روزانه، تیراژ ۲۰۰۰ نسخه، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی.

۲۰۱- نهضت شرق، ۲۷ سنبله ی ۱۳۰۰ ش.، میرزا حسن خان رجایی، تهران، روزانه، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، ادبی، علمی و سیاسی.

۲۰۲- فردا، ۲۶ سنبله ی ۱۳۰۰ ش.، میرزا علی اکبرخان دهخدا، تهران، هفتگی، تیراژ ۲۰۰۰ نسخه، سیاسی، اجتماعی و تاریخی.

۲۰۳- طغیان، امان الله خان ضیاء السلطان، تهران، هفتگی، تیراژ، ۱۰۰۰ نسخه، پیشرو و اقتصادی.

۲۰۴- ندای دهقان، میرزا احمدخان پرویز، تهران، دو شماره در هفته، تیراژ ۴۰۰ نسخه، علمی و ادبی و کشاورزی.

۲۰۵- شفق سرخ، ۲۸ سنبله ی ۱۳۰۰ ش.، شیخ علی دشتی، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی.

۲۰۶- صیحه ی آسمانی، ۲۹ سنبله ی ۱۳۰۰ ش.، میرزا محمد جناب زاده، تهران، هفتگی، تیراژ ۷۰۰ نسخه، سیاسی، اجتماعی و طنزآمیز.

۲۰۷- ماه نو (مجله)، میرزا علی کافی، تهران، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، ملی گرا، آزادی خواه (تا شماره ی ۱۶۸ منتشر شد).

۲۰۸- حقیقت، ۲۵ مردان ۱۳۰۰ ش.، میرزا عبدالکریم خان فرد بهبهانی، تهران، روزانه، سیاسی، ادبی و اخلاقی.

۲۰۹- ستاره ی شرق، ۸ میزان ۱۳۰۰ ش.، میرزا حسین خان صبا، تهران، روزانه، تیراژ ۲۰۰۰ نسخه، سیاسی.

۲۱۰- زبان ایران، ۱۸ میزان ۱۳۰۰ ش.، میرزا ابوالحسن خان معدنچی، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، علمی، ادبی و اخلاقی (تا شماره ی ۱۶۱).

۲۱۱- ایران، ۳۰ میزان ۱۳۰۰ ش.، میرزا زین العابدین رهنما، تهران، روزانه، تیراژ ۲۰۰۰ نسخه، سیاسی.

۲۱۲- فردوسی (مجله)، ۱۱ عقرب ۱۳۰۰ ش.، میرزا محمدخان وفادار، تهران، ماهانه، تیراژ ۷۰۰ نسخه، علمی،

ادبی و اخلاقی.

۲۱۳- عصر جدید، اول قوس ۱۳۰۰ ش.، میرزا اسماعیل خان ثقفی صحت الدوله، تهران، هفتگی، سیاسی و ادبی.

۲۱۴- گل آتشی، ۵ قوس ۱۳۰۰ ش.، نوبخت، تهران، پانزده روز یک بار، تیراژ ۱۵۰۰ نسخه، ادبی، علمی و طنزآمیز.

۲۱۴ مکرر- نورکیانگ، ۱۰ دلو ۱۳۰۰ ش.، اسپانخان بابایان، تهران، دو شماره در هفته، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، علمی، ادبی، اجتماعی.

۲۱۵- بهارستان، ۲ قوس ۱۳۰۰ ش.، نوبخت، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی، اجتماعی- ادبی.

۲۱۵ مکرر- سپیده دم (مجله)، ۲ دلو ۱۳۰۰ ش.، لطفعلی خان، شیراز، ماهانه، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه.

۲۱۶- اقدام، ۲۲ قوس ۱۳۰۰ ش.، میرزا عباس خلیلی، تهران، روزانه، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، ملی گرا.

۲۱۷- جنت، ۲۹ قوس ۱۳۰۰ ش.، میرزا حسین خان کسرای، تهران، هفتگی، تیراژ ۹۰۰ نسخه، سیاسی، اجتماعی و تاریخی.

۲۱۸- نجات ایران، میرزا زین العابدین، تهران، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، سیاسی، اجتماعی و ادبی.

۲۱۹- تهذیب، ۷ جدی ۱۳۰۰ ش.، میرزا سلیمان خان خسروی، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی و طنزآمیز (تا شماره ی ۱۱۱ منتشر شد).

۲۲۰- نجات، میرزا محمدنجات، تهران، سه شماره در هفته، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی، خبری و اخلاقی.

۲۲۱- حیات، سید میرزا آقاقلی، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، (تا شماره ی ۹۰ منتشر شد).

۲۲۲- تحفة الادبیا (مجله)، ۸ دلو ۱۳۰۰ ش.، میرزا عبدالحسین خان بنان زاده، اصفهان، دو هفته یک بار، تیراژ ۵۰۰ نسخه.

۲۲۳- دهقان (مجله)، ۱۲ جدی ۱۳۰۰ ش.، مقاوم الملک، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، علمی، اخلاقی و کشاورزی.

۲۲۴- شهاب، ۱۹ دلو ۱۳۰۰ ش.، دکتر علی خان مالک افضلی، تهران، دو شماره در هفته، تیراژ ۵۰۰ نسخه، علمی، اخلاقی و تاریخی.

۲۲۵- زارع، موسوی زاده، یزد، هفتگی، تیراژ ۷۰۰ نسخه، علمی، اجتماعی و اقتصادی.

۲۲۶- افق روشن، ۳۰ حوت ۱۳۰۰ ش.، آقا بزرگ خان کوثری، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، علمی، اجتماعی و اخلاقی.

۲۲۷- ندای گیلان، ۲۰ دلو ۱۳۰۰ ش.، سید محمود مجتهدزاده، رشت، روزانه، تیراژ ۶۰۰ نسخه، سیاسی، تاریخی و هنری.

۲۲۸- آشخارانگ، ۲۱ دلو ۱۳۰۰ ش.، واغنیک سارکیسیان، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، اجتماعی، ادبی و علمی.

- ۲۲۹- افکار، ۱۹ دلو ۱۳۰۰ ش.، محمودزاده، تهران، روزانه، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی.
- ۲۳۰- پروانه، ۲۵ دلو ۱۳۰۰ ش.، میرزا علی محمدخان مستشارزاده، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، ادبی، اخلاقی و علمی.
- ۲۳۱- فکر آزاد، میرزا احمدخان دهقان، مشهد، هفتگی، ملی گرا.
- ۲۳۲- سروش ایران، ۱۱ حوت ۱۳۰۰ ش.، سیدرضا، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی، ادبی و علمی.
- ۲۳۳- پرتو (مجله)، میرزا محمدعلی واله، تهران، هفتگی، تیراژ ۵۰۰۰ نسخه، ادبی، اجتماعی و اخلاقی.
- ۲۳۴- عصر جدید (مجله)، ۱۴ حوت ۱۳۰۰ ش.، نظام‌الدین نوری، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۵۰۰ نسخه، هنری، اقتصادی و اجتماعی.
- ۲۳۵- یگانگی (مجله)، ۲۹ حوت ۱۳۰۰ ش.، میرزا احمدخان خادم شیرازی، تهران، ماهانه، تیراژ ۵۰۰ نسخه، اخلاقی، علمی.
- ۲۳۶- صیحه (مجله)، ۲۵ حمل ۱۳۰۱ ش.، حسنعلی خان بدر، تهران، هفتگی، تیراژ ۷۰۰ نسخه، اخلاقی، ادبی و طنزآمیز.
- ۲۳۷- آذر (مجله)، ۲۹ حمل ۱۳۰۱ ش.، ضیاءالدین مولانا، تهران، ماهانه، تیراژ ۵۰۰ نسخه، ادبی، اخلاقی و طنزآمیز.
- ۲۳۸- سپاهان (مجله)، میرزا محمدعلی مکرم، اصفهان، هفتگی، تیراژ ۷۵۰ نسخه، اخلاقی، ادبی، همراه با کاریکاتور.
- ۲۳۹- خورشید (مجله)، ۳۰ حمل ۱۳۰۱ ش.، میرزا علی خان ندایی، تهران، ماهانه، تیراژ ۵۰۰ نسخه، ادبی، اخلاقی و مصور.
- ۲۴۰- دنیای امروز (مجله)، بازید (ارمنی)، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، اقتصادی، علمی و ادبی.
- ۲۴۱- حیات ایران، ۴ ثور ۱۳۰۱ ش.، ناصر سیف، تهران، هفتگی، تیراژ ۸۰۰ نسخه، اجتماعی، ادبی و تاریخی.
- ۲۴۲- مرآت الملة (مجله)، ۵ ثور ۱۳۰۱ ش.، سیدعیسی کیلانی، رشت، هفتگی، ادبی، اخلاقی و تاریخی.
- ۲۴۳- شیرکوه، شیخ احمد مدیریزدی، یزد، هفتگی، سیاسی، ادبی و اخلاقی.
- ۲۴۴- یغما (مجله)، ۱۱ جدی ۱۳۰۱ ش.، حبیب یغمایی، تهران، دو هفته یک بار، تیراژ ۷۰۰ نسخه، ادبی و اخلاقی.
- ۲۴۵- فروغ خاور (مجله)، ۱۰ ثور ۱۳۰۱ ش.، میرزا خدارحم پارسا، تهران، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، علمی، ادبی و اجتماعی.
- ۲۴۶- جمعیت اسلامی (مجله)، ۱۴ ثور ۱۳۰۱ ش.، میرزا سیدباقرخان هاشمی، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، مذهبی، تاریخی و ادبی.
- ۲۴۷- حییم (مجله)، ۲ جوزا ۱۳۰۱ ش.، مرتضی خان نیشان، تهران، هفتگی، تیراژ ۲۰۰۰ نسخه، اخلاقی، اجتماعی و علمی.
- ۲۴۸- مصباح (مجله)، ۷ جوزا ۱۳۰۱ ش.، میرزا یدالله تائب تویسرکانی، تهران، ماهانه، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، اخلاقی، ادبی و علمی.
- ۲۴۹- تازیانه ی عبرت (مجله)، ۷ جوزا ۱۳۰۱ ش.، میرزا یحیی خان مشاورالوزاره ی محمودی، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، اخلاقی، ادبی و علمی.
- ۲۵۰- شمس (مجله)، ۱۶ جوزا ۱۳۰۱ ش.، سلیمان خان خسروی، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، علمی، ادبی و اجتماعی.
- ۲۵۱- فضل (مجله)، ۱۳ جوزا ۱۳۰۱ ش.، غلامعلی خان محمدی، تهران، هفتگی، اقتصادی، علمی و ادبی.
- ۲۵۲- تصویر اخلاق (مجله)، ۱۷ جوزا ۱۳۰۱ ش.، حسنعلی خان بدر، تهران، هفتگی، تیراژ ۷۰۰ نسخه، اخلاقی، ادبی و طنزآمیز.
- ۲۵۳- نور (مجله)، ابوالحسن خان نوری، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، ادبی، علمی و اخلاقی.
- ۲۵۴- دبستان (مجله)، ۲۰ جوزا ۱۳۰۱ ش.، سیدحسن طیبی، مشهد.
- ۲۵۵- ایران مستقبل (مجله)، ۱۸ جوزا ۱۳۰۱ ش.، سیدعبدالحسین خان سلطانی، تهران، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، علمی، اخلاقی و اجتماعی.
- ۲۵۶- کارگر (مجله)، ۲۳ جوزا ۱۳۰۱ ش.، سیدمحمد دهقان، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، اجتماعی و ادبی.
- ۲۵۷- مجله ی ما (مجله)، ۲۳ جوزا ۱۳۰۱ ش.، میرزا ابوطالب خان، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، اجتماعی، حقوقی و اخلاقی.
- ۲۵۸- عالم طب (مجله)، ۲۷ سرطان ۱۳۰۱ ش.، میرزا محمدخان، تهران، ماهانه، علمی، پزشکی و بهداشتی.
- ۲۵۹- آسیا، ۲۸ سرطان ۱۳۰۱ ش.، میرزا اسداله خان فروهری، تهران، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، ادبی، اجتماعی و هنری.
- ۲۶۰- تذکره (مجله)، ۱۲ اسد ۱۳۰۱ ش.، میرزا حسین خان زاده، تهران، هفتگی، مذهبی، اخلاقی و ادبی.
- ۲۶۱- آزادی (مجله)، ۱۵ اسد ۱۳۰۱ ش.، میرزا محمودخان آزاد، تهران، هفتگی، مبلغ تعلیم علوم بود.
- ۲۶۲- آسیای مرکزی (مجله)، ۳۱ اسد ۱۳۰۱ ش.، میرزا اسداله خان، تهران، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، ادبی و اجتماعی.
- ۲۶۳- فلق، ۲۸ اسد ۱۳۰۱ ش.، حسنعلی خان بدر، تهران، هفتگی، تیراژ ۷۰۰ نسخه، ادبی و اخلاقی و طنزآمیز.
- ۲۶۴- اتحاد اسلام، ۱۱ اسد ۱۳۰۱ ش.، شیخ حسین لنگرانی (تا شماره ی ۱۹۳ منتشر شد).
- ۲۶۵- باران (مجله)، ۱۵ سنبله ی ۱۳۰۱ ش.، میرزا

- ۲۸۳- صدای اسلام، ۵ جلدی ۱۳۰۱ ش.، میرزاحمدباقر افتخارالعلما، شیراز، سه شماره در هفته، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، اقتصادی، ادبی و اخلاقی.
- ۲۸۴- سماعات جنوب، ۵ جلدی ۱۳۰۱ ش.، شیخ محمدحسین، شیراز، تیراژ ۸۰۰ نسخه، کاملاً از علائق ایران پشتیبانی می‌کرد.
- ۲۸۵- بیدار، ۲۹ جلدی ۱۳۰۱ ش.، سیدعلی محمدراد، تهران، سه شماره در هفته، تیراژ ۱۵۰۰ نسخه، هوادار اصول اسلامی.
- ۲۸۶- انعکاس، دکتر بهرامی، تهران، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی.
- ۲۸۷- قیامت، ۳ دلو ۱۳۰۱ ش.، ضیاءالدین نوری، تهران، روزانه، سیاسی و علمی.
- ۲۸۸- دموکراسی، میرزا عبدالحسین خان، تهران، روزانه، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی و اجتماعی.
- ۲۸۹- قیام به حق، ۴ دلو ۱۳۰۱ ش.، حاجی میرزا محمدعلی خان اوحدی، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، مذهبی، اخلاقی و اقتصادی.
- ۲۹۰- فروهر، ۳ دلو ۱۳۰۱ ش.، خدارحم پارس، تهران، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، سیاسی، بازرگانی و خبری.
- ۲۹۱- عصر تمدن، ۴ دلو ۱۳۰۱ ش.، میرزاهدی خان ساعی، تهران، هفتگی، تیراژ ۷۰۰ نسخه، اجتماعی.
- ۲۹۲- ندای ایران، ۳ دلو ۱۳۰۱ ش.، میرزاسیدمحمد، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، ادبی و اخلاقی.
- ۲۹۳- نامه‌ی جوانان، میرزا ابراهیم خان خواجه نوری، تهران، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه.
- ۲۹۴- روزنامه‌ی آستان رضوی، ۴ دلو ۱۳۰۱ ش.، مؤیدالوزاره، مشهد، هفتگی، تیراژ ۷۰۰ نسخه، سخنگوی امور آستانه‌ی رضوی.
- ۲۹۵- شعله، ۴ دلو ۱۳۰۱ ش.، میرزایدالله تهرانی‌زاده، تهران، سه شماره در هفته، تیراژ ۷۵۰ نسخه، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی.
- ۲۹۶- الحق، میرزا حسن خان هاشمی، تهران، هفتگی، تیراژ ۷۰۰ نسخه.
- ۲۹۷- عصر نو، ۳ دلو ۱۳۰۱ ش.، میرزا ابوالفضل، تهران، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، اجتماعی، سیاسی و ادبی.
- ۲۹۸- آسمان، ۳ دلو ۱۳۰۱ ش.، میرزاحمدخان عرفان شیرازی، تهران، ۲ شماره در هفته، تیراژ ۲۰۰ نسخه، سیاسی و ادبی.
- ۲۹۹- پیکان، ۳ دلو ۱۳۰۱ ش.، میرزاحمدوخان وثوق‌همایون، تهران، ۳ شماره در هفته، تیراژ ۲۰۰۰ نسخه، سیاسی، ادبی و اجتماعی.
- ۳۰۰- آسایش، ۵ دلو ۱۳۰۱ ش.، میرزاموسی خان مباشرخاقان، تهران، هفتگی، تیراژ ۲۵۰ نسخه، اخلاقی و ادبی.
- سیدحسن‌خان شکوهی، تهران، دو هفته یک بار، تیراژ ۷۰۰ نسخه، ادبی، تاریخی و اخلاقی.
- ۲۶۶- قلم پاک (مجله)، ۲۴ سنبله‌ی ۱۳۰۱ ش.، حسقلی خان بدر فردوسی، تهران، هفتگی، تیراژ ۷۰۰ نسخه، اخلاقی، ادبی و طنزآمیز.
- ۲۶۷- حصار عدل (مجله)، ۲۲ سنبله‌ی ۱۳۰۱ ش.، میرزاحسین خان کسرائی، تهران، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، علمی، ادبی و اجتماعی.
- ۲۶۸- مرآت، ۲۶ میزان ۱۳۰۱ ش.، مرآت‌الذکرین، تهران، هفتگی، سیاسی و اقتصادی.
- ۲۶۹- اسلامی، ۲۹ میزان ۱۳۰۱ ش.، ضیاءالدین مولانا، تهران، روزانه، تیراژ ۵۰۰ نسخه، مذهبی، اجتماعی و سیاسی.
- ۲۷۰- سیاست اسلامی، ۲۹ میزان ۱۳۰۱ ش.، شیخ جواد اعتمادالاسلام، تهران، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، مبلغ اصول اسلامی بود.
- ۲۷۱- عمل، ۲۹ میزان ۱۳۰۱ ش.، محمدرضا هشترودی، تهران، دو شماره در هفته، تیراژ ۵۰۰ نسخه، اجتماعی، سیاسی و ادبی.
- ۲۷۲- کوشش، ۲۹ سنبله‌ی ۱۳۰۱ ش.، میرزا شکرالله خان صفوی، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، مستقل.
- ۲۷۳- قیام، ۲۲ سنبله‌ی ۱۳۰۱ ش.، سیدمهدی تفرشی، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی، اجتماعی و ادبی.
- ۲۷۴- افق ایران، ۲۹ سنبله‌ی ۱۳۰۱ ش.، دکتر سیدعبدالله خان، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، اجتماعی، اخلاقی و ادبی.
- ۲۷۵- پیکار، ۲۲ سنبله‌ی ۱۳۰۱ ش.، موسوی‌زاده، تهران، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، اجتماعی، اخلاقی و ادبی.
- ۲۷۶- نهضت اسلام، ۲۶ میزان ۱۳۰۱ ش.، میرزا اسدالله خان، تهران، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، مذهبی و ادبی.
- ۲۷۷- بحر خزر، ۳۱ سنبله‌ی ۱۳۰۱ ش.، میرزا احمدخان رشت، تیراژ ۵۰۰ نسخه، اقتصادی، اجتماعی و ادبی.
- ۲۷۸- کار، ۲۹ سنبله‌ی ۱۳۰۱ ش.، شیخ ابوالفضل لسانی، تهران، هفتگی، تیراژ ۷۵۰ نسخه، هوادار کارگران.
- ۲۷۹- آسیای وسطی (مجله)، ۳ عقرب ۱۳۰۱ ش.، رحیم‌زاده صفوی، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، تعلیم و تربیتی.
- ۲۸۰- پیام، ۲۹ میزان ۱۳۰۱ ش.، میرزا ابراهیم خان فخرایی، رشت، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، اجتماعی.
- ۲۸۱- گفتار راست، ۳۰ میزان ۱۳۰۱ ش.، سیدنورالدین خان، شیراز، هفتگی، تیراژ ۲۵۰ نسخه، دموکرات.
- ۲۸۲- صحت ایران (مجله) ۱۸ سرطان ۱۳۰۱ ش.، دکتر ابوالقاسم خان رستگار، شیراز، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، پزشکی.

۳۰۱- وفا (مجله)، ۵ جلدی ۱۳۰۱ ش.، میرزا نظام‌الدین خان وفا، تهران.

۳۰۲- عصر نهضت، ۲۲ جلدی ۱۳۰۱ ش.، میرزا علیخان مظفر الممالک، تهران، هفتگی، تیواژ ۵۰۰ نسخه، سیاسی، ادبی و اخلاقی.

۳۰۳- ایران نو، ۱۵ حوت ۱۳۰۱ ش.، شیخ زین‌العابدین رهنما، تهران، روزانه، تیراژ ۲۰۰۰ نسخه، سیاسی و اجتماعی.

۳۰۴- اقتصاد، میرزا اسدالله تاجر، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی.

۳۰۵- قلم آزاد، ۲۰ حوت ۱۳۰۱ ش.، حسین هاتمی، تهران، هفتگی، تیراژ ۵۰۰ نسخه، سیاسی، اجتماعی و ادبی.

۳۰۶- اعتقاد، هدایت‌الله خان داوری، تهران، دو شماره در هفته، تیراژ ۷۰۰ نسخه، سیاسی و اجتماعی.

۳۰۷- کارگر، محمدرضاخان مهین‌الملک، تهران، سه شماره در هفته، سیاسی و اجتماعی.

۳۰۸- نسیم صبا (مجله)، ۲۹ حوت ۱۳۰۱ ش.، میرزا حسین خان کوهی، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، ادبی، طنزآمیز و اجتماعی.

۳۰۹- تجارت (مجله) ۸ حمل ۱۳۰۲ ش.، میرزا محمد رضائی، تهران، هفتگی، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، بازرگانی و اقتصادی.

۳۱۰- گلزار (مجله)، ۱۱ حمل ۱۳۰۲ ش.، سید عبدالرحمن عراقی، تهران، ماهانه، تیراژ ۵۰۰ نسخه، علمی، ادبی و اخلاقی.

۳۱۱- ایران کهن، ۱۷ حمل ۱۳۰۲ ش.، نصراله خان غربی، تهران، ش شماره در هفته، تیراژ ۵۰۰ نسخه، اجتماعی، اخلاقی و ادبی.

۳۱۲- نهضت ایران، ۱۷ حمل ۱۳۰۲ ش.، میرزا محمدعلی خان سنندجی، تهران، سه شماره در هفته، تیراژ ۲۵۰، خویشنداری در امر روزنامه نگاری را تبلیغ می‌کرد.

۳۱۳- صدای آسیا، ۲۰ حوت ۱۳۰۲ ش.، سیدصادق افتخار نوری، تهران، اجتماعی و سیاسی و ادبی.

۳۱۴- نجات وطن، ۲۵ حمل ۱۳۰۲ ش.، سیدحسین مدنی، تهران، هفتگی، تیراژ ۶۰۰ نسخه، اجتماعی، سیاسی و ادبی.

۳۱۵- بین‌النهرین، سیدحسن سبط‌الشیخ نجفی، تهران، تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، سیاسی و اجتماعی.

۳۱۶- پیام، میرزا سیدحسن شکوهی یزدی، تهران، دو شماره در هفته، تیراژ ۷۰۰ نسخه، سیاسی، اجتماعی و ادبی.

۳۱۷- سهیل، ۲۸ حمل ۱۳۰۲ ش.، سید عبدالعلی جعفری، تهران، سه شماره در هفته، تیراژ ۷۰۰ نسخه، اخلاقی و اجتماعی.

۳۱۸- افلاک، اول ثور ۱۳۰۲ ش.، سیدنجیم‌الدین طباطبایی، تهران، هفتگی، تیراژ ۷۰۰ نسخه، مذهبی، تاریخی و ادبی. پانویس:

۱- مرتضی قلی موید الممالک فکری صاحب امتیاز، و دامادش میرزا جوادخان تبریزی سردبیر این روزنامه بوده اند.

ایرانی بازی

نمایشنامه در چهار منظره

۱۳۰۳ خورشیدی

حسن مقدم

واقعه در تهران اتفاق می‌افتد؛ در سنه‌ی ۲۰۰۰ میلادی (تقویم گریگوریانی) مطابق سنه‌ی ۱۳۸۰ میمون نیل (تقویم تجارتنی و اداری) مطابق سنه‌ی ۱۴۲۰ هجری (تقویم مذهبی) مطابق سنه‌ی ۵۲۲۴ باستانی (تقویم ملی)، الخ ... [از آقایان تماشاچیان محترم متمنی‌ست به این چند تاریخ قناعت فرموده، از ذکر سایر تقاویم رسمی دولت علیه معاف دارند.]

اشخاص:

۱- جمفرخان ابجد - بیست و هشت ساله، تازه از فرنگ پیاده شده، هنوز نو نواست. بوی عطر بنفشه و دنیادیدگی و بو قلمون مزاجی می‌دهد. یک پالتوی بارانی کم‌دار - ببخشید، یک واترپروف مارتن‌گال دار - در بر کرده، زلف‌های انبوه درازی بر مغز خود چسبانده و ناخن‌های بلندی که از زلف‌هایش کوتاه‌تر نیست، در زیر یک جفت دستکش قناری رنگ پنهان گشته. چهار دانه پشم زیر بینی‌اش ادعای سبیل بودن را می‌کند، از مغرب زمین جامه‌دانی همراه آورده، پر از دیپلم. فارسی را با یک لهجه‌ی پارسی حرف می‌زند و خیلی مایل است که هموطنان خود را یک قسم میکروبی تصور کند.

۲- حضرت اشرف آقای کنسروالممالک - وزیر امور اجتماعی و ورزش (جمع ورزش!) بدنی - معارف خواه. [مفتخرأ نظر آقایان تماشاچیان محترم را - که بلکه اظهار تمجیبی از این لقب «کنسروالممالک» بکنند - مستحضر می دارد که واقعه در سنه ی ۲۰۰۰ میلادی اتفاق می افتد و در آن قرن ایرانیان به قدری شور فرنگی مآبی را درآورده اند که القاب شان را از فرانسه که «آلامد» تر است می گیرند.]

۳- حضرت والا شاهزاده اکرویس السلطنه - وزیر انهار و بطالق [اکرویس به معنی خرچنگ، بطالق = جمع باطلاق!] - معارف خواه.

۴- [...] آقای سالاد الشریعه - وزیر اعیاد و عزاداری - معارف خواه.

۵- حضرت اشرف آقای پانتوفل الحکما - [پانتوفل یعنی کشف راحتی!] وزیر اطلاعات - معارف خواه. و ... عده ای وکیل، تاجر، پیشخدمت، [...]، درویش، شاهزاده، روزنامه نویس، شاعر، خواجه، دیپلمات، حقه باز، مارگیر، [...]، مرده شور، [...] و غیره و غیره.

منظره ی اول

[صدای زنگ می خوابد. پرده بالا می رود. صحنه، اتاق وزیر امور اجتماعی و ورزش بدنی را نشان می دهد. روز پذیرایی وزیر است. ملا، روزنامه چی، تاجر و وکیل هرچه جا بوده و نبوده اشغال کرده اند. دستار و کراوات، الفاظ عربی و کفش های برقی، ریش های قرمز و کلمات فرانسه و انگلیسی شلوغ و پلوغ اتاق را پر کرده. در یک گوشه، بچه گریه ای روی یک ناز بالش خرخر می کند.]

جعفرخان وارد می شود. سلامی محجوبانه به وزیر می کند و با اشکال زیاد خود را [...] جا می کند. جیب هایش مملو از کاغذ است و این کاغذها دیپلمی (= جمع دیپلم!) است که مدعی ست از دارالعلوم های فرنگ تحصیل کرده است.]

وزیر سلام علیکم، آقای جعفرخان. چه عجب که یاد ما کردید! خیلی عموی شما راجع به جناب عالی با من صحبت کرد. بله، البته، بعد از تحصیلات عالی که شما کرده اید ... راستی چه تحصیلاتی کرده اید؟

جعفرخان [یکی از دیپلم هایش را نشان می دهد] بنده دکتر در علم رقاصی و بوکس انگلیسی هستم و امیدوارم بتوانم در زیر سایه ی حضرت اشرف، خدمتی به وطن عزیز بکنم.

وزیر آهان! بسیار خوب، بسیار خوب! تبریک می گویم.

حضار به! به! به!

وزیر واقعا دانستن این علوم برای ایران خیلی مفید است.

حضار البته، البته، بسیار مفید! [روبه حضار] بوکس انگلیسی یکی از مهم ترین رشته های علوم امروزه است. [به جعفرخان] خیلی میل داریم که با شما کار کنیم. البته مملکت باید از وجود این نوع جوانان متخصص استفاده کند. من همین امروز مدیر کارخانه ی چراغ برق را می بینم و شما را به ایشان سفارش خواهم کرد.

حضار حضرت اشرف خوب فکر بکری فرمودند. خیلی خوب!

جعفرخان ولی گمان می کنم ...

وزیر نه خیر، نه خیر، من با مدیر کارخانه صحبت خواهم کرد. مطمئن باشید.

[جعفرخان دست و پا می زند^(۱) که شاید مقصودش را بفهماند. لذا دهانش را باز کرده، چند کلمه ی نامفهوم می بلفور می کند. لیکن از رسمیت و ابهت مجلس، رم کرده، دیپلم ها و تحیر خود را در جیب گذارده از در فرار می کند. بچه گریه در آن گوشه که بود، دست و روی خود را می شورد. پرده می افتد.]

منظره ی دوم

[صحنه یکی از ادارات وزارت اعیاد و عزاداری را نشان می دهد. دست چپ به دیوار یک نقشه ی ایران نصب است؛ دست راست یک نقشه ی اروپا. از پشت پرده که هنوز بالا نرفته، صدایی شنیده می شود: «امروز در وزارتخانه، جلسه ی کمیسیون مسئولیت های روحانی منعقد می شود. تمام آقایان رؤسای کل و غیر کل، معاونین و مدیران ادارات و دوایر، حضور به هم رسانده اند، از ماتم های ملی و تشکیل اعیاد و مصایب جدید و غیره بحث می کنند و بیانات شان را با امثال ادبی و اشعار هربی و ذکر تجربیات شخصی مزین می سازند. راجع به رشادت ملی، یکی اشعار فردوسی را، دیگری حکایت معاشقه ای که با اکثریسی در پاریس داشته، سومی یک قصه ی «الف لیل» را نقل می کند. نظر به این که مسئله راجع به منافع عالیه ی وطن است، همه ی آقایان با متانت و جدیت تمامی بیان عقیده می فرمایند.» غفلتاً صدای زنگی بلند می شود، پرده مجدلاً از

جا برخاسته بالا می‌رود. وزیر وارد صحنه می‌شود؛ جمعفر خان هم از پشت سر او. جیب‌های مشارالیه از اثر همان کاغذها متوم است. [

وزیر

از ملاقات شما خیلی خوشوقت شدم، آقای جمعفر خان. اخوی راجع به جناب عالی با من صحبت کرد... البته تحصیلات عالی و علوم متعالیه که به این خوبی به اتمام رسانیده اید شما را لایق... راستی در چه شعبه‌ای تحصیل کرده‌اید؟ از جمله دکتر در شیمی عملی هستم؛ از عهده‌ی ساختن آتش بازی و اشک مصنوعی و هر قبیل اسباب نشاط و هزارداری برمی‌آیم. به این جهت گمان کردم بلکه در این وزارتخانه بتوانم خدمتی بکنم.

جمعفر خان

وزیر به به، بسیار خوب، بسیار خوب، خیلی تبریک می‌گویم.

وزیر

حضار بله، باریک‌الها آقا! احسنت! آخرین!

حضار

وزیر واقفاً هم این تحصیلات سزگار برای ایران خیلی نافع و مفید است.

وزیر

حضار بله، بله، البته بسیار نافع! بسیار مفید!

حضار

وزیر... و ما هم کمال میل را داریم که با شما کار بکنیم. دولت و ملت بایند از وجود مثل شما شخص لایقی استفاده کند. خوب، بیستم در کدام محل ممکن است شما را جابه‌جا کنم؟ (پس از اندکی نوازش با ریش نورانی) تصور می‌کنم که اگر به کومپانی واگن^(۱) خانه تشریف ببرید، شغل مناسبی به شما رجوع کنند. [روبه حضار] چه صلاح می‌دانید آقایان؟

وزیر

حضار به به! چه بهتر از این؟ عجب فکری فرمودید!

حضار

جمعفر خان ولی بنده خیال می‌کردم که...

جمعفر خان

وزیر نه خیر، مطمئن باشید؛ من به مدیر کومپانی سفارش خواهم کرد.

وزیر

[جمعفر خان باز قدری تقلب می‌کند که حرفش را بفهماند. دو سه مرتبه دهان باز کرده بدون نتیجه می‌بندد. از فرط تعجب، نقشه‌ی اروپا به اهتزاز درمی‌آید. از نقشه‌ی ایران ابتدا اظهار حیاتی مشاهده نمی‌شود. پرده از راه شفقت و ترحم با سرعت تمامی فرود می‌آید تا شاید خجالت و بهت جمعفر خان را از انظار تماشاچیان مستور دارد.]

وزیر

منظره‌ی سوم

[صحنه، اتاق وزیرانهار و بطالت را نشان می‌دهد. اسباب‌های مختلف ماهی‌گیری و غواصی از قبیل قلاب، چنگال دام، تور، و غیره به انضمام یک پرگار و یک میزان الحراره میز

بزرگی را اشغال کرده. وقتی که پرده بالا می‌رود، دو کتف و یک پس‌گردن اروپایی دیده می‌شود که از درب وسط خارج می‌گردد. کتفین و پس‌گردن مزبور از متعلقات یک نفر سرمایه‌دار فرنگی ست که الساعه امتیاز برگرداندن و انحراف نهرهای جنوب را از آقای وزیر گرفته و با عجله‌ی تمامی همراه می‌برد. آقای وزیر با کمال بشاشت دست‌ها را به هم می‌مالند؛ زیرا قضیه‌ی انحراف را [...] در نهایت دلخواه حل نموده‌اند، بنابراین اوقات‌شان بسیار شیرین است. بعد از مدتی مالش دست‌ها به یکدیگر حضرت اشرف صدا می‌فرمایند: «اوهوی بچه‌ها!» شش نره‌خر می‌رسند: «بله آقا؟»

وزیر

به این آقایان بگو بفرمایند. بعد هم چایی و قلیان بیار.

شش نره‌خر بله. بله.

[«بچه‌ها» خارج می‌شوند و آقایان ورود می‌فرمایند. آقایان همگی از نجبا و اشراف، از مامورین مهم، از رؤسای ادارات انتفاع عمومی هستند؛ از قبیل منجم‌باشی اعلیحضرت همایونی، کیمیاگریاشی، اتوموبیلچی‌باشی، دلاک‌باشی، چورک‌چسی‌باشی، ایشیک‌آقاسی‌باشی و غیره و غیره. جمعفر خان نیز محجوبانه از عقب این آقایان وارد می‌شود. جیب‌هایش باز از همان کاغذ پاره‌ها باد کرده.]

وزیر

پالاله، جمعفر خان. خوش آمدید. بفرمایید نزدیک‌تر. ابوی راجع به جناب عالی با من مذاکرات مفصلی کرده، چون من هم خیلی خدمت‌شان ارادت دارم، قدر تحصیلات مهم شما را خواهم دانست. راستی چه تحصیلاتی کرده‌اید؟

جمعفر خان

[یکی از دیپلم‌هایش را از جیب بیرون آورده] بنده فارغ‌التحصیل در علوم شناگری و ماهی‌گیری هستم، و به این جهت تصور می‌کنم بتوانم بعضی خدمات...

وزیر

به به! بسیار خوب! البته ماهی‌گیری از علوم ست که برای ترقی اجتماعی و صنعتی و دیپلوماسی ایران خیلی مفید خواهد بود.

حضار

بله، بله، بسیار مفید! البته! البته! [بعد از مدتی تفکر] من هم یک شغلی برای شما پیدا کرده‌ام که خیلی مناسب و قابل شماسست و نظر به اطلاعاتی که در رشته‌ی مزبور دارید، بد نیست که بروید به انستیتو پاستور! حتماً در آنجا شما را برای ساختن میکروب‌جات و غیره لازم خواهند داشت.

وزیر

جعفر خان جطور؟ اگر جسارت نباشد ... نظر مبارک را متوجه می کنم به این که ...

وزیر نه خیر، نه خیر، شما بروید به انستیتو، خاطر جمع باشید من از شما سفارش کاملی خواهم کرد.

حضار بله، بله، انستیتو خیلی خوب است ... حضرت اشرف خیلی خوب فکری کرده اند. بلی بسیار مناسب! بسیار مناسب!

[دیگر جعفر خان از هرگونه اعتراض صرف نظر کرده، دم نمی زند. جیره ی میزان الحراره بالا می رود. قلاب به جست و خیز می افتد. پرگار از خنده ی بی اختیار، پی در پی شاخه های خود را باز کرده می بندد، ارکستر با آواز ملایم به تصنیف «این رودخونه آب داره، اون رودخونه ماهی ...» مترنم می شود، و پرده می افتد.]

منظره ی چهارم
بعد از سه ماه

[صحنه، اتاق وزیر اطلاعات را ظاهر می سازد. اتاقی ست تهی؛ تنها زینتش سبزه دولا بچه ی بزرگ، هر دولا بچه شامل بیست و شش کتو، هر کتو شامل پنجاه و دو دوسیه، هر دوسیه شامل صد و چهار صورت و هر صورت شامل دو بیست و هشت اسم از اشخاصی که تقاضای دخول در خدمت دولت را کرده اند. وقتی که پرده بالا می رود، جعفر خان تنها در میان صحنه ایستاده. بعضی تغییرات مخصوص در هیکلش نمایان است؛ منجمله یک مشت پشم هشت روزه زرخدانش را مزین کرده، سبیل قابل توجهی تمام حدود تحت الینی را اشغال نموده و به هیچ وجه اثری از کراوات و عطر بنفشه و دستکش قناری رنگ باقی نیست. یک جفت گیوه و یک سرداری که تا زیر چانه دگمه خورده است در ردای سیاه و سیمی پنهان شده، جیب هایش به کلی مسطح، و دیگر ابداً مدعی جلوه دادن معلوماتی نمی باشند.]

جعفر خان [به خود] خفه مون کردند این حضرت اشرف ها با آن تعارف های بی مزه شون! این یکی آخرین حضرت اشرفی ست که ملاقات می کنم! انشاءالله اگه اون هم عذر بخواد، دیگه از همه ی این وعده های پوچ خلاص می شم. من هم همه ی دیپلم هامو انداختم دور و امروز مصمم هستم که خودمو یک الاغ حسایی معرفی کنم. [وارد می شود؛ یک کیف بزرگی زیر بغل دارد]

یاالله، جعفر خان. عجب، بفرمایید. خیلی از سوقاتی هایی که فرستاده بودید ممنون شدم. [با تبسم] دیشب همشیره هم راجع به جناب عالی با من مذاکره کردند. [آقای وزیر جلوس می فرمایند؛ دوسیه ی هنگفتی باز کرده، نگاهی می کنند، بعد از مدتی مراجعه و تفکر، کاسه ی سکوت را شکسته، دروازه ی سخن را باز می کنند.] من فکر چندین مقام برای شما کرده ام. ولی اول بفرمایید ببینم مختصر اطلاعاتی از حقوق دارند یا نه؟

جعفر خان

وزیر خیر، ابدأ. بسیار خوب، بسیار خوب، از طب جطور؟ آیا قدری طب خوانده اید؟

جعفر خان

وزیر به هیچ وجه. ابدأ از طب اطلاعی ندارم. بسیار خوب، بسیار خوب، حالا بفرمایید ببینم، چند زبان خارجی می دانید؟

جعفر خان

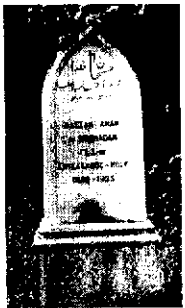
وزیر فقط فارسی را می دانستم؛ آن را هم فراموش کرده ام.

وزیر به به، بسیار عالی! شما شخصی هستید که پی اش می گشتم. پس اجازه بدهید که انتخاب شما را برای تصدی مشاغل ذیل تبریک بگویم: از امروز ریاست محکمه ی استیناف تجارتي، مدیریت مدرسه ی طب بحری و ریاست دارالترجمه ی همین وزارتخانه را عهده دار خواهید بود. حقوق شما هم ماهی هزار و هفتصد تومان است، به اضافی ی چهارصد و بیست تومان کمک خرج و صد و هشتاد تومان فوق العاده و مخارج حمل و نقل و رختشویی مطابق نرخ کترات مستخدمین اروپایی!

[ارکستر شروع به نواختن سرود می کند. دولا بچه ها که قرتوی کمرشان گیر کرده بود به رقص می آیند. پرده هم با آهنگ موزیک متدرجاً پایین آمده زمین را بوسه می دهد ...]

پانویس:

- ۱- در اصل: می کند.
- ۲- در اصل: واگان.



مقام آقا میرزا محمد باقر

تئاتر جهان